

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

Bibel. No. R. 2

کتابخانه مجلس شورای ملی



کتاب: *سنة هجرية كتاب الله (مصحف)*

مؤلف: *عمر الزعيم بن ابو طالب بن*

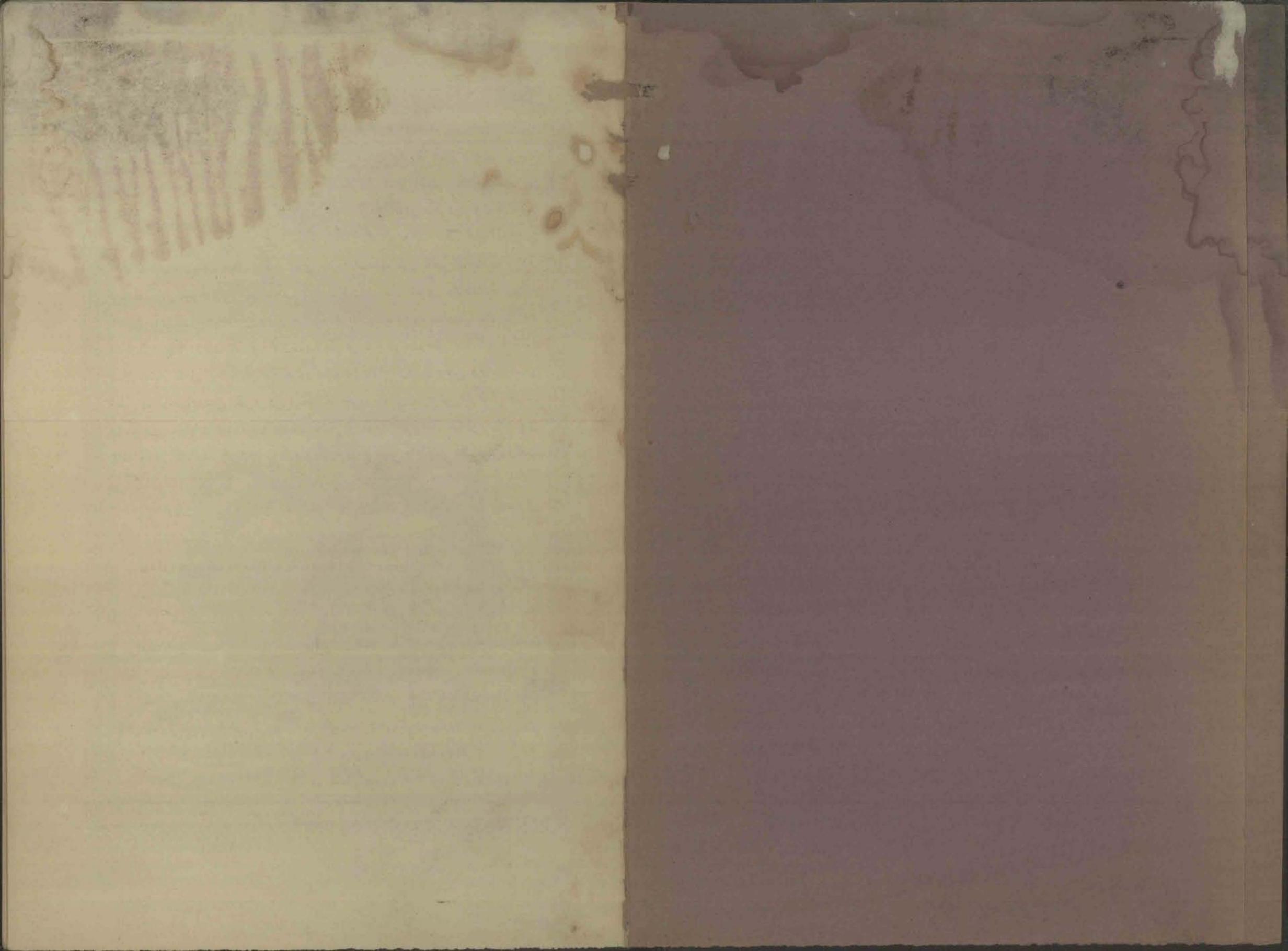
موضوع:

شماره ثبت کتاب

۲۰۰۱

شماره اختصاصی (۱۴۱) از کتب (۳۱) اهدایی

تیمسار سر لشکر مجید نیرو (ناصر الدوله) بکتابخانه مجلس شورای ملی



من بنده که سالهاست از وطن دور افتاده دست تقدیرم غنان بسوی غربت معطوف داشته است باقتضای حب وطن که خود از ایمان است پیوسته بساد آن مشعوف بودم. بدین سبب هرچایکی از هموطنان را دیدار میکردم اول از وضع خاک پاک وطن و ترقیات آن می پرسیدم، تا اینکه سی و اند سال قبل از یابوری بخت باجناب مستطاب اجل اکرم آقای میرزا اسدالله خان ناظم الدوله که امروز فرمانفرمای خطه فارس سپرده بکف کفایت ایشان است شرف ملاقات دست داد. فرمایشات حکیمانه آن وزیر فرزانه که بعلاوه سعادت سیادت بعظمت قدر و جلالت، باکی نژاد، بلندی همت، دولتخواهی، وطن دوستی و آگاهی از وضع زمان امتیاز کامل بر همگنان دارند در خصوص لوازم ترقیات وطن و تربیت انبای وطن که باحسن بیان تقریر می فرمودند چون آوای سروشی در گوش هوشم جا گرفت. مقالات سودمند و ترقیخواهانه آن امیر نامور میل خاطر مرا بسوی خامه و دفتر کشانید. همیشه از دور و نزدیک از پرتو مهر کالانش باقتباس نور همت می گماشتم تا از تابش مهر معارفش کل ناچیزم همبوی کل آمد.

پس اوقات خالی حیات را که بس عزیز است بترجمه و تالیف مصروف داشته باشم بعض آثار نیز از فضل خداوندی توفیقیابی حاصل آمد. لهدای هیچ تملق و چاپلوسی که در روش بنده بس ناپسند است محض ادای مراسم حقگذاری این کتاب را بنام نامی آن وزیر پاک ضمیر موشح داشته در نهایت فروتنی بفرگاه بلند شان تقدیم مینمایم.

امید این تحفه ناچیز که سبب تقدیم آن فقط رعایت رسوم حقگذاری است در نظر بلند آن منبع کالات صوریه و معنویه مقبول و مستحسن افتد. و از این ذره بختی که در اختیار من است بطلب محقر یادکاری بوده تا سالیان دراز سبب انقاع نام آن بزرگوار نگردد.

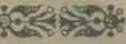
به کز و ماند سرای زرنگار

کترین عبدالرحیم بن ابوطالب نجار تبریزی

سینفین طالبی

کتاب احمد

جلد دوم



اثر خامه

(عبدالرحیم بن ابوطالب نجار)

تبریزی

باذن نظارت حلیه معارف



اسلامبول
LIBRAIRIE & PAPETERIE PEYZIE
BAYAZID RUE BARKAN N° 3
1312

کتابخانه مجید فیروز
اهدائی
کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتابخانه مجید فروز
احمد رالی
بکتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب احمد

بنام خداوند بخشنده مهربان



احمد بکتاب می رود . وصیت بیغمبر صلی الله علیه وآله بحبیت وطن - شرحی از تنزل مال التجاره ایران . جوشیدن آب و کداحق سرب در کاغذ . کارخانه صابونی بزی و تیزاب کشی . معنی اید و تغییر . شرحی از تغییر اب . بعض قواعد عجیبه فیزیک . انجماد و مصنوعی .

امروز احمد از مکتب آمد گفتم درس خود را بیاورد بخواند، با همان حالت ادب که طبیعت اطفال خوش بخت و معقول است بفرموده فوراً عمل نمود . چهار ماه است بکتاب جدید می رود عجب ترقی نموده از صمیم قلب برای آقایان دوستداران وطن که بنمای مکتب طرح جدید را (تعلیم زبری) گذاشته اند و در سال ۱۳۱۱ - ۱۳۱۰ هجری سنه ۱۸۹۳ - ۱۸۹۴ میلادی یکسایب مکتب مقدمات در تبریز دایر ساخته اند از خداوند ذوالجلال مسئلت صحت و اقبال نمودم . از خواندن احمد و زبان شیرین او محظوظ میشدم و مسرور می گشتم . زیرا که وظیفه پدری فقط منتهی بترتیب و تعلیم اطفال است . معلوم است نیل آرزوی صواب و اجرای وظیفه مأموره همه کس خوش آیند است . در ملل متمدنه بحکم و جوب قانون که مبتنی بامر واجب الاذعان (اطلبوا العلم من المهد الی اللحد) است همه کس باید اطفال خود را تعلیم بدهد، خواندن و نوشتن بیاموزد . اگر کسی طفل خود را بکتاب ندهد مسئول است زیرا که طفل بی سواد از اکثر امتیازات تمدن محروم می ماند، هیچ کس با و دختر خود را تزویج نمیکند، و اگر دختر است شوهر نمی کند، در هیچ جا عقد او را نخوانند، بصف محترم لشگری قبول نمیکند، بخدمات جماعتی بلد از قبیل

سینه طالی

عضویت اداره بلدیہ یا تجویلداری و اعضایی مجلس حفظ الصحه و مجالس قضاوت و قیسی ایستام انتخاب نمی نمایند . این است که در ملل همجوار عموم سکنه از مردوزن، وضع و شریف، شهری و دهاتی محض اینکه استخفاف محر و میتهای مرقومه را حامل نشوند همه صاحب سوادند، روزنامه میخوانند و در کارهای عمده متعلق بوطن حق رأی و عقیده دارند . علمای ملت که پدر روحانی وطن هستند مدتی است رابطه خود را از موهومات آسمانی به معلومات و محسوسات زمینی و تربیت لابدمنه امروزی ابنای وطن معطوف داشته اند، اصلاح عیوب جاهلانۀ آنها را بواسطه روزنامهها که در مرده نجاه خانواری بعنوان متنوعه منطبع و منتشر است نشان میدهند . آنها را از وخامت تنبلی و کاهلی متنبه مینمایند، از دانستن قدر وقت گرانهای انسانی، معنی ادب، قبح عصیت بجا، و بحق اسراف بی لزوم در البسه و اطعمه، تشویق ترقی صنایع، و عملیات وطن و محسنات استعمال آنها، و تشریح معایب تجاوز حقوق، و ظلم رؤسای جزو کل مستحضر میدارند . و از این مواظط حسنه در میان ملت يك وحدت کامله و تنسیج ملیه بعمل آمده سعادت افراد بیک هیئت جامعه برکات عمومی مبدل میگردد . هر شخص مکلف وظیفه و حقوق خود را نسبت بوطن خود، به مذهب خود، بجماعت خود، به رؤسای خود کاملاً میداند . زیرا که از طفولیت در مکتب فهمیده و از ناصحان خود ملکه نموده اند که غیرت و حمیت و عصیت بشری فقط در حفظ عزت وطن ، و ناموس وطن، و ازدیاد ثروت وطن ، و تربیت اولاد وطن ، و احترام مذهب و رسوم و طن است و بس (۱) احمد درس خود را تمام نمود تحسینش کردم

(*) ما ایرانیها در جزء هزار بدبخت دیگر از محبت مقدسه وطن یکجایکانه شده ایم وقت فلسفی قدیم گذشت که میگفتند این وطن مصر و عراق و شام نیست * این وطن شهرست که او را نام نیست * حالا باید بفهمیم این وطن که وظیفه مادر حفظ او و ترقی او هر نوع فداکاری و جان سپاری است (ایران است) که اسامی شهرهای معروفش شیراز، اسفهان، یزد، کرمان، کاشان، طهران و خراسان و قزوین و رشت و تبریز و غیری و سایر ملحقات اوست . اگر مسلمانی باید فرمایش حضرت ختمی ماب صلوات الله علیه و آله را در قریه که بیاد پیروم و متذکر بشوم و قریه که از سر پرده اجلال که در بلندی مشرف به حرم برای حضرتش زده بودند بعد از ادای نماز شکر آنه باقر پیامبری و جلال ذوالجلالی بیرون آمده و رو بشهر نموده خطاب فرمود (ای مکه تو وطن منی من ترا چون جان خود دوست دارم سکنه تو ابنای وطن من هستند من آنها را همان مضواصم که پدرن مهربان در حق پسران خویش خواهند ولی کفار قریش قدر ما ندانستند و مرا مجبور نمودند که لوی قنوجات و هدایت خود را در ملکی دور از ساحت تو بر افرازم بعد از آن فرمودند (مکه حرم خدا است بی سهاد و دودن و نبات او را درویدن جایز نیست)

پدر و مادرم فدای چنین بیغمبر پاک باشد که محبت وطن را بزبان فصیح و بیسان واضح به پیروان و امت خود توصیه فرموده اند اما (کوش منحنی شتو یکجایده اعتبار کو) خداوند دل دانا و کوش شنوا بما بدهد که به بیغمبر خود تاسی نمانیم

ودعا نمودم گفتم نور چشم من می بینی که از تعلیم چهار ماهه مکتب جدید از محمود که سه سال است به مکتب قدیم می رود بیشتر تعلیمات تحصیل نموده و زبان نمسه و انگلیس را می فهمی. اگر پاره معایب این مکتب را که تو میروی با تغییر الفبا اصلاح نمایند نتیجه او مثل آفتاب بر منگین نیز می نابد. و ظلمت صرف را روشن میکنند. آنانکه تغییر الفبا و وضع تعلیم (زبری) را که طبیعی و شرعی است محض اینکه تقص فضایل افسانه خوانی آنها است منکر بودند و در عدم ایجاد او متشبث انواع و سائل بی شعورانه میشدند حالا مثل خفاش از ضوء شمس معرفت اطفال هفت ساله مکاتب جدیده منزوی میشوند و فقط در ظلمت لیلی جهل مستمعین خودشان طیران کورانه نموده سر و صورت خود را در دیوار مدافعه میزنند. متعلمین مکاتب جدیده در نه ساله کی تاریخ وطن و قواعد تکالیف واجبه امر دین و مقدمات علم هندسه و حساب و جغرافی و فیزیک و کیمیا و ادبیات را باالسنه چند آشنا هستند و در پانزده سالگی علم حقوق و علم حیات را (اکنون) کامل تحصیل نموده فارغ میشوند (ولی طلاب هفتاد ساله ما هنوز در باب طهارت مشغول تغییر عبارت هستند و از عمق دره های بی ته احتیاط وسیله نجات میجویند).

احمد گفت آقا تعلیم لسان ترکی عثمانی و روسی که مجاور وطن ما هستند عیب ندارد. اما تعلیم زبان انگلیس و نمسه و فرانسه که از سر حد ما دوهزار فرسخ دور هستند برای اطفال ایران چه لازم است و ایرانی چه ربطی با آنها دارد. گفتم همین کجج فهمی و جاهلی است که ما را باین ابتدال فوق الکلام رسانیده اطفال شصت ساله ما نیز بیشتر در این عقیده فاسده اصرار داشتند از غشاوه سامعه و باصره هجوم ملل اجنبی را که چون سیل بنیان کن دور مملکت ما را گرفته و هر ساعت نزدیکتر میشوند نمی بینیم و احساس نمی کنیم و آواز هل من مبارز آنها را نمی شنویم اینست که آسوده نشسته ایم و نمیدانیم که وطن و مذهب ما از جهل مادر معرض خطر هولناک واقع شده است. پنجاه سال قبل از این از (طهران) تا (لندن) و (پاریس) چایاری چهار ماه راه بود حالا اگر از (طهران) تا (رشت) راه آهن داشته باشیم روز ششم وارد پتربورگ و لندن و ویانه و برلین و پاریس میشوم و اگر راه آن اطولی یا آسیای کوچک را تمام نمایند

از طهران سه روزه بحمل شام میرسیم. در این صورت کدام بی شعور میتواند منکر بشود که فرانسه و انگلیس مجاور ما نیست. یانداند و نفهمد که از اردبیل باین صعوبت راه تبریز آمدن گاهی دوازده روز طول میکشد در میان طهران و قزوین و تبریز در زمستان بسا شده که یکماه معطل میشوند. ولی از طهران و تبریز در همه فصل سال منتهای معطلی سفر پای تخت دول معظمه از شش تا هفت روز میرسد و انگهی حیثیت ثروتی مانیز مقتضی دانستن السنه خارجه است. زیرا که وطن ما بجز سواحل دریای خزر از اراضی مخصوصه معدود نیست. غیر از میوه خشک از قبیل کشمش و بادام مال بیرون بری نداریم. برنج و پشم و ابریشم ماقابل ذکر نیست. پس برای فروش میوهجات خودمان خریداری بیابازاری لازم داریم. معلوم است این بازار و این خریدار در آسمان نیست همان ملل مجاور ما است. آباد این صورت یاد گرفتن السنه آنها که بتوانیم بی واسطه کلمات خود را مبادله نمائیم لازم است یا نه؟ و ایرانی باید با آنها ربطی داشته باشد یا خیر؟ قریش که هر ساله از مکه به تجارت شام میرفتند چون تجارت شام در دست یهودان بود همه لسان عبری را آشنا بودند. احمد گفت آقا پس قالی و بنه مامل التجاره نیست؟ گفتم خوب بود که این مسئله جگر سوز را نمی رسیدی. بلی یکففره عمده مال التجاره ما که قابل هر نوع تمجید و ستایش باشد قالی ایران است همه عالم خریدار او بودند و فرنگیها بدین جواهر پشمی حسد بردند. الوان مصنوعی اختراع کردند. تجار مسلمان تمامی جاهل ما آن الوان قلب را برای نفع موقتی دنیای خودشان در مملکت ترویج دادند هم نقص بزرگ بعمل صباغت و فروش الوان نایب مملکت وارد نمودند و هم قالی ما را در نظر خارجه بی اعتبار کردند. حالا هیچ کس نمیخرد و از آن جهة که کاسد شده قالی با آنها نیز از قماش و نقشه آن هر روز میکاهند تا ارزان تمام نمایند و بتوانند بفروشند بهنداشعبه ثروت فی بدین پایه اهمیت که افتخار عملیات و مال التجاره ایران بود کان لم یکن منسوخ گردید و آنانکه برای نفع چند روزه خود با دعوی اسلامیت به تضييع ثروت وطن و ترویج فروش مال قلب اجانب کوشیدند لعنت ابدی تاریخ را برای خود یادگار گذاشتند (ذلك هو الحسرة المین) بازار بنه ما همین قرار مخصوص بمالک روس بود. در خاک روسیه با اطلاعات آخری هر ساله یک کرور خروار بنه بکار خانهای

نساجی نخ ریبی مصرف میشود [۲] وطن ما قلاده يك این مبلغ رامی توانست
ببازار روسیه بفرستد. بدبختانه از یکطرف تعافل کارداران و از یکطرف تکاهل
پنبه کاران مملکت دست بهم داده در این عالم ترقی که (زلویس) های آفریک نیز توسعه
بدایره تمدن تجارت خودشان داده اند در تصفیه و تمیز نخم و تاجه بندی
و سهولت راه حمل و نقل که بتوان زودتر و ارزانتر پنبه ما را بخارجه فرستاد زود
اقدامات بکار بردند. و از یکطرف ممالک پنبه خیز اجانب بخصوص مملکت مخصوصه
وسیعہ (امریکا) ده مقابل بزراعت پنبه و خوبی و ارزانی آن افزودند [۳]
و از یکطرف علما و وطن پرستان ملت روس دولت را متنبه نمودند که ما محتاج
پنبه مملکت را باید در داخله بعمل آورد تا هر ساله پنجاه کرویر تومان ثروت یعنی
روح مملکت و ملت بخارجه نرود. در این باب ما خود تمدنیل آرزوی ملت روس شدیم
محال ایروان و قفقاز و همه آسیای وسط از دریای خزر تا دیوار چین با بلاد معروف

(۲) رنگ طبیعی پنبه سفید برفی و بعضی مایل بزردی و کبودی و سرخی و خاکستری میشود. در ممالک امریکا
و افریقا و هندوستان و اسپانیا و کادونیا و ایتالیا و ترکستان و ایران و قفقاز بعمل میاید شعرهای پنبه با ذره بین نارهای
مسطح شفاف میاید طولش از (۱۳) تا (۳۶) میلی مترو پهنش از (۱۱) تا (۱۴) میلی متره میشود هر قدر
طول شعر (والاکون) بیشتر است کرانتر و مرغوبتر است نخ آنها بادوام و بسیار ظریف میشود این فقره
یعنی طول شعر در پشم نیز اول شرط خوب است و سبب گرانی بها نمیشود (۱ میلی متره قسمت هزارم مترا
تخمیناً ذره شاهی است)

[۳] مملکت امریکا که عبارت از چندین دولت جمهوری است تفصیل او را در جلد اول
کتاب احمد نوشته ایم این مملکت که يك قسمت او با اسم امریکای متحده شمال یادولت (انازونی)
معروف است در عرض شصت سال آنقدر ترقی نموده که امر و زما در جهان محسوب میشود. یعنی اگر
زراعت عالم را ترک نمایند آن مملکت همه دنیا را میتواند از کندم و زرت و سیب زمینی خود غذا و از پنبه
خود لباس و از معدن خود طلا و نقره بدهد. این دارالعلم عالم نوعی ثروت دنیا را در این مدت قلیل بر خود
جلب نموده که ما فوق ندارد. بمقدار سکنه او در بیست سال آخری (۲۵ میلیون) افزوده شده شهرهای
صدهزار نفری نسبت به بیست سال قبل از این در صدی از ده تا بیست بار علاوه گشته است که مترو این آنچاسالی
زیاده بر پنج کرویر تومان مداخل دارند. از یکاد عرض شصت سال يك شخص میتواند صد کرویر تومان
پول جمع کند معلوم است از علم، از کفایت، از غیرت، از راستی، يك صحرائ وسیعہ دو بیست فرسخ
صرب را قنات میکشند، شرکت تشکیل میکنند، راه آهن میسازند، معادن در میاورند. بعد
از آن سالی صد کرویر نقره میفروشند و پنجاه کرویر پنبه میفروشند و سیصد کرویر تومان کندم
میفروشند و باین وسایل قدرتی ثروت عالم را بوطن خودشان جلب می نمایند ملت مادر دست
اسباهای سه هزار ساله خود تا امروز نیز اسیر میماند و در گروه های آدم کش خود زنده مدفون
میشود و تنبلی ایشان را این کلمات تشویق میکنند که (دنیا برای کفار است و آخرت برای ما است
اینجا همه فانی است و اینجا همه باقی در این جا باید خاک بخوریم ذلت بکشیم تکدی نمائیم تا در آنجا
بسلطنت جاوداتی برسیم) و نمیدانند (زین سوی اجل جنانکه باشی زانوی اجل جنان بمانی)

تاشکند و سمرقند پای تخت پادشاه مبرور امیر تیمور معروف و بخارا و «خیوه» و «خال»
و «مرو» ناده فرسخی خراسان بدولت روس مسلم گردید فوراً صحرائ وسیعہ
ترکستان را که قنات کشیدند از امریکا نخم پنبه آورده بسکنه بی پول قدمت
نمودند، اشخاص عالم و محرب برای تعلیم و تشویق پنبه کاران مأمور کردند طریقه
و آداب این زراعت نافعه را بالسان قوم و بیان سهل و ساده طبع و انتشار دادند،
سلف فروشی را رعیت فقیر از فرط احتیاج بایست حاصل خود را پیشکی بتمولین
بی انصاف بفروشد غدغن نمودند. و بانک زراعت باز کردند، بزارعین در وقت
لزوم مبلغی با سود صدی سه سالیانه قرض میدهند که بعد از فروختن حاصل خود وام
خزانه را ادا نمایند.

از نتیجه این مساعی متحده دولت و ملت که حکماً و وجوباً باید در همه جا
همغان برود حاصل پنبه در داخله روسیه نصف محتاج الیه مملکت را بالغ گردید.
الآن نیز هر ساله از جانب وزیر زراعت و فلاحت و وزیر داخله مأمورین با علم
و غیرت ممالک وسیعہ ترکستان را میگردند هر جا اراضی بایر مستعد زراعت پنبه
یافتند سکنه می نشانند نخم و پول و اسباب زمین کاوی میدهند اگر کم آب است
قنات میکشند و مزارع جدیده احداث مینمایند. لهذا از پنبه ایران حالا یکجا مستغنی
شده اند روز بروز بهیمت نازلتر میخرند و فقط در کارخانه های کرباس کلفت و کاغذ
سازی مصرف میکنند بعد از اندکی پنبه ما را مطلق خریداری و بازاری نمایاند و پنبه
کاران ما آسوده میشوند.

احمد گفت آقا چندی قبل از این یاد دارم که شما از بیرون آمدید از بغل
خود روزنامه در آوردید ما را دعوت نمودید و گفتید بیاید رجال آینده این
وطن بیاید بدوید شاد باشید امروز تاریخ احیای يك شعبه مهمه ثروت مدفون
ملتی است. اعلا حضرت اقدس هابون الوان مصنوعی را غدغن فرموده که
وارد مملکت نشود و واحدی در صبغیات استعمال نماید. گفتم صحیح است پیرار
سال بود دریغ که آن شغف و سرور ما با هزار مزده های مسرت انگیز دیگر
بسیار زود مبدل به یأس و افسوس گردید.

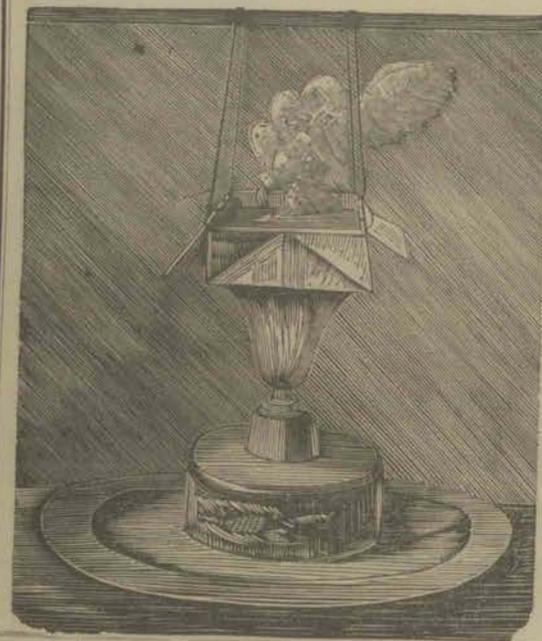
سابق بخاک عراق و ما زندان نخم پنبه امریکا را نیز دادند در طهران
کارخانه نخ ریبی باز کردند در ما زندان کارخانه قدریری احداث نمودند.

شخص زرکواری که مؤسس این بدویات نافعہ محیی وطن بود و در کمال سرعت و ثبات در استقرار و توسعه آنها میکوشید علی الغلہ شربت وفات نوشید . و همه اقدامات او با خود آن مرحوم مدفون خاک فراموشی و حق نشناسی ما گردید . میتوان گفت سر نوشت وطن محبوب ما بحکم تقدیر تغییر یافت (تاریخ می شناسد که آن شخص زرکواری شهید راه وطن که بود) و انگهی این طور احکام و اقدامات محیی وطن وقتی مجری میشود که تبعه طالب آن باشد . و معنی و فائده او را بفهمد . باینکه حکومت که قیمی یک ملت نابالغ را متعهد شده در اجراء و استقرار او امر خود ابراز استقامت و کفایت نماید . علاوه بر این احکامی که در طباع عموم سکنه تاثیر خاص داشته باشد باید از روی اساس شرع مبین وضع شده به صحه مجتهد عصر موشح گردد و از دستگاه قانون بر آید و در دستگاه مخصوصی اجرا شود . آن وقت بدویات امور نافعہ وطن و قواعد ملکیه از فوت یا تغییر شخصی تلون نیافته و تجویف نمیدرد . اینست که احکام مملکت ما بخواه سال است از جهل ماقبل از اجراء ثبت دفتر فراموشی میشود . چنانکه در هنگام غدغن الوان قلب رنگها را هر جا بود ضبط نمودند ولی بعد از یک هفته مأمورین یعنی خاینان دولت و ملت باشخاص چند فروختند باز بهمان قرار بالا انحصار بدو مقابل قیمت اولی مباحثه شد . ملت مایاید بداند و بفهمد و احساس نماید که هرگاه رنگ قلب استعمال نمائیم عملیات خود ماز فاسد میکنیم .

اگر سوختن فانوسهای کوجه ها و روشن اسواق و سنگفرش معابر و پاکی آب حمام ها را نپسندیم خودمان در تاریکی و کل و عقوت میانیم . اگر مکتب نداشته باشیم اطفال مانی سواد میانند . اگر شرکتهای تشکیل ندهیم . صنایع را ترقی و ترویج ننمائیم . منسوجات وطن خودمان را نبوشیم . باید از کبریت گرفته تا کاغذ محتاج فرنگیها بشویم . و هر روز اسباب نوظهور به کارخانه آنها سفارش بدهیم و مال اجنبی را که هیچ کدام در خور مقتضیات زندگانی ما نیست ترویج نمائیم . ثروت یعنی روح وطن خود ما را با جنیبهها را بیکان بدهیم و خود محتاج باشیم . اگر ما استعداد حفظ وطن و مقبره های اجدادی خود ما را نداشته باشیم پیش چشم ما مستولیان اجنبی استخوان اجداد ما را کنده در جای آنها باز یگر خانه درست خواهند نمودند استخوان دیگران را . زیرا خانه خانه ما است نه خانه دیگران . پس باید چشم غیرت را باز نمائیم و گوش ناموس باواز خیر خواهان عاقل وطن بداریم . ترهات اشخاص مغرض و مفتان را

گوش ندهیم همه اقدامات نافعہ دولت را تقویت نمائیم و از روی قوانین مضبوطه اداره خانه خودمان را که اجرای او امر شرع شریف و حاوی جمیع جزئیات تمدن و تشخیص حقوق فردی و عمومی و سدسید تعدیات اقویا برضعفاء و ظالم بر مظلوم است نه اینکه ممانعت نمائیم بلکه جبین نضرغ بخاک تعبده سوده است دعا بکنیم و از روی علم و بصیرت ملیت خودمان را در روی اساس شرع قوی و بنای محکم اسلام منظم نموده به اخلاف خود یادگار بگذاریم و بگذریم . و گرنه بخداوند ذوالجلال که اخلاف ما از این جهل و بی علمی و نداشتن قانون مملکت و ندانستن حقوق وطن محبوب در آینده خانه شاگرد و نوکر و چوپان ملل اجنبی میشوند . حالت و حیثیت آنها تابع میل مستولیان اجانب گردد . آوازه مناجات و اذان صبح مناره های مساجد ما بخواب نویسن خانمهای آنها صدمه میزند و غدغن میشود . صدای ناقوس بانگ مؤذن را محو میکنند و در سر هر رهگذر میکده ها باز گردد . و پرده گیسان ما مجبوراً روباز میگردند و بحکم (الغالب قادر) شریعت پاک مایکجا از میان میرود آنوقت ندامت کسانیکه برای دنیای پنج روزه و تصرف املاک مردم باسم آسمان حکومت میکنند و هر وقت در مملکت اسم قانون و تربیت برده میشود بدون اینکه بخوانند و بدانند و بفهمند که این قوانین فقط برای حفظ ناموس ملت و تقویت شریعت و احترام قرآن مجید است نه تقلید فرنگیان باینکه الیاذن بالله اجرای رسوم مخالف دین پاک اسلام . علی رؤس الاخشاب خود کشتی میانند و شریعت را در خطر میدانند و نور آفتاب عدل را که می خواهد آفاق و انفس را منور نماید و دست ظالم را از سر تبعه مظلومه کوتاه کند و قضاوت مردم را مطابق اوامر مقدسه اسلام بدارد با هزار فن و استادی خاموش میانند و افسانه های بی فروغ خودشان را در وسط السماء جهل قوام بی لجام نیر اعظم میستایند و حافظ اسلام بقلم میدهند فایده نمیدهد جبرئیل قهر خداوندی مشتی بدهنشان کوبد و گوید (الان قد ندمت و ما یمنع الندم) بعد از آن میدانند که اگر ما برای خودمان قانون وضع نمائیم اساس او شریعت پاک اسلام و نصوص مقدسه قرآن است . و اگر همین غفلت را اندکی امتداد بدهیم (حریفانرا نهرمانند نه دستار) اجانب برای ما قانون وضع میکنند و ما را مجبور تعبده میانند . ولی نه از روی شریعت پاک اسلام آنوقت دین از دست اخلاف ما بدرستی و مادام الدهر مثل بلاد حواشی مملکت مایرون میرود (فسیعل الذین ظلموا ای منقلب یتقلبون)

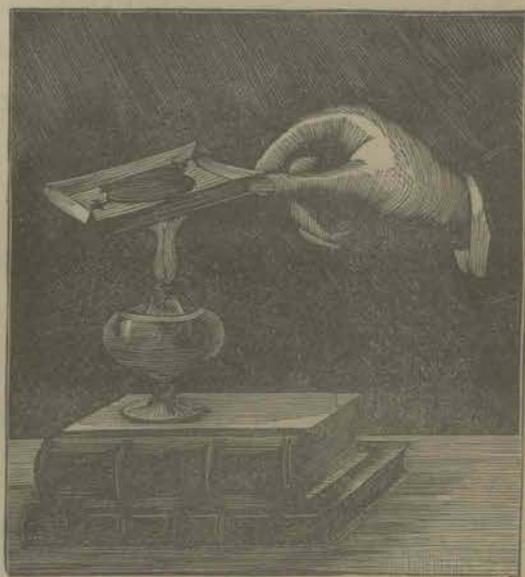
در این بین محمود واسد و ماه رخ و زینب وارد شدند، دور میز کتابت مرا گرفتند از مسکو ذره بین جدیدی آورده ام يك قطره آب کل آلود تعیبه نموده گذاشته ام حیوانات عجیبه و غریبه را که در میان يك قطره آب شنا میکنند نشان میداد. اطفال مشغول تماشاشدند هر يك از دست دیگری میکشیدند. اگر چه عجله مذمومه که از اطفال نیز ناپسند است از حالت همه آنها ابراز میشد ولی هیئت جامعه آنها عالمی دارد بعقیده من در دنیا لذتی بهتر از تماشای اجتماع چند طفل خوش شکل و مؤدب و شیرین و لطیف که سرهای همه چون غنچه ناشکفته در یکجا بهم پیوسته و پیرامن چیز غریبی مشغول تماشا میشوند نیست. مگر استقبال پسری که در ۲۲ سالگی تحصیل خود را در مدارس عالیّه تمام نموده بعنوان معلمی بخانه خود بر میگردد. باری قدری تماشا نمودند احمد گفت من حالا بشما چیز غریبی نشان میدهم و در میان



(شکل ۱) اقا احمد در توی کاغذ آبرای میجو شاند (رسم اول)

اطفال تعجب نمودند محمود گفت اینکه تو نمودی بدیهی است من در روی کاغذ میتوانم سرب را آب بکنم احمد اثبات دعوی را طالب شد محمود سرب را گذاشت روی

کاغذ مقوی، بنوع استادی گرفت روی شعله لامب، سرب بعد از اندکی بنا کرد بگداختن. احمد مغلوب شد من هر دورا تحسین نمودم محمود خود را با حدمی ستود و از غلبه خود خوشنود بود. احمد گفت من خیلی کارها میتوانم بکنم که تو قادر نیستی محمود گفت من میتوانم آبرای آتش بجوشانم که معلم تو هم نمی تواند. احمد قبول نکرد بالاخره نذر نمودند که اگر محمود بتواند احمد جعبه رنگ و اسباب نقاشی خود را به محمود بدهد و گرنه محمود قطعه خط میرعماد خود را که از روی او مشق میکند دادنی باشد، محمود رفعت از اطاق خود آهک پخته آب نخورده که قبل از وقت بدرستی دانه نخود پارچه ها نموده حاضر داشت آورد نیم استکان آبرای گذاشت پیش احمد چند پارچه از آهک انداخت میان آب فورا آب بنا کرد بجوشیدن احمد چون نمی دانست که آهک پخته را هر قدر در جای بی رطوبت نگهداری حرارت مستقره خود را حفظ میکند متعجب شد



(شکل ۲) اقا محمود سرب را توی کاغذ میکند اورد

لهذا بی تعویق بنذر خود وفا کرد جعبه را آورد گذاشت پیش محمود ولی چون چیز قطعه و اسباب نقاشی و ترسیم او بود از مغلوبیت خود و رفتن جعبه متأثر شد. محمود از حالت او دریافت جعبه را به احمد پس داد و گفت تو برادر محبوب منی هرگز اسباب تعلیم ترا نمیگیرم بردار بتو بخشیدم همینکه بعد از این هر چه میشنوی منکر باش صبر بکن دقت و تعقل بنما اگر نفهمیدی طالب

امتحان او باش تا محک تجربه صدق و کذب او را نشان بدهد. احمد ممنون شد و تشکر نمود. من محمود را به این مروت و سخای او بسیار تحسین کرده گفتم این آثار بزرگ منشی و نجابت طبیعی تو است و از خصایص ممدوحه نبی نوع انسانی است هر کس دارای این صفت پسندیده است در دنیا محبوب ناس و در عقبی در قرب خداست (۳) اما اول که گفتمی آبرای آتش میجو شام که استاد احمد هم نمی تواند این خود ستائی بود نمودی که اقبیح صفات مذمومه انسانی است. اعمال و اقوال مستحسنه هر کس حاکی و متضمن ستایش عامل و قائل است تکرار و تصریح او علامت ضعف نفس و بی تربیتی و جهالت. اگر چه از حکمای عصر یا سلطان مقتدر باشد خویش تن ستائی بهمان درجه قبیح است که مرد خود را آرایش بدهد یا بر خود زینتی ببندد. آرایش انسانی صفات حسنه و پاک نفسی است و پیرایه اش علم و تجربه می باشد. و گرنه به آویختن نشان جلالت مرد جیون شجاع نگردد. و بالقب خانی پست فطرت بمقامات عالیة انسانی ارتقاء تجوید. اگر عمل خیری برای ستایش و تمجید خود بکنی شربی غرض از آن خیر بهتر است. بلی هر کس در راه وطن محبوب خود بزحمات نافع اقدام نماید و در حفظ ناموس وطن و استقلال و سربستی آن جلالت و صداقت منم نتایج مهمه ظاهر سازد، ناموس وطن و ملت را بدرهم و دینار ن فروشد چنین شخص بزرگوار و وطن پرست را اخلاف حالیه و آتیة وطن باید همیشه برای تشویق دیگران و تحریک غیرتمندان بستایند و روز ولادت و وفات او را از ایام تشریفات ملتی قرار دهند. محمود متنبه شد و عده نمود که بعد از این هرگز سخنی یا حرکتی که مورت خود ستایست از وی سرزنند. احمد گفت آقا چرا آب جوشید کاغذ نسوخت گفتم بدیمی است کاغذ هر قدر حرارت از آتش میگیرد همه راه آب و سرب میدهد و در خود

[۳] اگر آهک آب نخورده راه اندازد لیه میان خیر و غنی گذاشته حب نمایند و سوم سوراخ موش کدازند موش میخورد و حرارت مستقره آهک شکم او را میسوزاند هر کدام خورده از سوراخ بیرون رفته میبرد آهک آب خورده راه زربلهائی که سطح خانه را درست میکنند یعنی زربلخته ها که ته خانه را برای قشکی فرش میکنند بریزند یک و مور و موش در زیر آنها نمیتواند بگریزد آهک بچشم و گوش آنها نشیند و نابود میکند. عمل که اخن سرب و جوشیدن آب را در کاغذ باید چندین بار تجربه نمود تا ما هر شد و گرنه دفعات اول بختل عمل ضایع بشود و تجربه فاسد گردد.

حرارت میسوزند نمیگذارد این یکی از قوانین (فزیک) است. همچنین آب جوشیده مادامیکه میجوشد از ظرف خود جلب حرارت میکند هرگاه وقت جوشیدن آب دیک را از سر اجاق برداری و انگشت خود را زیر دیک بزنی تا از جوش نیفتاده انگشت ترا سیاه میکند اما نمیسوزاند همینکه از جوش افتاد اگر دست یا انگشت بزنی میسوزاند.

احمد گفت آقا آتیز ما هر وقت ماهی میزدمای را میگذاردم میان دیک آب سرد میریزد و میگذارد روی اجاق هر وقت آب جوشید دست به ته دیک میزند میگوید ماهی پخته و از روی آتش بر میدارد. گفتم این فقره دخل بقانون فزیک ندارد، ماهی چون لطیف است تا وقت جوشیدن آب پخته میشود و گرنه هر کس بی ماهی یا ماهی وقت جوشیدن آب دست خود را زیر دیک میزند میسوزد. دست و پای آدمی نه اینکه از ته دیک نمیسوزد بلکه بعضی مزدوران که در کارخانه چودن ریزی کار میکنند دست خود را میان چودن گذاخته فرو میبرند و روی طبقه های ضخیم فلزی که ریخته اند و مثل آتش سرخ است راه میروند دست و پایشان نمیسوزد این فقره یکی از عجایب قانون (فزیک) است. سبب نسوختن دست و پا آنست که بمجرد مواصله عضو عریان بجمده مایع آتشین یا غیر مایع سوزنده همان لحظه از رطوبت پوست عضو پرده بخاری احداث میشود که عضورا از سوختن مانع میگردد (آنها که پوست بدن شان تولید رطوبت نمیکند نباید دور این امتحان بگردند و گرنه میسوزاند) احمد بسیار تعجب نمود از حالت او دریا گفتم که نفهمید و درست حالی نشد، گفتم برای فهمیدن تو منلی ذکر میکنم اگر درست متوجه باشی میفهمی که چرا اعضای آدم در تولید بخار رطوبتی از مواصله اجساد آتشین نمیسوزد. هرگاه از طلا یا مس یا آهن فنجانی مدور بقدر نصف پوست تخم مرغ درست نمائیم مثل (بوته زرگری) او را روی آتش بگذاریم سرخ میشود بعد آب سرد را قطره قطره میان او بچکائیم قطرات آب بهم وصل شده کریت پیدا نموده متصل در میان فنجان دور میزند و تخیر میکند یعنی میخشکد تا تمام میشود اما نمی جوشد و آب میان او یعنی کره که از قطرات تشکیل شده و میگردد گرم نیست زیرا که همان پرده بخاری بر رسیدن قطره اول بفنجان احداث میشود و مانع

از جوشیدن و گرمی آب میگردد. در این جایک تجربه بدیع دیگر نیز هست، هرگاه در این حالت یعنی وقتی که قطرات آب کرویّت یافته و میان فجان آتشین دور میزند و تخیر میشود میان فجان را با حامض فحمی سخت برکنیم چون تخیر حامض فحمی از آب سریعتر است همان لحه حامض فحمی تخیر میکند در میان فجان شصت درجه برودت بعمل آمده همان قطرات مدور منجمد گردد و مادر طرفه العین از میان آتش میتوانیم یخ برداریم. عجبت این است که بخار گرم عضو آدمی را از آتش بدتر میسوزاند، مثلاً بادست همه کس میتواند آتش را بردارد و زود بیندازد و دست خود را نسوزاند ولی هیچ کس دست خود را بمنفذ بخار سماور نمیتواند نزدیک برده، زیرا که در این جا خود بخار که در سایر مواقع وسیله حفظ عضو از سوختن میشود عضو آدم را میسوزاند (مثل این فقره عالم فزیک در عالم تمدن نیز هست هرگاه دادخواه خودش بیدادگر شود یا عبارت دیگر شخصی که حافظ حقوق مردم است خود بنای بی حسابی و سلب حقوق بگذارد و با سبب دزدی بکند در آنوقت حرارت آن آتش از جمیع حرقات ظلمیه بیشتر گردد. و وجود اعضای هیئت جامعه ملت را پاک سوزانده خاکستر آنها را بر باد ستم میدهد چنانکه در اکثر جاها چشم خودمان میبینیم) احمد گفت اقا از سرعت تخیر حامض فحمی سخت چه گونه در لحه حرارت با آن شدت سلب شده و برودت بدرجه انجماد بعمل میآید. گفتم واضح است که اجساد در حالت تخیر یا باید حرارت غریزی خود را صرف نمایند یا در عدم اکتفاء حرارت محل خود را جلب کنند و هر قدر سرعت تخیر جسد مایع یا غیر مایع بیشتر است صرف حرارت غریزی یا محلی نیز بهمان درجه بیشتر است. اگر در تابستان بسطح خانه آب بپاشیم همان ساعت خنکی هوای خانه را احساس میکنیم زیرا که آب بنای خشکیدن میگذارد یعنی مبدل به بخار میشود و از حرارت هوای خانه بقدریکه در خور تخیر اوست جلب میکند و از این جهت هوای خانه خنک میگردد.

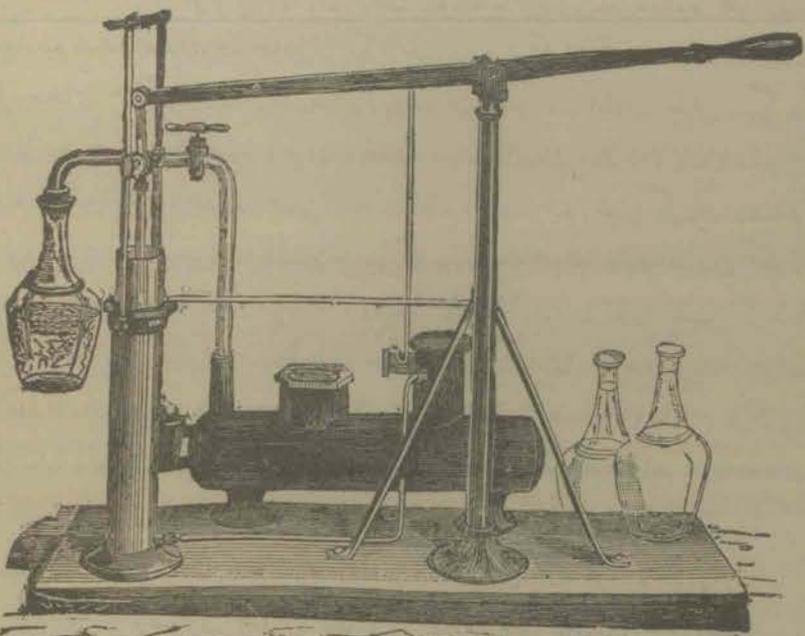
همچنین هر وقت از آب گرم بیرون آیم در بدن خودمان چائیده گی احساس مینمایم چون پرده نازک رطوبتی بدن را که با قلیفه هنوز نخشکانیده ایم تخیر میکند

و از حرارت بدن به بخاری خود مصرف مینماید و تنزیل حرارت بدن مورت چائیده گی مامیشود. و بعد از آنکه خشکانیدیم دیگر احساس برودت نمیکنیم. در ممالک گرم سیر عربستان و ایران و اسپانیول کوزه از گل میسازند که آرا بیرون میتراود و همیشه بیرون کوزه تراست آرا تا به این کوزه ها ریختند بعد از اندکی خنک میشد زیرا که رطوبت بیرون کوزه در تخیر است و از حرارت آب کوزه مصرف میکنند و خنک مینماید. اگر خواسته باشی آب زود سرد شود کوزه یا شیشه را از آرا بدستمال تریخیده در مقابل باد بیاویز هر چه سرعت خشکیدن دستمال روی ظرف سریعتر است خنکی آب ظرف بیشتر است. پس وقتی که ماعرق کرده ایم نباید بهوا بیرون بشویم یا مقابل باد بایستیم سببش واضح است رطوبت عرق بدن ما که میخشکد از حرارت بدن ما جذب مینماید حرارت داخله بدن تنزیل یابد اگر هوای خارج غلبه نماید آنوقت البته سرما خورده ناخوش میشویم. هرگاه به کف دست خودمان (بغیر گوگرد) [۴] بریزیم چون از اجساد سریع التبخیر است فوراً متصاعد گردد یعنی مبدل به بخاری شود کف دست ما احساس سردی میکند. بخار بغیر گوگرد را می توان بواسطه بادزن به کاسه پر از آب دمید و آب را منجمد ساخت این راهم باید بدانی که تبخیر فقط مخصوص مایعات نیست اجساد سخت نیز تبخیر میکنند اگر قدری (بود) میان شیشه بگذاریم بعد از اندکی میان شیشه پر از بخار سرخ رنگ میشود و مشهود میگردد. کافور و سایر عطریات همه تبخیر میشوند زیرا که انتشار نکات

(۴) «آتر» یا «بغیر» در اصطلاح علمای فقه است که بوزن و تحقیق نیاید میان فضا را مملو نموده مدیر نور و الکثیر و محرك جذب و دفع و اساس استحالته کبیره کونیه میباشد (بغیر) که مادر انجامد کر میکنیم عبارت از مایع رقیق است که بغیر گوگرد کوبند در کول و حامض کول در قطره میکنند در میان (معدنیات) سهولت حل میشود قدر جزئی او به آدم مریض چون دوائی مبهی محرك است مثل شراب اما بیشتر خوردن او موجب سکر شدید و ممد موت است استنشاق (بغیر) مثل جوهر نریاک بیهوشی شدید میاورد بغیر خالص در (۳۵) درجه سیلیس میجوشد چند بار از آب سبک تراست در (۳۱) درجه برودت منجمد میگردد. آب قسمت پانزدهم خود را از بغیر در خود حل مینماید اما بغیر آب بسیار جزئی را میتوان در خود حل نماید در همه دواخانه های فروشند و هر جا که در این کتاب مطلق اسم (بغیر) برده شود منظور همین بغیر گوگرد است نه بغیر روح الارواح یا محرك القوی است. [۸] باید دانست که خداشناسی در تحقیق و تعلم نکات بی پایان عالم خلقت است نه در افسانه

بواسطه تخیر آنها است . یخ و برف نیز خیلی زود تبخیر میشوند . پس از اینها معلوم شد که اجساد دارای دو حرارتند ، یکی حرارت ظاهر و یکی حرارت مخفی . حرارت ظاهر معلوم است . از جمله حرارتهای مخفی یکی هم حرارتی است که اجساد در حالت بخاریت خود مصرف میکنند یعنی میگیرند ، اما مخفی می نمایند و معلوم نمی کنند و از روی تحقیق معلوم نموده اند که برای تخیر صد مثقال آب جوشیده آنقدر حرارت لازم است که با آن حرارت می توان پانصد مثقال آب سرد را جوشانید ، یعنی از درجه صفر بدرجه هشتاد آورد ، این حرارت را که در بخار شدن آب مصرف میشود حرارت مخفی گویند ، زیرا که آتش داد و آب گرفت . اما میزان الحراره آنرا نموده . چون آب سرد را که روی اوجاق بگذاریم و میزان الحراره در میان او نگهداریم ، از درجه یک متدرجاً بقدر گرمی آب تا درجه هشتاد که آب بنا میکند بجوشیدن همه را میزان الحراره نشان میدهد ولی بعد از جوشیدن هر چه آتش را زیاد نمائیم بیشتر از هشتاد درجه نمی نماید تا آب همه جوشیده و بخار گشته تمام میشود . پس حرارت زیاد که آب میگرفت و صرف تخیر خود می نمود آن حرارت را از مابقی نشان میداشت . هرگاه ما آن حرارت را خواسته باشیم از آب پس بگیریم باید بخار او را ضبط نمائیم و تبرید بکنیم آنوقت بخار مبدل بقطرات مائی میشود و حرارت مخفی یا مستتره خود را آزاد مینماید . همین طور است اجساد مایعه که بی جوش و آتش تخیر میشوند . مثلاً آب که در ظرفی گذاشته خود بخود می خشکد . لباس تر که به هوا آویخته خشک میشود ، شدت و ضعف مایعات نیز متفاوت است جوهر انگور زود تر از آب ، و قیر گوگرد زودتر از جوهر انگور ، و حامض فحمی سخت (ثابت) از قیر زودتر و تخیر میشود و قس علی هذا الباقی بقین حالا درست حالی شدی که چرا از فنجان آتین بواسطه تخیر حامض فحمی سخت توانستیم یخ برداریم . زیرا که حامض فحمی در تخیر مسرعه خود همه حرارت فنجان را جلب نمود و از محل خود نیز آنقدر جذب نمود که شصت درجه برودت تولید گردید و در لحظه بصر از میان آتش یخ برداشتم . احمد گفت آقا حالا که سخن از انجماد آب در میان است این را نیز بیان نمائید که یخ مصنوعی را چه طور درست میکنند مگر وجود یخ طبیعی کافی نیست ؟ گفت عمل انجماد مصنوعی خیلی سهل و ساده و یکی

از قوانین فزیک است که در آینده بتو تعلیم خواهند داد و ساختن یخ مصنوعی در اراضی حاره که زمستان نیست و در تابستان حرارت هوا بدرجه هلاکت میرسد برای سکنه موجب امتداد حیات است . احمد گفت آقا مگر چنین مکانی هست که در آنجا زمستان و یخ و برف نباشد ؟ گفت این مسئله تودرست به آن می ماند که علمی از فقهی پرسید که تکلیف روزه گرفتن سکنه (غربتلاند) که در داخله دایره قطب شمالیست و یکماه آفتاب در افق آنها غروب نمیکند چیست ؟ فقیه گفت چنین جای را خدا خلق نکرده حالا تو هم مثل او چون از وضع کره زمین که در روی ساکن هستی مطلع نیستی به خیالت میرسد که همه جا زمستان دارد و آب یخ می بندد . ترکیب انجماد مصنوعی چنین است که اگر کاسه پر از آب را در زیر سرپوش ماشین (پنومات) یعنی مخلیه الهوا بگذارند و هوارا از زیر سرپوش تخلیه نمایند آب کاسه فوراً بنامیکند به یخ بستن این است که در زمینه این قانون فزیک چندین اسباب یخ بندی درست نموده اند همینکه سهولت



(پرور) اسباب انجماد یا یخ بستن آب است که يك تك آب در يك دقیقه یخ میشود از مخترعات (کاره) است .

وارزانی او را تا کنون باز بدرجه مطلوب که دسترس فقرا باشد دنیا ورده اند .
از همه آنها ساده و سهل که بی آتش و بخار ساختن بی ممکن باشد ماشین (کاره)
است که در صورت (۳) می بینی تنک را آب ریخته بواسطه سربند که از
(غودا پرچ) درست نموده اند سرش را محکم میکنند بعد بواسطه دسته نمره
اول هوارا از میان تنک که به لوله نمره دویم نصب و مربوط است تخلیه میکنند
فورا آب تنک از فشار هوا مستخلص شده بنای تبخیر میگذارد بخیره متصاعده
به میان حوض نمره سیم داخل شده در آنجا عرق گوگرد که میان حوض
ریخته اند بخیره را می بلعد و در میان تنک اول سوزنهای منجمده و کم کم انجماد
کلیه آب بعمل میآید آنرا بر میدارند و تنک دیگر را میگذارند و بخ بستن هر تنک
منها يك دقیقه میکشد چون این ماشین نسبت بسایر اسباب انجماد سهل و ارزان
است لهذا آنجا که بی لازم است تحصیل او بیشتر قرین استفاده است .

در این بین از يك گوشه حیات صدای گریه شنیدم اطفال برخواست قیل و قال
بلند شنیده شد از غوغا و کلمات بی ترتیب نتوانستم چیزی حالی بشوم محمود را
صدازدم اسد را صدا نمودم صادق را مکرر خواندم هیچ کدام آواز مرا نشنیدند
ولی صدای همه آنها را یکان یکان میشنیدم، نگران شدم دیدم اطفال چنان سرگرم
لم و لانسلم هستند که هیچ دعوت فائقه را مستعد اجابت نیستند . ناچار بسمت
عوغا روانه شدم . احمد قبل از من دوید و بالطبع مخلوط شورشیان گردید رسیدم
معلوم شد اسد میخواست از تنک زنبور که در باغچه همیشه دارم غسل بگیرد
تادست بسوی سبزیازیده زنبورها از دوسه جاسرو صورت او را بانیش گزیده
ماه رخ خواسته آنها را براند او را نیز خسته اند، زینب اینها را دیده فریاد کشیده
آدمها از هر طرف دویده جمع شده اند . یکی زنبورها را میراند ، دیگری
اطفال را دلداری میکند ، یکی بجرکت خلاف اطفال را توبیخ مینماید . لله اطفال
از انفعال غفلت پرستاری موظفه خود که مورت ویرانی خانه زنبور و زجر
اطفال گشته سربیه پیش افکنده میگریست . صادق آب آورده آدمها را کنار
می نمود که سر و صورت اطفال را بشوید . دیدم عجب تماشا ای غم انگیز است
حالت مجلس اطفال شصت ساله ما را بیاد من آورده هنگام مکابره چه سان
بی خود میشوند ، حرف ناتمام دیگری را فصل میکنند ، همه در يك آن تکلم مینمایند

که مبدا یکی کمتر از دیگری لغویات خود را بخرج بدهد مصاحب خود را باتکان
ولطمه متوجه خود میدارند ، و در جزء چندین بی ادبیهای دیگر هنگام تکلم
دست درازی و گردن بازی دست بهم زدن و خنده بلند قاه قاه خود شیوه بیشتری
از معارف ما است .

اطفال را بغل گرفتم بادست خود روی آنها را در دم حوض شستم ماه رخ
ساکت شد اسد باز میگریست گفتم نور چشم من آرام باش در (عالم جهل)
نوش بی نیش نیست تویی علم و بی اسباب و بی تدابیر لازمه میخواستی از غسل
آن حیوان باشعور و متمدن و وطن دوست متفجع بشوی آنها سکنه آسیا نیستند
در مزرعه (جهل) تخم نفاق نکاشته اند ، و در خواب غفلات و بی هوئی نه غنوده
اند ، سهل و آسان مغلوب اجنبی نمی شوند ، و ثروت خود را بتاراج نمیدهند . هر گاه
باوسایل علمیه و تدابیر لازمه بی تحصیل این حلاوت شفا زای میرفتی نه اینکه از غسل
زنبور منقطع میشدی بلکه آنها را چون (اویلا) انکلیسی دست آموز می نمودی که
مطیع او امر تو باشند . احمد کفت آقا یعنی چه واقعا زنبور دست آموز میشود
کفتم سند بی شبهه است در ماه هجدهم میلادی (اویلا) نام يك زنبیل زنبور
دست آموز داشت . آروپارا سیاحت کرد ، به علما و سلاطین نشان داد همه
کس را عرق حیرت و تعجب ساخت ، زنبورها بفرمان (اویلا) در دو دقیقه
بجای دو دو حرکات مختلفه می نمودند ، بایک فرمان پریده بسر و صورت او میشستند
و بایمای دیگری برخواسته به سر و صورت حضار میشستند ، و به فرمان دیگر همه
یکجا جمع میشدند ، بایک علامت جوقه زده مثل لشکر منظم هر جوقه در نقطه
می ایستادند ، بایک اشاره همه میان زنبیل رفته متزوی میگشتند . احمد بسیار
تعجب نمود . گفتم نور چشم من آروپایی از برکت علم و دانش کل ملل سایر
نقطه های جاهل عالم را دست آموز نموده همه مطیع فرمان آنها است . مگر
اینکه ثروت وطن ما را با فرمایشات اشبای نوظهور بی وجه و بی مصرف و کود گانه
که هیچ يك در خور اقتضای احتیاج مایست بادست خود به مملکت آنها جلب
مینمایم دلیل دست آموزی مایست ؟؟ ما ایرانیها اگر دست آموزی حیوان را
معتقد نباشیم هزار کرور آدم دست آموز آسپارا که مغلوب علم و نفوذ
سی کرور آروپا نیست میتوانیم تماشا نماییم؟ شاید در این تفکر قدرت علم را دریابیم
و ضعف خود را اقرار نمایم .

اطفال را گذاشتم با احمد برگشتم به اطاق ، صادق آمد خبر داد که آقا مصطفی وکیل کومپانیه جدید کارخانه تیزاب کشی و صابون پزی که تازه از غیرتمندان وطن تشکیل یافته و مرا بعنوان عضویت شرکت انتخاب نموده اند آمده و می خواهد مرا به بیند . از او پذیرایی نمودم کتاچه شرکت را آورده بود خواندم الحق در ترتیب و تنظیم و نکات باریک متعلق بحقوق شرکاء و وارث آنها و وظیفه مؤسسين شرکت و امورات داخله و اداره و انتخابات رئیس و خرید و فروش مال فر و گذاری نشده . معلوم است که فصول این شرکت نافع و مطرح مذاکره جمعی بوده و نتیجه خیال چند نفر اشخاص عاقل و با اطلاع است . زیرا که مشاوره در امور فرمایش حضرت ختمی مآب و فرمان خدا است . اگر تاکنون در بعض مواد متعلق بمقاوله نامهای اجانب اینطور دقت می نمودیم و مسئله را بصلاح دید عقلائی ملت محول میکردیم از داخل و خارج احدی حق اعتراض ما را نداشت از تألیف این شرکت نامه بسیار مشعوف شده دیدم بلی مرهونیت وقت اقتضای طبیعی خود را مینماید و شدت احتیاج وحشی را رام و مضطرب را آرام میکند همینکه بدبخت ترین و وحشی ترین ملل عالم آنها است که از اقتضای وقت و شدت احتیاج نیز رام و آرام نمی شوند ، و از غلغله رعد این عالم ترقی که گوش فلک را کرساخته لامحاله تأسی و تمثل به ملت ژاپون نمیکند ، و از خواب غفلت بیدار نمی شوند (حتی تا نیمه الساعه بفته اویاتیم عذاب یوم عظیم) .

این کارخانه یکی از شعبه بسیار مهم تجارت است آنچه تا امروز در مملکت ما باسب صابون می پزند (بیه و خاکستر) را بهم مخلوط کرده ماده تیره و کثیفی درست نموده اسباب پاکی قرار داده اند بعد از انتشار این صابون و باز شدن دستگاه رخت شویی که بواسطه معلمها دخترهای یتیم و فقیر مملکت را رخت شویی می آموزند و از آموختن این عمل دستی از ذل احتیاج میرهانند ، آن وقت همه کس خواهد دید که در وطن ما احدی ناحال پیراهن تمیز نمی پوشیده و دستمال تمیز بچیپ خود نمیکند داشته است . و نیز میدانند که جهل و بی علمی مملکت ما واقعا منتهی بحمیبع جزئیات لابد منه بشری بوده همینکه باید صدشکر بکنیم که ملت ما هنوز به پیراهنهای سردست و چاک آهار زده یا بعبارت دیگر به

قلاده های آهاری اوروپا که (مفرنگهای) بی ... ماجزه چندین تقلید دیگر مقلد هستند معتاد نشده اند . چون حالا در اوروپا علما و عقلا از این عادت مضره که سالی بیست کرور تومان تلف میشود یعنی تنها خرج آن قلاده های اناک و ذکور فرنگیان است چاره استخلاص میجویند . وبانی او را لعن و نفرین میفرستند . حالا که ازین مساعی غیرتمندان وطن صابون معطر و خوش رنگ و خوب و ارزان داریم قباهای دامن پهن اجداد خود ما را باده وصله پاک شسته میپوشیم و هرگز تشابه قوم دیگر و تقلید اجانب را نمیکنیم . سابق این کارخانه را همیشه در ایران دایر نمود زیرا که يك اجزای مهمه آن (قلیه داش) است یعنی (سود) باقلیه داش ایران نمیشد صابون خوب و خوش رنگ (o) به عمل آورد بعد از آنکه (بلان) کیمیا کفرانسوی از نمک طعام که در هر جا و فووردارد قلیه داش تحصیل نمود عمل صابون پزی سهل گردید . چون نمک مملکت ما بسیار است این کومپانیه اول کارخانه قلیه داش با تیزاب کشی درست نمود و بعد کارخانه صابون پزی را دایر ساخت با وجود اینکه از صابون قدیم ارزان میفروشد باز بسیار منفعت میکنند .

[*] در مسکوسه چهار نفر ایرانی دیدم (ویزتکه) دم درازی در برو (سلندر) کلاه فرنگی بر سر معلوم شد فیروزه و بعض مال ایران را دست فروشی میکنند یکی از آنها صاحب مغازه بزرگ و منسوب بیکی از تجار دزد ایران است . مطلق از فرنگی مآبی گذشته و پدراکه سفلی بی ادبی رسیده و ابواب هوشیار برابری انسانی خود مقلد داشته و کلیدش را شکسته و لکه ملت ایران شده است . بیکی از آنها گفت که چرا تا این پایه تقلید دیگران را میکنی تو که مسلمانی و مشرقی شباهت قوم دیگر وانگهی مغربی باین شدت چه نفعی به حالت تو دارد و حال آنکه هر روس در اول نظر و اول تکلم میدانند که تو ایرانی هستی . گفت آقا چه بکنم کار است افتاده ام !! پس هر کس غیرت دارد عبرت بگیرد که کدام روس یا فرنگی یا دیگری در وطن ما لباس ملتی خود را تغییر میدهد ، چرا باید ما از لباس دامن پهن خودمان عار نمائیم و اصل عار را نفهمیم . مگر با همین لباس دامن پهن وقتی نصف دنیا را مالک نبودیم ؟ بلی در روسیه چون نزدیک شمال و بیشتر برودت دارد نمی توان با کفش ایرانی راه رفت باید چکمه پوشید و پای را از صدمه سرما بیشتر محفوظ نمود . ولی هر کس بخواند در ایران چکمه را متداول نماید دشمن ملت خود میباشد باید تدبیری نمود که دخل مملکت را زیاد کرد و کرانه از تراشیدن مخارج جدید فایده بحال ما مرتب نیست وانگهی وضع مملکت و هوای وطن ما مقتضی کفش و جامه کشاد و قبای چاک دار است اما از شدت جهل و جاهل ما مثل بوزینه فوراً بهر جا روند و هر کس را به بینند مقلد او میشوند لباس و زبان و رسوم عادات خودشان را فراموش مینمایند زیرا که بوطن خود محبت ندارند و وطن معشوق آنها نیست البته وطن نیز از این اثنای ناخلف و بی غیرت خود بیزار است .

احمد گفت آقا نمک مفسد صابون چگو اجزای عمدۀ او میشود گفتم
تفصیل این برای تویی لزوم است در عالم عنصر مواد متضاده بر حسب
تعین است نه از تباین ماهیت آنها. قلیه داش را اوایل در اروپا و الآن در ایران
از سوختن بعض نباتات که در خشکی و ته آب میروید و در آنها ماده (ناتر) حامض
فحمی دار زیاد است تحصیل میکردند حالا با تعلیمات (بلان) از نمک طعام
تحصیل می نمایند طریقه تحصیل آن چنین است که اول نمک کوبیده را با عرق
گوگرد خمیر میکنند بعد از آن میان تنورهای گرم سرخ شده میگذارند نمک
تفریق شده بدله (ناتر حامض فحمی دار) یعنی قلیه داش میگردد و آن را
در کارخانه صابون پزی و شیشه سازی و گاهی صاف شده او را در دواخانه مخلوط
بعضی ادویه جات نموده میفروشند (۶) (۷) احمد را در این جاسدا نمودند
و صحبت ما ختم شد.

[۶] نمک مرکب از (خلور) و (ناتر) است یعنی يك جنبه نمک ماده ملحه است و يك
ماده اولیه داش است هر وقت نمک را با عرق گوگرد خمیر کرده بگرخانه گذاشتند ماده ملحه
می رود، ماده قلیه داش او میماند.

[۷] مطابق کتاب رسمی سال ۱۸۸۷ منطبعه پتربورخ (پاول آرلوف) در روسیه در چهل
و هشت کورنه (ایالت) سیصد و هفتاد و سه باب کارخانه صابون پزی دایر است سالی دو میلیون
و نیم تقریباً صد هزار خروار صابون میزنند و به نه میلیون و دویست هزار منات میفروشند و از این
قرار هرگاه روسیه را صد و بیست ملیون نفس حساب تمام نفی هفتاد و هفتاد در عرض
سال صابون مصرف میکنند، یا میگویم که روستائیان مطلق صابون را نمی شناسند و درجه پاک را
عیار صحیحی در دست است از اینجا نباید آسوده شده که نامیزی روستائیان مملکت همجوار عنبر
نامیزی شهریان ایران میتواند بشود ما ایرانیهای متشرع چون اساس مذهب ما بر پاک و تقصیل
است الساعة مسئله واجبتر از اصلاح این نداریم طهارت شرعی ما باید باین کشفات عرفی که
داریم غالب شود و اورانی عنبر نابود کند.



اطفال بیباغ میروند. احداث باغ نباتات. عرابه طرح جدید امریکا. مادرچه استعداد اطفال خود مان را
نمی شناسم، عاداتی قدیم ما هم از روی حکمت است. از آسمان خون میبارد، و شیر میبارد.
و برک میبارد. مسلخهای مامعدن کشف است. شرح معالجه ناخوشی خنق.

امشب شب آذینه بود به احمد و محمود گفتم برای اقوام و اقارب متوفی سوره
مبارکه یسن تلاوت نمایند و سایر اطفال سوره فاتحه بخوانند در عوض این
تلقین ثواب وعده نمودم فردا آنها را بیباغ بپریم. اطفال اسم باغرا شنیدند مشغوف
گشتند و مشغول شدند ماهرخ، واسد، که بیشتر حریر گشت و باغ هستند از شوق
این نفع بی مایه و زحمت با و از جلی و لحن بلبل میخواندند. وقت صبح از وجود
سیر باغ برخلاف ایام دیگر خیلی زود برخواسته و مشغول بتدارک سفر یکفرسخی شدند.
ماه رخ عروسک های خود را میان صندوقچه می چسبید. زینب سوزن
ونخ وانگشتانه و پارچه ها که برای لباس عروسک (لعبت) ماه رخ حاضر نموده
بود بر میداشت که در باغ اندازه گرفته بدوزد. محمود در گوشه آسوده نشسته تماشای
چید و اوچید اطفال را مینمود بنوعی که گویی در این سیر همراهی و اشتراک ندارد و چیز را
لازم نخواهد داشت. اسد شمشیر چوبین و و طپانچه هوائی خود را صیقل میداد
به کمر میبست و با آنها نگاه نموده منهورانه مشی مینمود. احمد کتب و ترسل
ترسیات و جبهه الوان نقاشی خود را جمع مینمود، و بدوات قلمدان خود مرکب
میریخت که در باغ درس و مشق فردائی خود را حاضر نماید. و من چند نسخه
روزنامه و بعضی کتب نافع به بوجه میبستم که در باغ بخوانم. مادر اطفال بتدارک

اکل و شرب مشغول بود، صادق اسبهارا زین میکرد، یکدفعه متنبه شدم و متفکر گشتم دیدم این تهیه سفر مختصر در نظر تحقیق از تلون طبایع و استعداد انبای بشر دفتری است بسیار بسیار مفصل هر کس بهره طالب است او را میجوید، و بی آن میوید، و هرچه دارد او را مینماید، یک طفل لعبت های کودکانه خود را میچیند و بهتر از وی چیزی نمی بیند، یک طفل اسلحه طبیعی خود را برای آرایش لعبت دیگری حاضر مینماید. یک طفل جنک دوست شمشیر و طباخچه خود را صیقل میدهد. یک طفل کاهل دست از تدارک اسباب تعیش خود کشیده در گوشه نشسته کارهای خود را باطمینان هرچه بادا باد بر ورزمان محول مینماید و نمی فهمد که هنگام لزوم اقل صعوبت او ذل احتیاج است. یکی از فرط غیرت طبیعی بجهت اینکه از همسالان خود منفعل نشود در باغ نیز مشغول تدریس است. دیگری به خواندن اخبار صحیح و کتب علمیه و تحصیل اطلاعات و قایع عالم که موجب مزید بصیرت، تزکیه نفس، تهذیب اخلاق، و توسیع دایره تجربه آدمی است سعی میکند. یکی حسب الوظيفه اسباب سدجوع و تسهیل تهیه غذا و آسوده گی دیگران را که پرستاری آنها بحکم یک سابقه نامعلوم و دیعه دیانت و کفایت اوست فراهم می آورد که از سوء استعمال آن سائقه موظفه در پیشگاه قدس عدل و راستی مسؤل و مضروب نگردد. دیگری در صغرسن خود که مخصوص تحصیل تعلیم و تربیت است زحمت مختصر تدریس را نکشیده و نصایح مشفقین خود را بصدمات آینده خود از اتلاف ایام گران بهای صباوت نه نبوشیده بعد فوت فرصت از قبر غفلت سر برداشته (بالیستی کنت ترابا) میگوید، مشغول کارهای پست از قبیل نوکری و مهتری میشود.

قدری در این عوالم تعقل نمودم نکته های عجیبه و غریبه از تفکر و اوضاع عالم دریا قلم و خود را در ساحل دریای حکمت بی انتهای خلقت مبهوت و متحیر دیدم.

اطفال حاضر شدند آنها را ردیف سوار نمودیم خودمان پیاده روانه شدیم دیدم دو اسب قوی فقط چهار طفل را حمل میکنند. اگر در وطن ما (اراده) متداول بود و دو اسب می بستیم همه ما که هشت نفر بودیم در کمال خوبی سوار میگشتیم نه پیاده میرفتیم و نه از حرارت آفتاب منزجر میشدیم زحمت حیوان نیز بیج مرتبه کمتر میشد. زیرا که چهار یا از سهولت چرخهای (اراده) در روی

راه غیر مفروش که پست و بلندی جزئی دارد بچهار. و در روی راه (شوسه) سنک ریز هشت بار. و در روی راه (رس) دار یعنی آهن گرفته پانزده دفعه مقابل امر و زی بار حمل مینماید، یعنی اگر اسب بدون این وسائط در پشت خود سی من بار میبرد هر گاه به آراهه ببنندند از صد تا ناصد من میرد. اگر خریا زده من میرد در آراهه از هفتاد تا سیصد من حمل میکند، بایک قران خرج یک روزی یک اسب باسانی میتوان کار بیست اسبرادید. بهر حال نداشتن آراهه در وطن مایکی از معایب بزرگ ما است که لگزیها نیز حق تمسخر او را دارند، علی الحساب همه اینهارا می بینیم، و می فهمیم و میدانیم، اولازم داریم ولی ذره در اسباب تسهیل و اجراء عملیات نافعه متحرک و مقدم نمی شویم و عذر ما همین بس که گوئیم (اجداد ما نیز این طور آمدند و رفتند) باری زحمت پیاده روی را طراوت باغ خیلی زود از نظر ما محو نمود و وارد شدیم اطفال چون مرغی که از قفس پریده باشد بهر سوی درخیا بانهای وسیع میدویند، اثمار الوان یکی بیشتر از دیگری جاذب میل آدمی بود، کلمهای عجیب

و غریب و معطر و خوش

رنک واقعا آدمی را

(واله) مینمود.

(به به) ترانه

شورا انگیز آب و آواز

موسیقی برکها که از

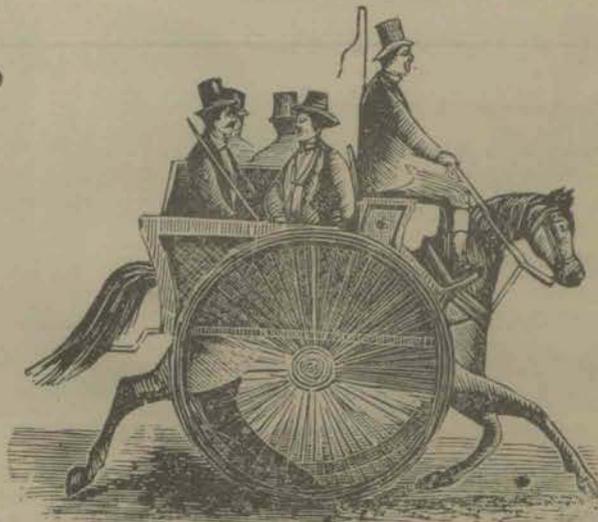
نسیم روح پرور بهم

سوده میشوند نمونه

نعمات طیور بهشت

موعودی است همه

این درختهای کلبار



رسم آراهه طرح جدید که در مملکت امریکا تازه اختراع نموده و یک اسب قوی بیج نقر را حمل میکند

و کلمهای شگفتی انگیز و اثمار درشت و لطیف از برکت باغ (باتانیک) نباتات است که بعد از پنجاه سال غفلت بالاخره در همه شهرهای معظم ایران بویژه در تبریز که هوای لطیفش روح افزا و فرح انگیز است بعمل آورده اند. اگرچه دو قرن

دیر ولی دلدیر درست نموده اند (۸). (ومن آنجا تحصیل نموده کات بعمل آورده ام) باغ
 نباتات در یک فرسخی تبریز عبارت
 از شش هزار ذرع طول و این قدرها عرض
 مساحت سطحی است که خصوصاً هوا
 مکانیت آنجا را اقامیرزا محسن اردبیلی
 حکیم نباتات که از اجله علمای این فن
 شریف و معروف در اروپاست از هر جهت
 مساعد مقصود بابت و احداث نموده (لقب
 خانی را تکلیف کردند قبول نه نمود)
 این شخص وطن پرست و غیرتمند
 در ترقی نباتات و عموم مغروسات وطن شب
 و روز بایک شوق مفرط کار کرده چندین
 کتب و رساله در خواص و تربیت نباتات
 و اشجار نوشته طبع و انتشار داده است
 کتاب (کشف الاسرار فی طبایع الاشجار)
 او که بزبان انگلیس و نمسه و فرانسه
 و روس ترجمه شده بالاتفاق یکی از کتب
 دائم الحی عالم علم است و بی نظیری او مسلم
 کل علماست. خداوند امثال این جور



[۸] باید دانست که خداشناسی در تحقیق و تعلیم نکات بی پایان عالم خلقت است نه در افسانه
 خواتی و تعجب در سرتیزی خارهای بیابان کرما بدانیم که ابدان نباتی چه گونه بهمان اندازه
 طبیعی که در موسم خزان میرسد در میان دانه تخم خود کنجیده میباشد و متدرجاً منسوجهای
 ذره بینی او که هم حامله تولید دانه های مثل خود است چه گونه نای شود و چه سان قوه ثورا
 که روح حیات او است در هر جزء لایجزای خود با نسویه دارد و عروق حسیه آنها تا چه درجه مثل
 بدن حیوانی از تخمدیش خارجی منشرح و منقبض میگردند و از امراض فردی و مسری ناخوش
 میشوند و میمیرند و عموماً بلا واسطه و بعضی بواسطه مکس و پروانه و سایرین تزویج مینمایند و غاز
 حامض فحمی و مواد معدنی را مثل غذای آدمی میخورند و تنفس میکنند و شها میخوانند [۹]

اشخاص عالم و وطن پرست و با کفایت را در آینده زیاد فرماید ، و اخلاف ما را
 بکنه جهل مامعذب نه نماید ، و برای ایشان ابواب نجاتی از رحمت واسعه خود بگشاید ، این
 باغ سه قسمت در یک قسمت است اشجار در پاقوی که برای تعمیرات بکار می آید
 یا تصد نسخه از همه بلاد گرم و سرد و معتدل عالم اصله و تخم آنها را آورده
 و کاشته هر کدام با هوای ایران مساعد نمواست تکثیر نموده اند. یک قسمت اشجار
 میوه دار است (کلابی) دانه سیصد مثقال (سیدب) دانه سیصد مثقال (به)
 دانه سیصد مثقال تا (کردو) دانه بیست مثقال و از این قبیل هر چه در عالم میوه لطیف
 و خوش طعم پیدا شده بهمان قرار آورده و پرورده اند و جنس آنها را تکثیر نموده اصله های
 یک ساله آنها را بادستور العمل تربیت آنها و به قیمت نازل همه کس میفروشند .
 قسمت سیم نباتات ادویه جات و انواع کلهای همه فصل سال است که تعریف این قسمت
 با شرح و بیان بیابان نرسد ، هر چه در روی زمین کل و گیاه غریبه پیدا بشود همه در آن قسمت

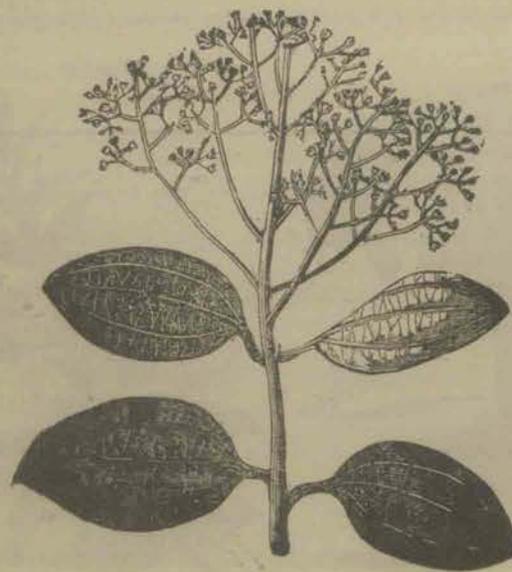


موجود است و از همه آنها اصله و بونه و تخم همه کس میتواند بخرد ، در باغچه
 و مزرعه خود بکار ، مخارج این باغ صد هزار تومان شده و الان سالی پنجاه
 [۹] و در زمستان همه قوای باطنی خود را برایشه خود میدهند که از صدمه بروود محفوظ نماید
 و در بهار دوباره پس بدهد آن وقت در کمال جرات میتوانیم بگویم (الهی عرض و طول
 حالت را) توانی در دل موری کشیدن ، نه وسعت در درون موردادن ، نه از عالم سرموئی بریدن .

هزار تومان بعد از وضع مخارج خود و گرم خانه مبسوط او که در فصول اربعه سال جمیع اثمار متخیله را میتوان از درخت چید و خورد بدولت مداخل میدهد . برای مزید بصیرت طالبان صورت چند جور از نباتات و اشجار این باغ ادراک این جا درج میکنیم . و از شرح آنها که ورای اطلاعات محدوده این عهد و مفید باهل معنی است چون هنوز محبوس عالم صوریم میگدریم ، و منتظر میشویم که فضایی وطن بیرق افتخار شرح علم نباتات را در عرشه تالیفات خود شان بر افرازند و این عیبی بضاعت را بذکر خیر و طلب مغفرت یاد نمایند .

باری اطفال باغ را میگشتند دیدم احمد میخواست بدرخت «هولو» بر آید و میوه بچیند مانع شدم سپردم بدرختها دست درازی نکنند هر چه میل دارند از باغبان بخوانند و گرنه هر کس در باغ بر حسب خواهش خود هر چه میخواست بدرد یا بچیند

بعلاوه اینکه خود سری و بی نظمی و بی تربیتی است درختها نیز ضایع میشود اگر ثمر رانارسیده بچینند بند درخت سال آینده از آنجا میوه نه بندد . و همچنین گلها را باید با مقراض چید و گرنه آهسته با چاقو برید اگر با دست به چینند رگهای حسیه و نامیه آن شاخه می میرد و از مردن هر شاخه



شاخ درخت دارجین است

ضعف بردن اصله او غالب میشود ، بعد از دوسه سال میخشکد . گل و میوه را چنان با احتیاط باید چید که موی سر اطفال را باید در نهایت دقت و احتیاط برید و تراشید زیرا که اطفال گلهای شکفته و ثمرات درخت انسانیت هستند سایر ازهار و اثمار وسیله حفظ وجود آنها خلق شده و ما بدبختانه از آن مسئله دور و از این معنی بیگانه هستیم و در حفظ صحت و تعلیم و تربیت

این ودایع خداوندی که از اتفاقات سینه در ساحت جهالت مانشو و تمام میکنند ذره وظیفه شناسی و عدل و انصاف ملاحظه نمی نمائیم [۹] اگر آنها بد بخت نبودند و باین استعداد طبیعی در خاک علم کاشته میشدند و از ابر معرفت آب میخوردند و از باغبان رحمت تربیت می یافتند کل سعادت میشکفتند و ثمر برکات می چیدند میتوان

(رسم ۹)

در نزد خداوند خالق این سلسله بی گناها را که در سایر ملل متمدنه ثمره فواد ، و در وطن ماهیولای بی شعور هستند شاهد قرارداد که آنها در هیچ نقطه دنیا حتی در جزایر بحر محیط کبر و افریقای مرکزی نیز از بی مبالائی مریبان تا این درجه محروم و مظلوم نیستند که ما آنها را نموده ایم و می کنیم . پارسال در مکتب



بلدیه (مرو) نجاه نفر طفل ترکان تحصیل خود را تمام نموده یکی از آن اطفال فارغ التحصیل

[۹] تراشیدن موی سر اطفال یا جوان و پیر در وطن ما همه کس معلوم است تیغهای زنکدار و لته های چپر کین که بدسته تیغه ها پیچیده اند معنی کثافت را مجسم کرده و اطفال را بانواع ناخوشیهای تحت الجلد دوچار میکند هر کس دقت نماید ببیند که هم خود و هم اطفال خود را همیشه باین ناخوشیها بادست خود دوچار نموده گاهی زنک تیغه ها بخون اطفال که وقت تراش می برند مخلوط میشود و مؤدی بمرک و ناخوشی متمادی میگرددد ، کاین فوطه و کاسه آب و تیغ سر تراشان ما را بخصوص کیسه بند سر تراشان بازار کرد یا میدانها با چرمی که تیغ را صیقل میدهند و آبی که با چندین قطره اوسرد و نر و سنائی را تراشیده اند هر کس یاد آورد میدانند که ما از اقوام وحشیة (زولس) چندان تفاوت نداریم . خزانه جامهای ما که روزی بانصد نفر آدم نومی او غسل میکنند و جهال و اطفال ادراک می نمایند چون اساس کربت آبراب تغییر طعم ولون گذاشته ایم علی الحساب بهمان قرار هست و گویا صد سال دیگر هم خواهد بود . عجبا اشخاصی که برای خوردن جای چه سلبه ها چه تنک ها با نخرج میدهند و از روی فرش فرش دیگر می اندازند و جمیع حواس خودشان را به این جزئیات بی معنی اسراف مصرف میکنند دوسه سال خود نمائی نموده و بعد دکان خود فروشی را میبندند عوض این همه اسراف و مشغله بجا برای اطفال خودشان که مطلقاً پندیده و شایسته مرد عاقل و غیر نمند نیست هرگز خیال نکند داشتن یک فوطه و تیغ مخصوص را نمی کنند که منتهای بجهز ارز دینار قیمت دارد .

هر وقت سر تراش بیاید اول بگویند که دست خود را با صابون بشوید و بعد با تیغ و فوطه خود سر خویش و اطفال خود را تراش نمایند و در پاکی و تمیزی آب غسل که استنشاق و موضعه میکنند و بعد از بیرون آمدن از حمام دور و ز تعفن آواز دور شنیده میشود هرگز دقت نمی نمایند و قابل اعتنا نمیدانند زیرا که همه کارهای ما از روی تقلید است نه شعور (ای دو صد لغت بر آن تقلید باد)

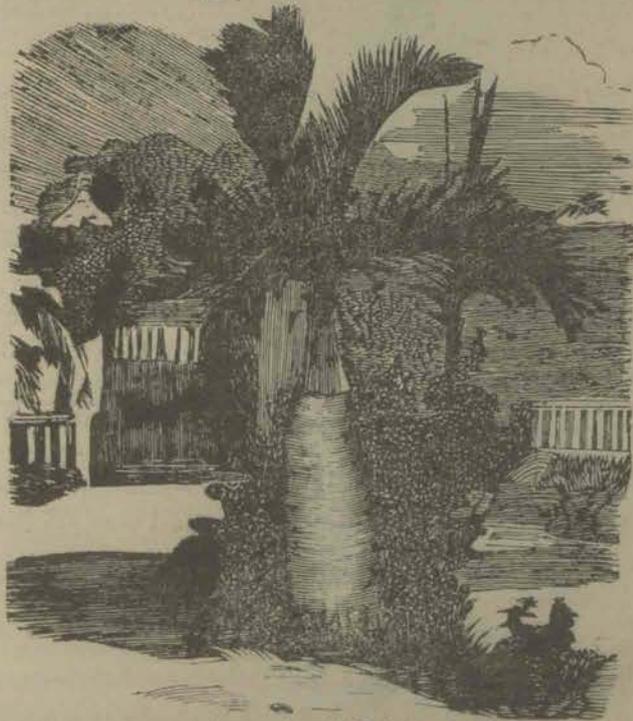
بعموزاده خود به خراسان مکتوب فرستاده بود از جانی بدست من افتاد خواندم. تفصیل از اوضاع مکتب و تربیت متعلمین نوشته و کاغذ را باین کلام خدا ختم نموده بود (فاعتبروا یا اولوالابصار لعلکم تفلحون) خواندم، و چون طفل باهای های گریستم.

وقت عصر نزدیک بود عزیمت شهر را مصمم شدیم ناگاه ابرها از اطراف مترام گشته بارش شدیدی بنای باریدن گذاشت ناچار شب را ماندیم با (لقون) که دستکاه ناقل صداست و از باغ تا خانه مامتمد است خبر دادیم که در خانه منتظر و نگران نباشند.

اگرچه اطفال خوشحال بودند که شب در باغ می مانند اما من میدانستم که لذت امروزی از دماغ آنها خواهد آمد همین طور هم شد. وقت غروب در اطاق خوابگاه اطفال از کثرت بشه امکان زیستن هیچ يك از ما با اینکه از طفولیت معتاد زهر این حیوان موزی هستیم نماند. ما رخ گریه مینمود اسد از او بدتر میگزیست لذت امروزی باغ نه تنهار اطفال بر همه ما حرام شد. دیدم جمیع لذایذ عالم اینطور است اگر ساعتی آسوده بسر بردی و محظوظ شدی، ساعت دیگر باید زحمت بکشی و متأذی باشی. وضع دنیا چنین است فقط آسوده کسانی است که بی لذت میروند و بلند اند این دنیای حیرت خیز و ناپایدار با آسوده گی قلم کشیده اند و از این جهت آسوده گی را در معنی خود نائل شده اند. کفتم صبر کنید الآن شما را از این زحمت میرهانم.

اول دادم چراغ را از اطاق خواب به خانه مجاور بردند، بعد بقدر قسمت هشتم يك مثقال (بیره اونی) داروی یک را ریختم روی يك پول سیاه کبریت را سوخته از بالا چنان گرفتم که توتیا مشتعل نمی شد اما میدوید بعد از يك دقیقه همه پشه ها با صدای تابند خودشان بخانه مجاور پریدند فوراً در را بسته اطفال را خوابا نیدیم و يك پشه در خوابگاه نماند. این فقره خیلی مجرب است همیشه زیاد سوختن توتیا با آدمیان نیز درد سر آورد باید با اندازه بزرگی خانه از ربع تا نیم مثقال سوخت و فوراً در و پنجره را بست و آسوده خوابید.

احمد از این دوا مؤثر خیلی تعجب میکرد و متصل صحبت می نمود که فردا در مکتب فلان حرف را خواهد گفت، فلان مسئله را از معلم خواهد پرسید، کم کرشته سخن را کشید بر سر بر و بارش دیدم نخواهد گذاشت که بخوام کفتم نور چشم من صبح زود روانه خواهم شد بهتر است که بخوابی. گفت آقا از قراریکه من می بینم ماسخت در خوابم و هرگز بیدار نخواهم شد. پس شما که تحصیل معارف و صرف ایام گرانهای آدمی را فقط باین عمل مقدسه توصیه نموده و بد آن منوط میدانستید چرا مسئله مرا بی جواب میگزارید؟ دقت طفل را بسمع قبول اصفا نموده از روی عذر



(رسم ۱۰) (شکل) درخت خرماست

خواستم و کفتم هر چه میخواهی پرس آنچه میدانم بیان میکنم. (۱۰) و (۱۱) احمد گفت آقا آیا معلوم است که چه قدر در عرض سال در روی کره زمین بارندگی میشود؟ کفتم البته معلوم است هر قدر در عرض سال آب از روی زمین و سطح رودخانهها و بحار و اشجار و عرق آدم و حیوان خشک میشود یعنی بخار شده مخلوط هوای محیط مایا (اتمسفر) مامیشود همان قدر نیز از آسمان در عرض سال بزمن باران می بارد. وانگهی حال مشخص نموده اند که بکدامین نقطه زمین

(۱۰) اطفال مانی استثناء از اطفال سایر ملل عام بالقطره هوشیار و ذکی و بافهم و مؤدب هستند مسائلی که از علم حساب در مکاتب ابتدائیه با اطفال مغربیان بازحت یاد میدهند اطفال هشت ساله ما آنهارا بی تعلیم میدانند این یکی ثابت شده که اطفال ایرانی در معلم خانه های اروپا همیشه از اطفال سایر ملل بهر تحصیل میکنند و عموماً در دادن امتحان ممتاز بوده اند همیشه که ما اطفال خود ما تراستی شناسیم هر وقت حرف حق با سخن معقولی میزنند حمل بر فضولی آنها می نمایم و واژه تندی را سد استعدادهای طبیعی آنها می کنیم هر چه می پرسند عوض جواب متغیر میشوند میگوئیم تو طفل با این مقوله حاجه کار داری . بل اطفال باید دانند و بدو دروغ نگویند . غیبت و غایب نکنند . سخن دیگری را فصل نمایند . فرمایش محققه و الدین را بی تحریف بعمل آورند . بی دعوت سر سفره ناهار نیایند . بی اذن جلوس نزد بزرگان نه نشینند . بی وقعه و مطلق بلند حرف نزنند . وظایف ادبیه را جز و واجبات شمارند . و در تکالیف تمدن خود درامشغول بدانند . نه اینکه اگر بگویند این طعام شور است نمی خورم بگوئیم غایب میکنی باید بخوری . یا اینکه بگویند این درخت کج روئیده بگوئیم فضولی میکنی . و طیفه ما اینست که در جواب آنها در هر جالی بگوئیم . هر چه پرسند اگر افروزی معنی و باطل است بدم تکرار آن مقوله ها نصیحت نمایم و اگر دایر بلم و اطلاع است جواب بدهیم یک گاه آنها را با پدر قول و عمل آزاد بکنند اگر طایعت خود را ابراز کنند و از آن میان آنچه شایسته حفظ و تکرار است آنها را تشویق بکنیم و آنچه در خور سلب نمودن و ترک کردن است متنبه نمایم با اطفال باید دوستی نمود این موجودات ساده و بی گناه بیشتر از تقرب صمیمی شایسته دوستی هستند (یعنی محبت فوق اولادی) و طیفه نام گرامی پدری و امتیاز اداره و سرپرستی ما و طبیعت اطفال همین تشخص آزادی محدود و اطمینان بی سر حد این دو تابع تاباع خداوندی است که مادر و سوا استعمال این وظیفه در پیشگاه عدل و حیثیات عمومی مشغول هستیم . حالا زمان نیز بالطبع مقتضی است که قدر اولادهای خود ما را بدایم و به حالت انبیا تر مواظب بشویم و پدران جسمانی و روحانی ما نیز در قد آزادی ما همین قواعد مشروعه و محدود و حاوی طیفه ریاست و قضاوت خود شناسند تا در میان خادم و مخدوم ریشه محبت تابیده و محدود و بادوام گردد و گرنه پیش بندی حیثیات ذی شعور با اقتدار بشری محال است . نگاه دار سر رشته تا نکند دارد .

(۱۱) یاد دارم طفل مستعدی بیک نفر شخص معقولی گفت که شیکه پنجره های ما خیلی بد است اولاً زحمت و مخارج زیاد دارد به قیمت یک پنجره سه پنجره می شود در شیکه میتوان ساخت . دوم کرد و خاک بزوبه های معوج او می نشیند و از تابش روشنائی که مقصود اصلی است مانع میشود اگر ترکیب او را تغییر بدهند عوض این شیشه های الوان زره بینی جامه های الوان بزرگ نصب نمایند و در زمستان پنجره های موقتی از پیش روی آنها بگذارند هم پیشکی و شکوه و تابش ضوئیه بیشتر مناسب باشد و هم روی کرسیها کاسه آب غمی بندد در جواب این مسئله محققه و مفیده او گفت تو طفل از سرت بزرگتر حرف میزنی یعنی رجال شصت ساله بقدر طفل هفت ساله هم عقیدتند (الان که خودم شصت سال دارم می بینم که بقدر طفل هفت ساله علم ندارم) الوانی شیشه پنجره های ایران از روی تجربه و حکمت است و چندین محسنات دارد اولاً برای تقرب سمت شرقی در وطن ما تابش افتاب در تابستان بیشتر عمودی و از آنرو روشن تر و گرم تر است که شیشه الوان ما این دو فقره بسیار فزایل میدهد و حدت ضوئیه را برای باصره سکینه ملین مینماید . دوم برای عادت محدودت عجب انان ما به کسان اجنبی که در اطراف نشسته اند مانع دیدن معابر نامحرمان است . سوم الوان منوره مخصوصاً فرح انگیز است . چهارم از صعوبت ترازو از هر از هر سخن بایست شیشه را در قوطی با اسب و شتر حمل بدهند آوردن شیشه های بزرگ قطعه محال بود همینکه حال راه آهن تابست فرسخی ما رسیده از هر از هر سخن در پنجره میتوان جامه های ده ذرع صریح آورد و نصب نمود پس آنچه در وطن ما معتاد است خالی از حکمت نیست و هرگز نباید ترک یافتیر داد مگر آنکه فائده او از اولی بیشتر باشد بشرط حیات همه عادات خود ما ترا در محملات احمد باقتضای موقع تشریح خواهیم نمود باید . بحاله هر چه داریم اورا ساخت نگاهداریم . عموماً در رسوم و آداب و تعمیرات و اسباب شکوه سایر ملل مقلد نشویم و جز علم و صنعت مطلق قولی یا فعلی یا حیرکتی از دیگران استعاره نکنیم

چه قدر در عرض سال باران می آید . باران عبارت از بخار آب مخلوط هوای محیط ما است (اتومسفر) که در صورت سیری هوا محکم یک قوه مخفی غلظت میابد یعنی ابر میشود و در صورت قطرات کوچک و بزرگ بر زمین میافتد . همینکه وجود ذرات گرد و غبار در هوا غلظت بخار آب باینرا کم اظلال لایه منه است و گرنه تنها سیری هوا و تیزیل (تمپراتور) (۱۲) تولید ابر نمیکند یعنی بخار مانی غلظ و مرئی نمیشود .



(تحقیقات آخری دانستند معروف آیتا کین است) بعد از تشکیل ابرها ذرات متشکله از قفل بالنسبه خود مایل فرود کردند و معلوم است که در این صورت متحرک میشوند و همدیگر را می فشارند و چنانکه گفتیم در صورت قطرات میبارند و همین حرکت و فشار که منتج سایش شدید و ضعف است تولید برف مینماید . همینکه جریان هوای طبقه پایین کاهی افتادن آنها را علی و کاهی بکجا مانع میشود در این حالت هر گاه هوای طبقه پایین گرم است قطرات ها بسطه میخشکند و بزمین نمیرسد و اگر سرد و مرطوب است بارش امتداد یابد و از هوای

پایینی بحجم خود بر میافزاید (بواسطه میزان بارش که در ارتفاعات متفاوت نصب نموده اند بزرگی حجم قطرات را که متدرجاً تا افتادن زمین بعمل می آید در کمال تحقیق مشخص میکنند) تولید ابر یا از الصاق دو هوای مشرف بسیری است که «تمپراتور» آنها متباین باشد . یا از الحاق هوای مرطوب بسطح سرد زمین . و یا از جریان صاعده [۱۲] لفظ تمپراتور میتوان قبض هوا نامید چنانکه از شدت و ضعف حرکت نبض درجه حرارت بدن آدمی معلوم میشود در هوا نیز تیزیل یا ترفیع «تمپراتور» عبارت از زیادی حرارت هوای محیط است

هوا بعمل آید. در صورت اولی بارش گاهی کم و گاهی ممتد و ریزه میبارد. در صورت
دویمی بیشتر در سواحل دریا میبارد. در صورت سیمی باران شدید و قطرات
درشت و بیشتر در اراضی گرم میبارد. گاهی از آسمان عوض قطرات بارش

معتاد چیزهای دیگر نیز میبارد
(۴ ژوئن) ۱۸۸۳ میلادی در مملکت
سوئد باندازه کردو از آسمان زاج
سفید بارید در ماه (ژانویه ۱۸۶۹)
در آمریکا از آسمان سنگهای کوچک
قطعه و خاکستر آسمانی بارید در سال
۱۸۸۳ باز در آمریکا همین طور باران
سنگ آمد. گاهی از آسمان خون
میبارد. این امثال را حکمای متقدمین نیز
ضبط نموده اند، در این اواخر در سال
۱۸۰۳ در ایتالیا در سال ۱۸۱۳
باز در ایتالیا در آوریل ماه ۱۸۳۸
در الجزیره متصرفه فرانسه در مارس
ماه ۱۸۴۲ در خاک یونان. در مارس
ماه ۱۸۵۲ در لیون شهر معروف



فرانسه، در مارس ماه سال ۱۸۵۹ در جزیره سیدیل. در فوریه ماه سال
۱۸۷۰ در شهر روم پایتخت ایتالیا. در ژوئن ماه سال ۱۸۸۷ در (قوتنبلو) فرانسه و در
سایر اراضی دیده شد که از آسمان بارش سرخ رنگ مثل خون باریده و لباس سفید
مردم را مثل قطرات خون لکه نمود. سپس اینست که الوان احمر از معادن
لونیه گاهی بواسطه بادهای شدید مثل غبار متصاعد شده در طبقات هوا
متکثر میشود. در این صورت هر وقت انجره مائی غلظت یافته و تشکیل ابر
نمود آن ذرات الوان را بخود قبول میکنند و در وقت باریدن بزمین رنگ
سرخ مثل خون می نمایند. و گرنه از آسمان خون نمی بارد و آسمان خون ندارد.
این بدبختی خون ریزی و تجاوز از حقوق مشروع فقط در کره زمین ماست که

اورا فساد ارضی گویند. گاهی از آسمان بارش زردی بارد که گاهی زرد که
در بعضی صحرا چند فرسخ روئیده و خشکیده است غبار آنها را باد بلند نموده بعد
از تمکن در هوا با آب بارش بزمین میریزد و رنگ ترنجبی دارد. گاهی بارش
سیاه رنگ میبارد یعنی دوده های غلیظ تنور های آتش فشان که در جزایر کره



زمین و اراضی دیگر هستند
در طبقات هوا جمع میشود
و هنگام بارش با آب بزمین
میافتد و مثل مرکب سیاه می
نماید گاهی بارش غلیظ و سفید
مثل شیر میبارد هر جا که معدن
(مل) (نوعی از آهک
سفید و نرم است) بسیار است
گرد آن معدن در هوا حکام
بارنده گی مخلوط آب شده فرو
می ریزد و مثل شیری نمایند.
گاهی از آسمان با قطرات آب
برک درخت و حیوانات میبارد
در خاک فرانسه در سال
۱۸۶۹ نهم آوریل ماه در
هوای صاف و بی ابر برک در
خت بلوط بارید. برگها از نور
آفتاب از بالا مثل چیز شفاف

میافتاد. معلوم است از جنک بزرگ تند باد برگها را بلند نموده و جریان هوا آنها را در جایی
تزلزل میدهد در سال ۱۸۳۳ در شهر (نابولی) ایتالیا از آسمان (پورتاغال)
که نوع لطیفی از مرکبات است بارید. افتادن غولک و ماهی را با قطرات بارش
در جلد اول احمد ذکر نموده ایم در سال ۱۸۸۹ در مملکت (شوت سار)
در ماه ژانویه از هوا پروانه های نیم تکوین شده بارید و روی زمین را پوشید
صحت را در اینجا ختم نموده خوابیدیم.
صبح احمد از من زودتر بیدار شد کتابچه های خود را می چید. زیر

جشعی نگران بحالت این طفل و متحیر بودم که ارشوق درس خواندن و رفتن مکتب چه قدر تمجیل و اضطراب داشت. بر خواستم نماز خواندیم، چای حاضر بود خوردیم سایر اطفال نیز آمدند باغبان را خواستم يك قدك قباواری که همراه داشتم بروی تعارف نمودم و از زحمات پذیرائی او اظهار خورسندی و ممنونیت کردم و روانه شدیم. احمد

گفت آقا باغبان خادم و اجیر ما است او را هر دفعه ته ارف دادن و اظهار امتنان نمودن چه لازم است. باد دارم شما فرمودید، اگر بیابغ دیگری دعوت کنند یا منزل کسی یکدو روز در عدم امکان منزل مخصوص و با کرایه مهمان وارد شوید البته باید وقت رفتن بیابان یا سایر خدمه منزل بخشش شایسته داد محض احترام میزبان. گفتم نور چشم من درست است آنچه برای جنس انسان وقت و موقع مخصوص ندارد سخاوت و بذل است که بشرط ملاحظه شأن و استطاعت باید بدهد و بخشد. سخاوت بعد از راستی و عدل اول صفت



مدوحه انسانی است برای او جز گناه کثیره تذبذیر و اسراف مانع دیگری خلق نشده. مسلماً اشخاصیکه از منافع زحمات حلال خود در هر جا بهر کس بی استثناء سخاوت مینمایند و بذل و بخشش میکنند یاد اعمال نافع عمومی از قبیل تعمیرات منازل مجانی مسافرن با مواضع متبرکه یا مقامات معارف مبالغی مصروف میدارند، بهترین و اشرفترین اعضای هیئت جامعه تمدن عهد خود محسوبند و در انظار همیشه محترم و مقتضی باشند. همینکه يك نوع سخاوت چشم اندازی عهد مامت های بدبختی و دیوانگی است چه کسانی هستند که مردم را میچاپند، و مال

امام را سرق مینمایند، خون ضعفا را چون (زلو) میمکنند، بآب چشم بیود و بتم رحم نیارند، و بهر وسیله باشد در ریاست و قضاوت خود رشوه میگیرند، و برای جمع نمودن پول مباشر انواع فضائح تاریخی و قبایح فوق طاقت میشوند. و از یکطرف مسجد میسازند گنبد و مناره بر میافرازند، آب انبارها درست میکنند. کاروانسراهای معابر را تعمیر مینمایند، مردم چیز میبخشند. آنها ظالمان عادل نما و دیوانگان عاقل منش هستند و غافلند از اینکه نتیجه این گونه سخاوت تاریخ ماغت آنهاست لا غیر. زیرا که وظیفه بشری قبل از همه ثواب و حسنات و نیکویی بر جان خود، یا پابنای جنس خود، یا بوطن خود، بمقربان خود فقط برهیز نمودن از مال حرام، بی طعمی، و تکر قن مال غیر است و بس. هر جا که طمع نیست انحراف از صراط المستقیم عدل و انصاف ممکن نیست، هر جا که انحراف نیست معصیت نیست. بس از این جمله معلوم شد که ام الحیثت دو تا است یکی طمع و تصرف در اموال یا زحمات دیگری. و یکی ام الحیثت معروف. هر کس با استعمال ام الحیثت اول مبتلا است از ادانی و ارازل بی نوع ماست و هر کس با استعمال دومی معتاد است ظالم نفس خویش و دشمن خدا است. طول راه از این قبیل صحبت میکردیم احمد نیز از درس امروزی نقل مینمود و میگفت. هر چه بیشتر تعلیم میگیرم شوقم زیادتر میشود، افسوس که ساعات تعلیم را کم تعیین کرده اند در شبانه روزی عوض شش ساعت افلا مییاست ده ساعت اطفال بخوانند و چهارده ساعت بازی و خورد و خواب نمایند. گفتم این قواعد همه از روی تجربه و علم که مقتضی حفظ صحت اطفال و اشراج صدور و تربید میل ایشان بتعلیم است وضع شده. و گرنه اطفال هشت ساله را دو، و ده ساله را چهار و چهارده ساله را بیشتر از هشت ساعت نمیشود مشغول تعلیم نمود ما گرم این صحبت بودیم که یکدفعه عفونت مساخ بدماغ ما رسید و معلوم شد که بخوار شمر رسیده ایم هر چه بیشتر میرقیم عفونت زیادتر میشد تا رسیدیم بمقابل مساخ که قصابان شهر حیوان ذبح میکنند و گوشتش را برده در بازار و سایر معابر شهر میفروشند. اول که میخواستیم از مقابل این گندکاه بگذریم از یکطرف بوی گند که بی مبالغه نیم فرسخ سحرای خدارا متعفن نموده نمیکداشت دستمال را از دهن و بدماغ خودمان بکشیم، تنفس نمائیم، از یکطرف بقدر بچاه سك ادبار و چرکین هم آواز دور مارا گرفته عوعو میزدند چه فایده که

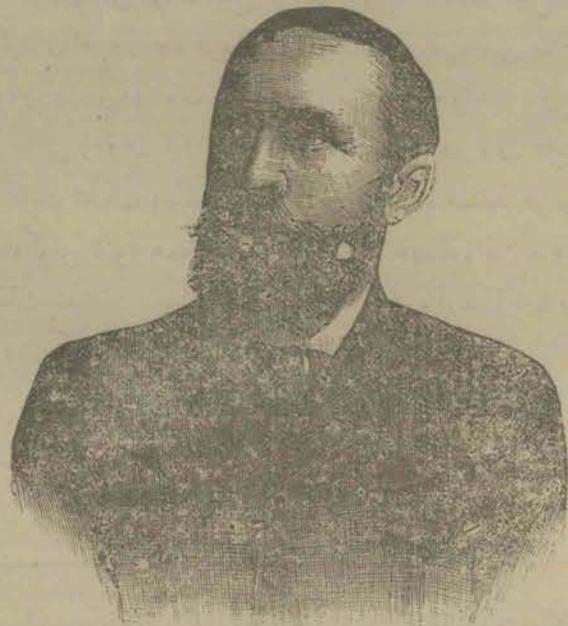
از تجدید این کثافت و از تفریر این خباثت که دم در و از شهری مثل تبریز و درملتی
متدین بادین پاك اسلام است، قلم از تحریر و زبان از تقریر تا بیک درجه عاجز است
هزار سال است این خباثت موروثی مسلخ و دکا کین قصابی و ترازو و پیش بند
و دسته ساطور و کلاب همزانوی آنها هر روز بکثافت دیروزی و هر سال بگند و عفونت
پارسال میفزاید و رجال و وطن مادر تجدید کربت آب و تفصیل احتیاط از لوث
واجتاب از کثافت و نا تمیزی مواعظ حسنه میگویند و میشوند. مسالجهای
ممالک اجنبی که ما حسب التوحید نباید مقلد آنها باشیم نوعی ساخته شده که شخص
بی اطلاع ایرانی را از مراتب تمیزی و پاک و تفصیل فرشهای مرمی محوطه مسلخ و سایر
سلیقه های فوق التصور آنها ایرانی را نمی توان حالی کرد، و آنها را معتقد نمود که این
دستگاه وحشت و منبع تعفن که سلاخ خانه میگویم حتی در مملکت (زولس) هائیز
مأذون و معمول و معتاد نیست. تا چه رسد بمالک متمدنه که حیوان را در مسلخ
میکشند و بیشتر از دو فرسخ راه با زیر زمین از راه اراده روسر پوشیده که گرد
نشینند. و مگس نه بینند. رویش را با چادره کتان سفید پوشیده بدکان قصابی
حمل میکنند. و مسلخ را بایک نهر آب می شویند و مطابقا بوی در آن محوطه که
از هزار ذرع تا پنجهزار ذرع زمین مربع و ابنیه عالی به تناسب کثرت سکنه
بلاد ساخته شده شنیده نمیشود. گیت که متکرر این کثافت و وطن محبوب ما
باشد؟ مگر اساس ملیت ما العباد بالله بکثافت و خباثت است. که اسواق شهرهای
ما مزبله، و حما مهایی ما گنداب، و مسلخهای ما محل براز، و مساجد ما باید
انبار خربزه باشد و از این هر سال در یک گوشه شهر یک قبرستان مبسوط جدیدی
احداث شود. کدام پیره زن در وطن ما همه این معایب را نمیداند؟ بی مبالائی رجال دولت
ما مگر میتواند مانع حسیات طبیعی مات بشود. پس جرادست روی هم گذاشته همی
نمیکنیم و غیرتی نمیائیم، پس چرا میگذاریم بقول میرزا جعفر خان مشیر الدوله مرحوم
فرنگیها شریعت ما را بد زدند، اسمش را قانون بگذارند و معمول دارند، مجرا
نمایند، از برکت شریعت ما متمدن گردند، عالم را در کشفیات حقایق بحیرت
آورند، ارتقاء باعلا درجه نفاست و تمیزی نمایند. و آنچه از ما ندیده اند بما
بفروشند، ما مسلمانان نیز تنها با سمی مسعی اکتفا نموده در میان (گل)
(لای) گندیده غسل جمعه بکنیم. عوض اینکه از دزدان ثروت و دیانت

مسروقه خود را استرداد نمائیم از ماهوت آنها عبا بدوزیم، از تزیب آنها عمامه
به پیچیم، روی کاغذ آنها قران مجید بنویسیم، با عینک آنها تلاوت نمائیم (رقفاد) آنها را
قد سفید گفته میل بفرمائیم و (بیه) آنها را شمع کافوری گفته بدوزیم، از سوزن
گرفته تا کبریت و کفن اموات محتاج فرنگیها بشویم، اقلاذل احتیاج راهم نفهمیم !!!
(وای اگر از پی امروز بود فردائی) احمد از این فقره خیلی متأثر شد و آهی کشید
و گفت که این درد بی دو است. متفدین ماعمداً میخواهند دین پاك اسلام را متعج
جهل و بی نظافتی و دولت مارا به بی کفایتی و بی باکی معروف نمایند. و الا نمیتوان
باور نمود که یک مملکت وسیع و (۲۰) کرور مردم مستعد هر نوع ترقی و تربیت
یادیده بنا و گوش شنوا همه اینها را به بینند. بفهمند، بدانند و لا یعتنا بشمارند.
جزو ترهات بندارند، معلوم نشود که بچه امید وارند !!! باین مکالمات داعی
افسوس و دل گرانی وارد منزل شدیم.

چون دیروز در خانه نبودم مراسله های هرجا از مکتوب و روزنامه که
بایست رسیده بود منتظر مطالعه بودم. داخل اطاق شدیم روزنامه علمیه را
از سایرین زودتر باز نمودم، دیدم صورت (پرافسور برنیغ) را کشیده اندخیلی
مشعوف شدم.

احمد گفت آقا این صورت کدام یک از معارف است که باین درجه شمارا
مشعوف نمود؟ گفتم صاحب این صورت شخصیت که بانکشاف علاج مرض خناق موفق
شده بیشتر از گرفتاران آن مرض در صدی هشتاد نفر میبردند، حالا از برکت معالجه
او از صد نفر فقط بیست نفر میبرد. کوئی بر حسب یک اراده مخصوص آسمانی شرف
تحصیل این وسیله مهمه حفظ الصحة انسانی از مزایای او آخر مائنه نوزدهم
و طفرای مفاخرت علمای المان و مخصوص این شخص مؤید بوده است (رنیغ) که
مدتهای مدید مشغول معالجه خناق بود از تجزیه نمودن خون مریشان و خون آنانکه
ناخوشی گرفته و صحت یافته بودند بعد از ملاحظات و تجارب بسیار یقین نمود که
پس از تولید (باتسیل) های مولد سم الحساق در بدن مریض ماده (النت) که
تا کنون با علم کیمیا نا معلوم و قابل تجزیه نیست و در دماه ساله وجود ندارد تولید
میشود و اگر تولید آن ماده بیشتر از تولید (باتسیل) های ذرات ذی نمودره بینی باشد
آنوقت بدفع و اعدام (باتسیل) ها استعداد فادزهری بهم میرساند، و مریض را بهبودی

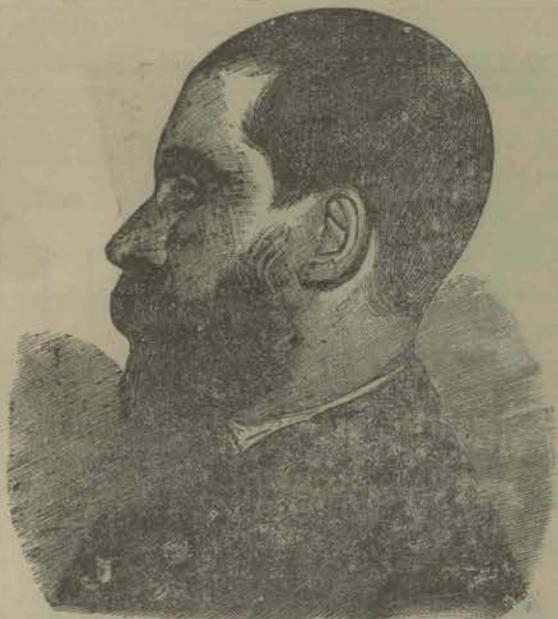
حاصل میشود، باین معنی که از تولید سموم مگروهای خنای بقاعده کیمیاوی که هنوز بعلم معلوم نیست (استحاله غیر مکشفه) فادز دری تولید میشود مورث دفع و اعدام سموم خنایه میگردد. بعد از این الهام بالغه باین خیال



(رسم ۱۱) تصویر پروفسور « برنیغ » مخترع دوی خنایست

افتاد که اگر از خون خارجی تکثیر و تحصیل این ماده فادز هری ممکن شود و بواسطه تلقیح بابدان مرضای خنای بگویند میتوان باستمداد و قوه دفاع ابدان مرضها که بتواند دفع (بائیل) در رفع ناخوشی را بنماید بر افزود و از این خیال خود بگویند که اطبای بر این خبر داد. این بود که جمعی از اطبای هر مملکت بجهت تجوی و وسیله تحصیل این ماده بر آمدند و در خون اکثر حیوانات تجربه نمودند و بالاخره دوکتور (رو) فرانسوی بعد از زحمات بسیار خون اسب را از سایر حیوانات مطابق مقصود دیده و بعد از تجربههای زیاد در خور مطلوب یافت. و از این زحمت بعد از « برنیغ » نام گرامی خود را در جریده خادمان علم انسانیت ثبت و با دوام نمود. احمد خیلی بادقت گوش میداد. گفت آقا طرح تحصیل فادز هری دوکتور (رو) چه گونه است.

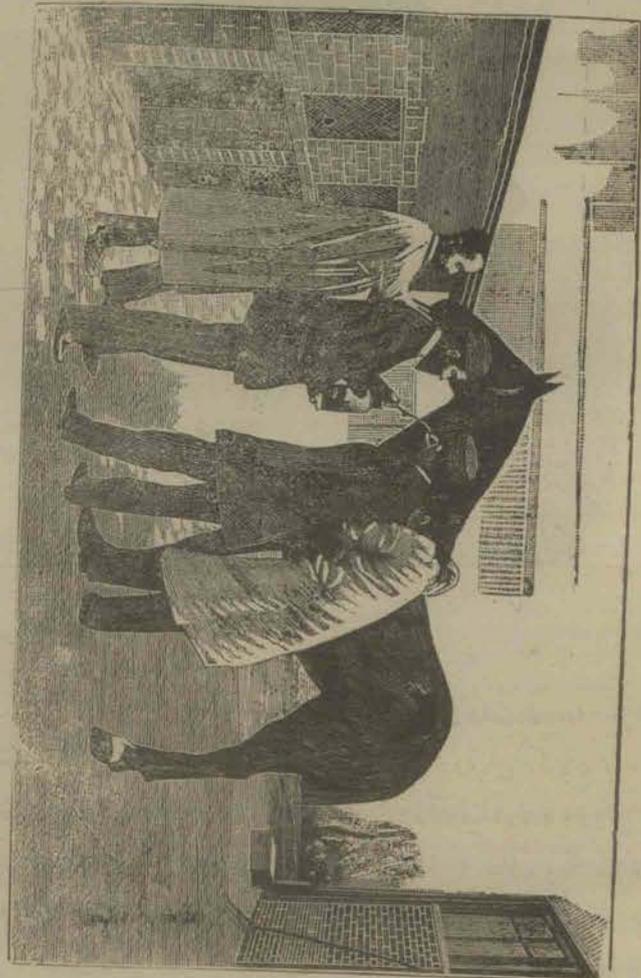
گفتم اول از کلوی ناخوشهای ذات الخناق (بایل) هایینی ذرات ذی نمو مرض را که در پرده های خاکستری نموده میشود جمع میکنند آنها را از سه هفته تا یکماه



(رسم ۱۲) دوکتور (رو) فرانسوی

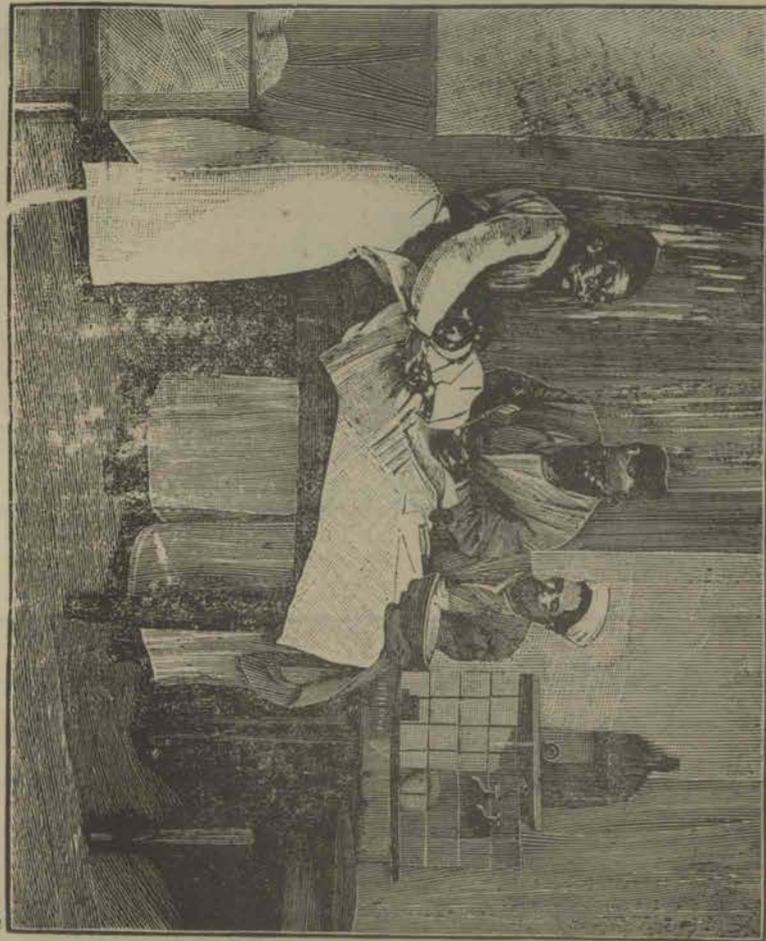
در حامی که با بخار کرم میشود و مستقیمایی و هفت درجه حرارت دارد در ظرف سرگشاده که تصادف هوا را مانع اسود در میان بکنوع مایع مخصوص (شولوچی بولون) که ماده نازی «یا قلبه دانی» دارد نگه میدارند و برورش میدهند. بعد از آن او را بواسطه سوزکش مخصوص (فلتر) صاف میکنند مایع شفافی حاصل میشود به شیشه تمیز ریخته در جای تاریک معتدل الهوا حفظ میکنند. و همان سم الخناق قاتل است. هر وقت خواسته باشند قدری در دفعه اول و دوم (بود) که سمیت او را ضعیف نماید مخلوط نموده بواسطه اسباب تلقیح بیازوی اسب جوان و قوی و سالم تلقیح کرده بقدر ربع سانتیم مکعب داخل میکنند و متدرجا میافزایند بعد از هشتاد روز جسد اسب چنان معتاد این سم قاتل میشود که روز هشتادم دو بیست و پنجاه سانتیم این زهر خالص را بزیر جلد اسب داخل میکنند و اصلا اثری از بد حالی باعلامت تب در اسب مشهود نمیشود. در این

صورت معلوم است که خون اسب چه قدر ماده قاذره‌ری تولید نموده که از این قدر زهر تأثیری در وی نمودار نشود - بعد از آن خون همان اسب را بقدر



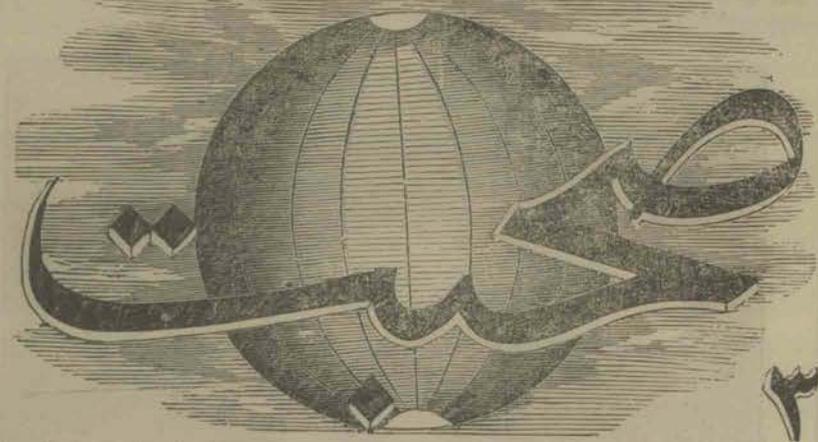
کفاف می‌گیرند و بواسطه تدابیر طبیعه‌ماء الجنین (سیورنکه) یا سفیده خون را تجزیه کرده حفظ مینمایند و هنگام لزوم باید از مرضای ذات الحناق تالصح میکنند مریض را تقویت دماغ می‌افزاید و بهبودی باید. لهذا چنانکه گفتم از صد نفر مریض بیست نفر منها آنها بیشتر بواسطه سایر امراض که ناخوشی ذات الحناق دارد می‌میرد و هشتاد نفر سالم می‌ماند.

احمد گفت اقا از این قرار همه اسراض (مگروب) مخصوص دارند که از تولید آنها مزاج از اعتدال منحرف میشود. گفتم بارها بتو گفته ام که بعد



(رسم ۱۴) قاذره‌ری که ز خون اسب تجزیه نموده اند بطفل مریض حناق می‌کوبند

از مدتی اینای بشر در معالجات ابتدائیه با طباحتاج نمیشوند مگر در امراض صعبه زیرا که مگروب هر مرض را که از تولید سموم آنها بدن از اعتدال می‌گردد قاذره‌ری همان ناخوشی خواهند نمود. صحبت را در اینجا ختم نمودم احمد بالله خود رفت مکتب من نیز مشغول سرکشی امور محوله خود گردیدم.



عیادت مریض. مکتوب ایرانی مذاق، امتحانات فشار هوا، شرح مختصر قوای جذب و دفع، امتحان جذب اجساد، زمین مدور است و میگردد، مسافت دور و سطح کره ارض، معنی ساعت، امتحانات الکتریک، معنی ورست روس و متر فرانسه، فله خلاص کوه.

امروز رقم عیادت آقای زاهد الله خسرو شاهی که از نجیبای ایران و همایه ماست از ورود من بسیار خوشحال شد. مدتی است بی چاره بستری است. صورت بادم تندرست می ماند میخورد و میخوابد. ولی میگفت ضعف روز بروز بر من مستولی میشود، دیگر قدرت قیام و راه رفتن را ندارم. از اطبای موروئی ما شکایت می نمود که نه علم تشریح میدانند و نه تشخیص مرض میتوانند، فضیلت آنها فقط اسم بی مسمای حکمت اجدادی است. هر روز مرا اطمینان محبت دادند و بالاخره از بای در آوردند. باطبای حاذق انگلیس و روس رجوع نمودم آنها متفق الکلمه میگویند که مرض از معالجه گذشته و مؤدی نتیجه وخیمه است. فقط دست امیدم بدامن رجال الغیب و او تاد واقطاب است که مرا از این مرض مهلك شفا بدهند. دلم بحالت این شخص بسوخت بسیار متاثر شدم و دلداری دادم بصحت او دعا نمودم. یاد دارم که در هفده و هجده سالگی چه جوان خوش سیمای قوی و مقبول و اسب تاز و صیداند از بود، استعداد فوق العاده او را از اتفاقات نادره عالم خلقت می شمردند، خداوند همه نعمات خود را از قوت و ثروت و علم باو عطا فرموده بود. اگر ایام جوانی خود را صرف لهویات و بولهوسی نکرده نصاب مشفقان خود را میشنود، یکی از اکابر عصر خود میتواند باشد. متعلقین بی انصاف هرگاه شخص صادق بروی

تقرب میجست همدست شده چندین موانع بروز میباشیدند. و برار تفرغ شخص خودشان که یکی بتواند يك مزرعه و دیگری يك باغ سومی يك دهه از او اجاره نماید، جوان بی تجربه را هر روز بطوری و هر گاهی بوضی میفریفتند. بالاخره راه اصدقارا بنزد او بستند. و این طور شیشه حیاتش را که مدتی میتوانست عمر نماید شکستند. حالا مشرف موت و دم واپسین اوست. از عملت در معالجه خود خیلی نادم است. گریه نموده میگفت اگر تحت یافتن میدانم چه طور حفظ بدترا بکنم. ولی هیچ کس با فوس و گریه و تضرع کم کرده خود را پیدا نموده. بعضی وصایای مخفی من نمود که بذكر آنها مأذون نیستم. میگفت این ضعف و ناخوشی نگذاشت واری بکنم، مستاجرین بی انصاف املاک مرا ویران نمودند. نصف رطایب متفرق شدند. همینکه هر چه از پدرم مانده بود سر بسته نگاهداشتم و برای اطفال جهل پنجاه تومان پول نقد هر طور بود جمع نموده ام، اما نمیدانم بعد از من چگونه زنده گی خواهند کرد. گفتم همدردان را پسران شما همه عاقل و کار داران هستید. گفتند نه، در میان ایشان صفایست میترسم همسایگان میان وراثت من تفرقه بیندازند، وقتی حادث کنند و مستملکات آنها را بازور یا پول از دستشان بگیرند. هندو خانون و عثمان آقای کرد چندین حریص ضبط املاک دیگران نیستند. این رستم سلطان بی دین چند دفعه دوسه مزرعه خوب مرا که مجاور املاک او است از من خواست بخرد نفرو ختم شدیم در جایی گفته بود بعد از او از پسرش میخرم و گرنه نوکرها را میفرستم ضبط میکنند. گفتم یعنی چه ما حاکم شرع داریم مگر مستملکات دیگری را میتوان غصب نمود؟ مگر نماز نمیخواند چه حق دارد این جرئت را بکنند. گفت چه میفرمایید؟! حالا همه حقوق در درستی مشتم است و کثرت معاون. این رستم سلطان مگر فراموش نموده اید بی عذرو بهانه همه املاک تیمور آقا و نصف املاک همین عثمان آقای کرد و میرزا منوچهر و سرخای بك را ضبط نمود. حالا نصف دنیا را مالک شده خرسک باز مرهه هل من مزید میکشد. گفتم صحیح است حالا سایر همسایگان این نوع اعتساف او نمکین را نمیکند البته میدانند که بکروز چنین برای آنها نیز هست گفتند نه نگویید عثمان آقا را وجود حساب نمیکند. هندو خانم را همیشه، حق السکوت داده من دو مزرعه خوب

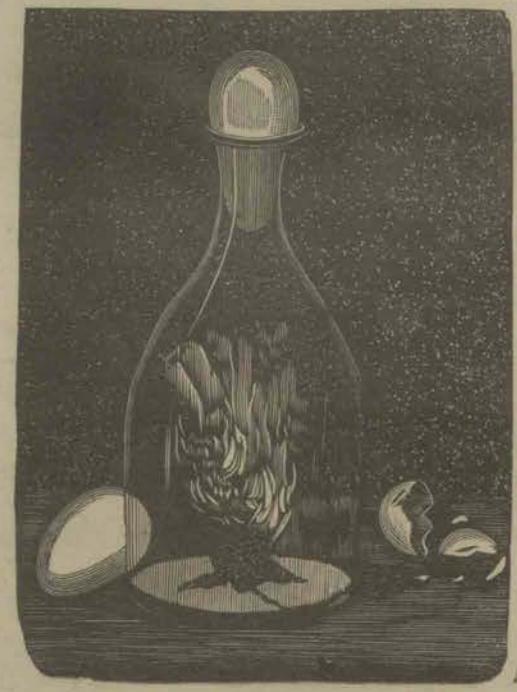
بزرگ مجاور املاک هنده خانم دارم که خودش بارها از من خواسته نفرورخته ام
اگر آنها را رستم سلطان باووا گذارد آنوقت خط ضبطیات آنها مساوی میشود
و کار پسران من سخت ضایع گردد در این اثنا اطباء فرنگی که برای مشاوره دعوت
شده بودند وارد شدند. من بر خواستم باطاق دیگر رفتم بعد ازده دقیقه بیرون
آمدند حکیم (وزومبول) که خیلی حاذق است اعتقادش این بود که خون بدن او یکجا
تمام شده. بالتفصیح تحت الجلد قطرات مقوی و داخل نمودن خون تازه بدن او این
مریض صعب العلاج را از مرگ ناگهانی امکان تداوی نیست (لنجان) صاحب میگفت
که خون در بدن او هست اما کم است و بسیار مغشوش بادو اهای مبهی رمضی خون
احتمال بهبودی نمی رود مسبو کانون) میگفت از آماس بدن او استسقای صفراوی
دارد باید علی الحساب او را از شرب شربت طلا منع نمود. و دوران خون بدن
او را بحالت اعتدال آورد. در این صورت احتمال چند روزی بماند معلوم است از نتیجه
تقریرات اطباء مرگ او یقین و خود مریض در شرف موت است. اطباء رفتند
من با هزار پریشانی بخانه برگشتم. داخل شده دیدم احمد از مکتب آمده در جای
من نشسته کتاب میخواند. روی میز کتابت مکتوبی دیدم برداشته باز کرده خواندم.
و باره نموده میان کاغذهای بی مصرف انداختم احمد گفت آقا چرا غیظ نمودی
شما همیشه میگویید حالت غیظ عقلاجن موقتی ایشان است. گفتم نور چشم
من راستست غیظ یعنی دیوانگی غضب یعنی بهائمی هر کس غیظ خود را بخورد ممالک
خود نیست. انسانیت او در خطر است. این مکتوب يك نفر ایرانی منافق است که تبعه
خارج شده و مرا غیظ آورد. از من عذر میخواهد که او را حرکت و بس قونسول
ایران باین امر شنیع و ادا نموده. سلمنا که این مامورین جزو بی استناد در ممالک قفقاز،
روسیه بجز هتک احترام غربای ایران که با استعداد خود شان در ممالک اجنبی سالها
زحمت کشیده تحصیل وجه معاشی نموده اند. و شرارت و فرودختن صد یا هزار صفحه
کاغذ دارای مهر دولتی منطبعه خود را باسم تذکره ملتی یا وساطت تحصیل شئونات
برای اجانب. و مباشری انواع قضایح و قبايح بحفظ حقوق تبعه دوات متبوعه خود
ذره اعتنا و قدرت نفوذ ندارند. ولی محبت و وطن را باین وقایع سیئه اندوه فزای
استمراری نمیتوان معاوضه نمود. و ناخلفی يك یا چند پسر را وسیله رنجش

و روگردانی از مادری که ما را در آغوش خود پرورده نمی توان ساخت.
معلوم است که از مصادر سقیمه مشتقات صحیحه حاصل نمیشود.

بمن مینویسد. چرا باوقهر نموده ام. مکتوبات او را جواب نمیدهم. و حال
آنکه رد جواب مکتوب چون رد جواب سلام واجب است. او مگر در تغییر تبعیت
خود از دین اسلام نعوذ بالله تبرا نموده ؟؟ این منافق نمیداند که من با عقاید باطنی
هیچ کس کار ندارم. زهی دیوانگی است که شخص در اعمال روحانیه دیگران
تصرف نماید و عقاید مردم را مقیاس و ظایف مشول عنه اعمال جسمانی و تمدن آنها
بداند. بیشتری از موحدين هزار بت در آستین دارد. هر چه خواهی باش ما
باعقیده توجه کار داریم آنکه کفر دین راجع باوست (گر جمله کاینات کافر
گردد) (بردامن کبر یا نشیند گردد) کفر علی تو که راجع بمن و ابنای
وطن من است. انشکاک تو از عضویت هیئت جامعه ملت ایران است که جسد
کلیه وطن را مجروح ساختی و از من و سایرین فصل نمودی که دیگر هیچ مرد
غیرتمند و وطن دوست وصل ترا طالب نباشد.

در این بین اسد و ما هر دو زینب وارد شدند احمد بی اختیار با استقبال دوستان خود
برجست. با گوشه چشم نکاد منم نمودم دیدم اشعه شعف باطنی اطفال از زیر پرده های
آینت خارج حیظه تخریر سیارات صور لطیف آنها که از ضوء آفتاب صلیبت
بهولای ایشان تافته همدیگر چنان نور پاش است که در سطح مدار مقابله و تریب
همدیگر زوایای تقاطع و انحراف تشکیل نمی نماید. عجب عالم محیط همه برکات
زندگی و خوش بختیهای خلقت است. نفساً آزاد یعنی غیر مکلف. شخصاً
پارسای یعنی بی گناه. حالاً صلح رسلم یعنی از همه میگذرد و فراموش میکند. طبعاً
قانع یعنی هر چه میدهی میپسندد و اکتفا مینماید. گاهی چند نفر از آنها که
در يك جامعه میشوند دست لطیف یکی بکمر یا دوش دیگری مثل حلاله بدور قر
مینماید. و از اسرار مخفی خود بهم چسبیده سخن به نجوا گویند. بنظر چنان
برمیاید که ملایک راه عرش میپویند. و آفریدگار خود را تسبیح میگویند.
قدری باهم راز و نیاز نمودند. احمد گفت اگر آقا اذن بدهد نشان میدهم.
گفتم اگر عمل مأذون است هر چه میخواهی بنما. احمد رفت يك تنك بلور
خشک خالی آورد گذاشت روی میز. يك دانه تخم مرغ پخته پوست کنده را

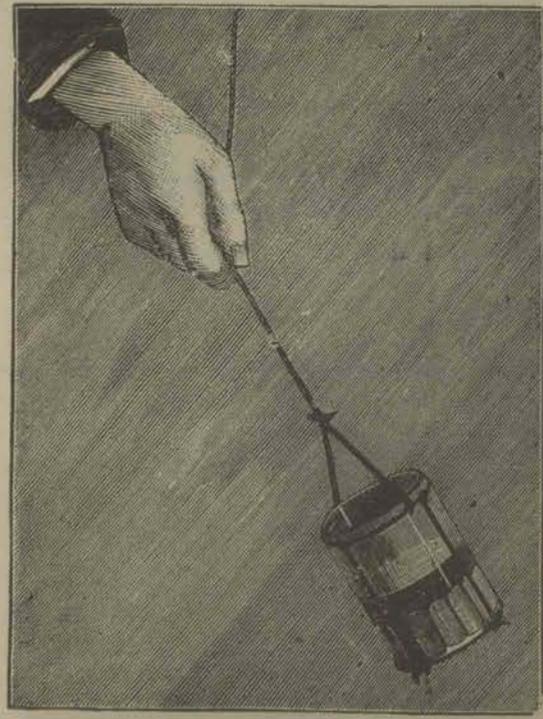
نیز گذاشت نزد تنک بعد کاغذ کتابت خشک را بقدر دوانگشت بریده سرش را سوخته انداخت میان تنک کاغذ مشتعل شد فوراً تخم را گذاشت بدهن تنک تخم خود بخود آهسته باریک شده و بعد از یک ثانیه میان تنک افتاد . و صدایی مثل اینکه مشت بر زوری به طبل بزنی شنید شد . اطفال بهای وهوی بر خواستند دست میزدند محسین میکردند و تکرار عمل را مطالبه مینمودند .



رسم (۱۵)

احمد گفت از تکرار این بگذرید زیرا که تخم مرغ بخته حاضر نیست . آشنیما بیشتر از یکبار مأذون استماع فرمایشات ما نیست . من بشما امتحان دیگر نشان میدهم . احمد رفت از خانه خود چار لنگه که از چوب نازک درست نموده میانش را استکانی قائم کرده و تا نصف آب ریخته بود همان طور که در شکل () نشان داده شده آورد ، پرورد تا گفت متوجه باشید . استکان را بنا کرده گردانیدن دور سر خود استکان هنگام حرکت معلق میشد و یک قطره آب نمی ریخت ، تعجب اطفال سرحدند است ، من از حالت احمد که مثل معلمین

بزرگ در اطاق امتحان مسئله حوادث را شرح و با امتحانات فیزیکی بطلاب محسوس میناید دست از کار کشیدم مشغول تماشای حرکات این طفل مستعد شدم . احمد گفت غوغا نکنید عوض وجد و جست و خیز دقت نمائید و دریابید که همه حوادث در تحت قوانین خلقت مطبوع است . اگر ما آنها را تعلیم

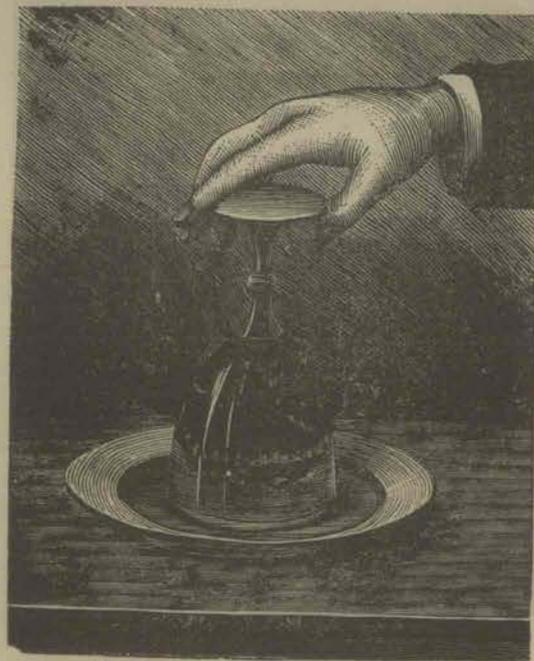


(رسم ۱۶)

بگیریم آنوقت میدانیم که در عالم مایه تعجب چیزی نیست ، هر چه هست همان است و بوده است و خواهد بود ، حالا بشما تماشای دیگر نشان میدهم . احمد کلاس بلوری را که همیشه برای امتحان فضایل خود حاضر دارد در آورد ، درته کلاس تخته میان سوراخی را که به تبقه اوتراشه چوبی مثل چوب کبریت فرنگی فرو برده بود قائم نمود چنان که وقت سر از بر نمودن نیفتد . بعد کاسه آبرا گذاشت سر میز تراشه ته کلاس را کبریت کشیده مشتعل ساخت ، آهسته سر از بر نمود بسطح آب کاسه طوری محاذی نمود که لهای کلاس بقدریم جواز هر

طرف بآب فرو رفتند، بکدومه دیدم که آب خود بخود برجست و نصف میان کلاس را پر نمود.

اطفال بدانشمندی احمد تعجب می نمودند و آفرین میگفتند. از احمد پرسیدم که اساس وقانون این سه امتحان را تو میدانی چیست؟ گفت میخواستم نشان بدهم که در همه جا (آتمسفر) یعنی هوای محیط ماه موجود است که همه اجساد فشار میدهد... در امتحان اول من از سوختن کاغذ هوای میان تنک (۲۱) بار از هوای



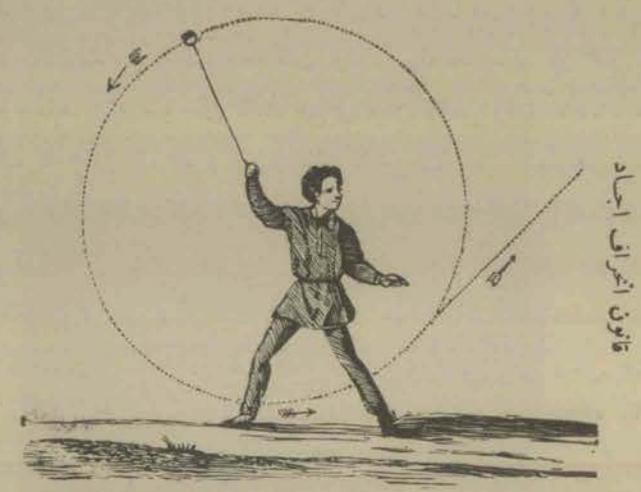
(رسم ۱۷)

خارج رقیق یعنی سبک گردید، از آن جهت هوای خارج تنخم را فشرده داخل

[حاشیه] این عمل تردستی لازم دارد. اگر شعله تار سیدن کلاس بسطح آب خاموش شود. عمل ضایع گردد. او را بطور سهل میتوان درست نمود. کاغذ مقواری با اندازه دوهزاری مدور بریده میان او شمعچه موم بطول این خط (-) چسبانیده و روی آب کاسه میکنداری. و شمعچه را کبریت کشیده میوزانی، بعد استکان خالی را سرازیر میکنی که از هر طرف لبهای او با آب بخورد فوراً شمعچه خاموش میشود و آب بلند شده میان استکان را پر مینماید. امتحان دیگر اگر استکان را از آب پر نمائی و با اندازه بزرگی دهن او کاغذ سفید بریده اول بادست چنان فشاری که دهن استکان را قایم بگیری بعد دست خود را کشیده بادست دیگر استکان را معلق بکنی یک قطره آب نمیریزد.

تنک نمود، و صدایی که شنیدیم از زور جریان هوا بود که پشت سر تنخم داخل تنک شدمثل اینکه کوزه حلق تنک در وقت پر کردن از حوض غلغل مینماید، یعنی بقدر دخول آب هوای میان کوزه خارج میشود و صدا میکند. امتحان دوم من نیز مبنی بر فشار هوا است. استکان را دور سر خود که میگردداندم هوا آبراهه تا استکان فشار میداد و نمیگذاشت بریزد. امتحان سیم نیز همین قانون فشار هوا را مینماید. از سوختن کاغذ هوای میان کلاس رقیق شده، هوای خارج سطح آب کاسه را فشرده و آب را میان کلاس بالا برد. گفتم مرحبا بدین بیانات ساده تو که اثبات حقایق کلیه را مینماید. اینها از برکت زحمات (غاستوندسین) از دانشمندان فرانسه است که باین ادله ساده علوم معضله را دست رس اطفال نموده است. امتحان اول و سیم توضیح است فشار هوا را واضح مینماید اما، امتحان دوم که آب از میان استکان در وقت معالق بودن چرانی ریزد دخل بفشار هوا ندارد. غلیبان فروشه ای ایران منقل های آتشین خودشان را همان طور بدور سر خود میگرددانند و معالق میکنند یک شراره نیافتد. این را درست تفهمیده اول باید بدانی که همه اجساد دارای سه قوه خلق شده. یکی را قوه ترصد اجساد بمرکز گویند (جذب) دومی را قوه انحراف اجساد از مرکز گویند (دفع) سومی را قوه حفظ حالت حالیه اجساد گویند (این سه) در اینجا مثل بسیار سهل و ساده که بارها دیده میگویم و بسه خود در باب تریختن آب استکان معلق یا آتش منقل متنبه میشوی، هرگاه سنک کوچک را ریسمان نازکی به بندی و بدور سر خود بگردانی در دور سر تو خط گردش سنک دایره تشکیل میکند که وجود تو مرکز آن دایره است، رفته رفته سنک قوه پیدا میکند و میخواهد از دست تو رها گردد و بسوی دیگر پرت شود آنوقت تو نیز بقوه خود میفزایی و سنک را از پرت شدن و دور افتادن مانع میشوی، اگر ریسمان پاره شد یا عمداً از دست گذاشتی می بینی که سنک مسائتی را طی نموده بکنار افتاد یعنی بتو نخورد و زبرای تو نیفتاد. از این مثل وجود هر سه قوه را بطور وضوح میتوان دریافت. آنکه سنک میخواست بگریزد قوه انحراف اجساد از مرکز بود، و آنچه تو مانع میکردی ترصد اجساد بمرکز بود. اینکه سنک بعد از پرت شدن نیز مسائتی بهمان شدت طی نمود قوه حفظ نمودن حالت حالیه اجساد بود.

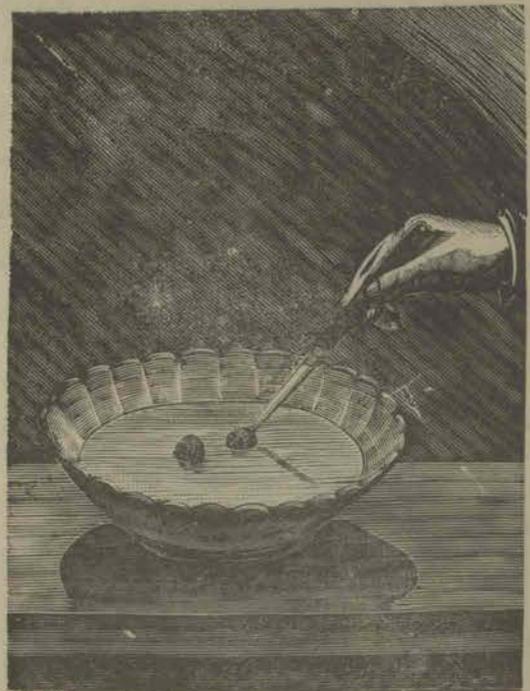
پس هنگام معلق نمودن استکان و سبب زینجین آب همان قوه انحراف اجساد از مرکز بود که آب بالطبع عوض اینکه بریزد به ته استکان میگرنجند و اگر میتوانست ته



[رسم ۱۸] حرف (د) دایره است که از کردیدن سنگ بدور سر تشکیل میشود حرف (ب) خطی که سنگ میخواست بداند پورت شود حرف (م) مرکز این دایره است، سربیکانها علامت خط حرکت سنگ است.

استکان را شکسته بدر میرفت. پس این سه قوه اساس اداره همه عوالم لایعد ولا یحصی است. که از آن جمله خانواده شمسیه آسمان ماست که او را اداره شمسیه نیز گویند. احمد گفت آقا خانواده شمسیه آسمان ما که میگویند مگر غیر از این شمس و آسمان دیگری نیز هست. گفتم قدحی را که آب ریخته نزدیک من بیاور تا من اول جذب اجساد را بشما محسوس نمایم، بعد جواب ترا بگویم. احمد قدح را نزدیک آورد، دو گوی چوبی یکی بقدر فندق و دیگری کوچکتر از آن که حاضر داشتم بیرون آوردم، آهسته بشوئی که آب حرکت نکند هر دورا از هم فاصله که گوی کوچک در خط نفوذ گوی بزرگ واقع شود گذاشتم بسطح آب، احمد میخواست نزدیک بیاید گفتم از دور تماشا بکن تا نفس تو آبرو متحرک نماید بعد از این ترتیب گوی کوچک بسوی گوی بزرگ بحرکت آمد و تا نزدیک رسید

باشد تمام بگوی بزرگ پیوست (شکل ۱۹) بعد گوی بزرگ را بیرون آورده میل جوراب را فرو برده طوری از بالا محاذی گوی کوچک که در آب است گرفتیم که نه آب و نه بگوی میخورد دست خود را حرکت دادیم گوی کوچک بهر طرف که دست من گوی بزرگ را حرکت میداد میل می نمود (حاشیه)



(رسم ۹۱)

معلوم است احمد از این امتحانات ساده و صریح جذب اجساد را معتقد شد. گفتم حالا جواب سؤال خود را بگو. بلی غیر از آسمان ما آسمانهای بسیار و شمسه هزاران هزار است که از آنجمله شمس ما با کواکب سیارات خود که (عطارد) و (زهره) و (زمین) و (مشتری) و (زحل) و (اورانوس) و (نپتون)

(حاشیه) در این امتحان باید خط نفوذ را پیدا نمود و گرنه دیواره کاسه چون بالنسبه بزرگ است از آترو جذبش بیشتر است هر دورا کشیده بکنار میچسباند، در همه این امتحانات باید معتاد شد، چیره دستی و ذکاوت مخصوص نیز لازم است که از این عملیات ساده گردش افلاک برای هر کس محسوس گردد و دریابد که چطور قدر بدور زمین میگردد، و زمین بدور آفتاب میگردد، آفتاب نیز با سیارات خودش بدور شمس مرکزی و شمس با همه سیارات خود بدور مرکز حقیق عالم میگردند.

است ، در يك قسمت جو یعنی فضای وسیع دارای بعد لایتهای که مملو از (بلی) یا روح استحاله کیره و خالی از جهات اربعه و پست و بلندی است متمکن و سیار هستند. شمس از همه بزرگتر در نقطه احتراق سطح مدار آنها واقع شده و سایر کواکب که آنها را سیمه سیاره گویند هر يك باختلاف مسافت در مدار مخصوص خود بدور آفتاب میگردند . و غیر از اینها در میان مدار مریخ و مشتری آنچه تا کنون کشف شده سیصد سیاره کوچک است که معظم آنها (سیر) (بالاد) (بونون) (وست) میباشد (هیچ کدام از اینها و بعضی از اقمار که در ذیل گفته میشود بانضمام سیاره های بزرگ «پتون» بی دور بین نمیتوان دید) همه اینها با پست و يك قرکه یکی دربان زمین و دو میرغضب (مریخ) . و چهار فراش خلوت (مشتری) و هشت نوکر بی مواجب (زحل) و شش جزو جلال (اورانوس) و يك غلام بچه (پتون) است داخل خانواده شمسی ماهستند و بدور آفتاب میگردند . هرگاه قوه جذب آفتاب نباشد سیارات که بدور او میگردند هر يك با میل خود در میان فضا پراکنده و متفرق میشوند . و اگر دفع سیارات نمیشد آفتاب آنها را کشیده در مقل خود سوخته و نابود مینمود . احمد گفت آقا پس این همه کواکب که در آسمان دیده میشود بدور آفتاب ما نمی گردند . گفتم کواکب را آنچه با چشم طبیعی دیده میشود شش هزار شمردند . و آنچه بواسطه (تلکوب) یعنی دور نمای نجومی دیده میشود هزار کرور است . آنها را ثوابت گویند ، یعنی غیر متحرك . فی الواقع آنها نیز در آسمان خود شمس هستند که هر کدام سیارات و اقمار مخصوص دارند و حرکات بطیئه و سریعه مثل سیارات خانواده شمسی ما میکنند ، ولی از بعد مسافت که تحدید او برای فهم قاصر ما است بنظر غیر متحرك مینمایند ، و ما چنان می پنداریم که آنها را برین گنبد مقرر است که آسمانش میگویم دوخته اند . یا با میخ قایم نموده اند . و بعد آنها را از همدیگر تشخیص نمیدهیم ، چنانکه هر وقت از دور شهری نگاه کنیم همه ابنیه و عمارات او بچشم ما چون يك رشته سواد تمتدی میآید ، فاصله آنها را نمیتوانیم تشخیص بدهیم . اما میدانیم که از همدیگر در مسافتی واقع شده اند . همین طور است کوچک نمودن کواکب که بنظر ما از فندق یا گردوی منوری بیشتر نیستند . حال آنکه اکثر آنها چندین بار از زمین ما بزرگتر است .

آفتاب که با چون بشقاب طلایی میباشد يك میلیون و چهار صد و چهار هزار و نود بار از زمین ما بزرگتر است . قرکه با مثل بشقاب نقره مرئی است و خیال میکنیم که اگر از آفتاب بزرگ نباشد کوچک هم نباید شود از زمین ما چهل و نه بار کوچکتر است . زیرا که قر زمین بسیار نزدیک و آفتاب بسیار دور است ، همین واسطه قطر آنها با یکسان مینمایند . احمد گفت آقا زمین ما میگردد ؟ گفتم بلی زمین ما یکی از آن کواکب است که در فوق ذکر آنها را مینمودیم و دو حرکت دارد ، یکی در بیست و چهار ساعت بدور محور خود ، و یکی در سیصد و شصت و پنج روز بدور کره آفتاب . احمد گفت پس ما هم باید با زمین بگردیم حالا که مانسته ایم و صحبت میکنیم چه طور میگردیم؟ گفتم آنچه در اطراف شخص متحرك است هرگاه تغییر نیابد هرگز حرکت خود را نمی فهمد ، هر وقت از شهر بیرون رفته بسوی دهکده روانه میشوی می بینی که در عرض راه از درخت و عمارت و بل و رودخانه هر چه هست کم کم بتو نزدیک میشود ، بعد بمقابل هر يك از آنها میرسی و میگذری آنها عقب مینمایند . و هكذا میدانی که تو حرکت میکنی اگر آنها که در اول قدم دور تو بودند تغییر نیابند چه طور میتوانی حرکت خود را بدان این حالت را در راه آهن میان « ترن » بهتر میشود دریافت نمود . اگر با طرف نگاه نکنی و چرخهات را تکان جزئی ندهند هرگز رفتن خود را احساس نمی نمایی پس زمین هیچ تکان ندارد و با همه اجساد سطحی خود از دریا و هوا و کوه و عمارات و سکنه حرکت میکند در این صورت ما از کجا حرکت خود ما را خواهیم فهمید .

احمد گفت آقا شما گفتید بعد خالی از جهات اربعه و پست و بلندیست حالا که ما ایستاده ایم جهات سه داریم چپ و راست پس و پیش بالا و پایین این را نفهمیدم که بی این جهات محسوس مادر عالم چه گونه نقطه موجود باشد ؟ گفتم همین جا که ایستاده بر حسب تعین توجهات سه موجود است ، خودت را معدوم بدان همان جهات هم با تو معدوم میشوند ، زیرا که در فطرت جهات و زمان و مکان و ابتدا و انتها نباشد ، همه آنها در وجود موجودات است . تو هستی بهر سولنگاه کنی يك جهت تو است ، شب را سحر میکنی چند ساعت برای تو گذشت زمان تو ، در جایی که مقیم هستی مکان تو است ، چون کوه از سطح زمین برجسته بلندی است ، نقطه دیگر بالنسبه پایین است ، پستی است پس اگر کوه نباشد بلندی نیست و اگر بلند نیست پستی کجا است ؟ تو بنا کردی ابتدا است ، تو تمام کردی انتها است .

احمد گفت آقا آسمان چرا مثل گنبد مدور مینماید؟ گفتم اینکه تومی بینی آسمان نیست هوای محیط کره زمین ما است، چون زمین مامدور است لفاغه شفافی که او را پیچیده و هوای محیط او است از همه نقاط خود که منتهای سرحد بصر ماست خطوط اشعه خود را بچشم ما بالسویه میرساند، باین واسطه بالطبع باید مدور نماید و از اطراف چنان مرئی می شود که گویی بزمن وصل شده که همان دایره افق نظری ما است. و گرنه آسمان که فضای مسبق الذکر است مسافتی است مسطح و تاریک.

احمد گفت دلیل کروی بودن زمین چیست؟ حال آنکه جز سلسله جبال زمین در هر جا مسطح و هموار است. کفتم متقدمین از همین غفلت زمین را سطح بسیار وسیعی می پنداشتند که از هر طرف منتهی بدره عمیق است هر کس بیفتد بجهنم میرود. و مسافت او یعنی سطح زمین را از مغرب بمشرق بیشتر از شمال بجنوب میدانستند. یعنی از مغرب بمشرق طول و از شمال بجنوب عرض میگفتند. حالاهم بتقلید متقدمین از شرق بغرب طول و از شمال بجنوب عرض میگویند. اول (فیثاغورت) که از معارف حکمای قدیم است و بعضی از شاگردان او بکرویت زمین قایل شدند اما دلیلی مسکت نتوانستند اقامه نمایند رأی خود را انتشار ندادند. بعد (اطلمیوس) که از سلاطین مصر بود (دویست و هشتاد و پنج سال) قبل از میلاد کروییت زمین را معتقد شد رسمی ترتیب داده عقیده خود را منتشر نموده زمین را مرکز و ساکن. و سایر کواکب را با شمس و قمر بدور زمین سائر می پنداشت. بعد از فوت او مدت ها عقیده او معمول به علمای اعصار سالفه بود.

بعد از سفر (کولب) در سال (۱۴۹۲) بکشف امریکا و برگشتن رفقای دریا نورد معروف پور تاغالی در سال (۱۵۱۹) (فریدیناند ماغلان) بهمان نقطه که رو بمغرب روانه شده بودند از طرف مشرق کروییت زمین ثابت گردید. حالا بکروییت زمین ادله بسیار داریم. اول سایه که زمین هنگام

اگر این هوای محیط مان بود روزها نیز میتوانستیم مثل شبها در آسمان کواکب را بینیم چون روزها آفتاب زمین ما را روشن میکند و هوای شفاف مانیز روشن میشود و مانع دیدن کواکب نمیکرد مگر اینکه از نه چاه عمیق که روشنی هوای مانع مدبصر مان میشود روزها نیز میتوان کواکب را دید.

خسوف بروی قمر میاند از مدور است هرگاه زمین مدور نبود سایه او مدور نمی افتاد. دوم دریا نوردان که الان با کشتیهای بخار دور کره زمین را میگردند از يك نقطه رو بمغرب حرکت نموده و از طرف مشرق بهمان نقطه بر میگردند. یا بالعکس رو بمشرق حرکت کرده از سوی غرب بهمان جا بر میگردند. معلوم است هرگاه زمین مدور نبود این مسافرت محال بود، سیم هر وقت کشتی از دریا بساحل نزدیک میشود اول قله جبال، بعد از آن اراضی مرتفعه و بعد عمارات عالی و سواد شهر و ساحل نمودار گردد. و در وقت سفر نیز تا از داخل روانه شدند اول سواد و عمارات عالی، بعد اراضی مرتفعه، پس از آن قله جبال از چشم کشتی نشینان پوشیده میشود. اگر زمین ما مدور نبود و سطح آب دریا در همه جا هموار میبود این ترتیبات نظری معلوم نمی شد. پس البته در این صورت میان ناظر و منظور بر آمده کی نقاط متفاوتی کروی هست که در طی يك نقطه مرئی نقطه دوم و سیم میرسد و متدرجا بانقطه مأموله دیده میشود. هرگاه ما به (بالون) نشسته صعود نماییم، یا قله کوهی بر آیم اگر هوای ابر و صاف است دو اترده فرسخ مسافت را از اطراف خود میتوانیم به بینیم. اما در پایین نصف این مسافت را نمی بینیم زیرا که بر آمده کی اراضی مانع نظر ما میشود نه پست بلندی. پس در هر نقطه زمین که واقع شویم همین بر آمده کی هم در پیش و هم در پشت سر ما هست — چرا؟ بجهت اینکه زمین ما کر و پست. بعد از همه این دلایل اگر قدری تأمل بکنی از آنچه هر روز می بینی بهتر کروییت زمین را دریابی. آفتاب هنگام طلوع اول طبقه هوای محیط، بعد قله جبال و بعد بلندیها و پس از آن سطح امکانه را منور میکند، و در وقت غروب برعکس آن. پس اگر زمین ما گروی نبوده و بر آمدگی نداشت آفتاب بایستی در طلوع خود همه جا را منور و در غروب همه جا را در یک آن مظلم نماید.

احمد چون ادله بسیار صریح بود عقل نابالغ خود را که بعد از مکتب رفتن یکجا مخلوط مسائل علمیه نمی نماید، و فهمیده است که عقل بالغ نیز با علم بر نمی تابد دیگر میدان تصرف نداد همینکه پرسید دور کره زمین چه قدر مسافت است. گفتم اول باید بدانی که بیودن کره زمین با وسایل معتاد یعنی با ذرع و زنجیر محالست، بلکه بشخص بی وقوف سخن از مقیاس کره زمین گفتن جزو ترهات

کثیر بایران داخل شده ، وبعد از استعمال رنگهای ثابت ازقالی و منسو جهای حریر یک کرور تومان بمبلغ مال بیرون رو افزوده و از این قرار بعد از دایر شدن کارخانه چینی و بلور کیمانیة سعادت که تازه باسه کرور تخواه تشکیل یافته سال آینده در تطبیق آنچه از خارج می آوریم و بخارج میبریم مبالغی معتد به اضافه بیرون بری مابشت کرور تومان بانغ خواهد شد و بعد از سه سال یکنفر ایرانی از وطن خود دیگر هجرت نمیکند و یکنفر فقیر لاشی در وطن ما پیدا نمیشود . از این قبیل صحبتهای روح پرور مینمودیم از تجار ما شکایت میکرد میگفت ، چنانکه حکام ما بعلم اداره ، قضاة ما بعلم حقوق منکرند ، تجار ما نیز بر اینکه علم تجارت علمی است مبسوط و باید تحصیل نمود منکر هستند .

تاجر امروزی ایران یعنی حمال فرنگیها عبارت از اجزای سلسله ایست که منتظر نشسته تا فرنگیها مال قلب و خوش ظاهر و جاهل بسند خود را آورده از بیست تا سی ماه وعده بخرد و باشخاص جزو بفروشد تا از این میان پانصد یا هزار تومان از بارخانه خری نفع نماید بعد از یکماه بارخانه دیگر نوظهور بیاید او را نیز برای اصلاح سهو اول . سعی بیاید او را نیز برای اصلاح خرید دوم و هکذا باین استمرار و تسلسل بخرد و بفروشد و بعد از چهل سال در این نزد جهالت تخواه خود و دیگری را مفت ببازد . و اگر کسی بگوید فلان ارمنی باد کوبه بیست سال قبل بنا و عرابه چی بود سه هزار منات مایه گذاشت چاهی کند حال روزی سه هزار تومان نفع میکند و ده کرور تومان دولت دارد . بیاید ما نیز در ضمن هزار تقلید بی جا که بدیگران نموده ایم در این عمل بیاد کوبه و امریکایی که در بیست سال آخری هزار کرور بیروت مملکت خودشان از همین نفت سیاه افزوده اند این تقلید نافع و این تأسی مفید را بکنیم ، هزار نفر هر یک پنجاه تومان پول جمع کنیم ، مدیران شمندی انتخاب نمایم و اداره در طبق زمینة معقول و مجرب برای عمل شرکت تشکیل بدهیم ، از دولت اذن بگیریم و نفت های اردبیل و ارومیه را متقب بیندازیم بعد از سه ماه وطن خود را از جوهر بیاد کوبه مستغنی نمایم و سالی سیصد هزار تومان نفع برداریم و اگر نفت فواره نژد و ساعتی پانزده خروار بیرون نریزد منتهای ضرر ما همان پنجاه تومان است که بهای یک مهمانی بیجای تجار است . میگویند ای !!! کیست از ما بی این

جور کارها برود ، ببرد تخواه خود را بصحرا بریزد و آسوده باشد که گریبان او دردست فرشان قزونی نخواهد ماند ، و در محبس روزه نخواهد گرفت . بآدم باید خدا بدهد ، از این کارها فایده نیست و وطن ما باد کوبه و امریکا نمیشود غیر از انکار بدیهی باین سخنان بی معنی که ناشی از جهالتست استعید بالله بخدای عظیم الشان اسناد بخل و حسد نیز میدهد که بیاد کوبه و امریکایی رؤف و رحیم است و بایرانی نه .

راست است در وطن ما اساطینان مال و جان تبعه مفقود و موقوف بمیل حکام است . هیچ کس در اقدامات نافع خود مطمئن نیست که بمشت و فحش فراش یا نوکر باب و او باش دیگر دوچار نشود . همین بدبختی فوق الکلام است که آرزوهای وطن پرستان را با خون دل ایشان مخلوط داشته با اشک چشم بیرون میریزد . ولی حالا از همه جای ایران بمرکز تلگراف داریم ، اگر وقایع و بدنی حسابی حکام جزو در تبریز بحضرت اشرف والا و در طهران بواسطه آقای صدراعظم بخاکای اقدس هایونی عرض شود اشهد بالله هیچ کس را نمیکندارند متصور یا متعدی گردد . شرکتی که دارای هزار صد است حاکم جزو اردبیل و ارومیه چگونه قادر که میشود بهمدیرواداره آنها تعدی و بی احترامی بکنند ؟ مگر هزار صدای بلند را بهم ببندی بطهران و تبریز نمی رسد ؟ (اترعم انک جرم صغیر) آنجا که شرکت است علم و ثروت و رحمت و اتفاق است . هر جا که این چهار سعادت بی تفاق است قلع جبال و خرق غریبال یکیست (آری باتفاق جهان میتوان گرفت) حکیم معروفی گوید قوت روحانی هر ملت موقوف بکثرت شرکتهای متشکله او است زیرا که صدای جماعت صدای خدا است ، افسوس که مانه خود را نه پادشاه خود را و نه رجال دولت خود را میشناسیم . بزرگان ما هر نوع حمایت و جانب داری ایرانی غیر تمند و کافی را حاضرند ، بلکه از بی کسی یکانه چنانند که خواهش قلب هر بیگانه را بعمل می آورند امتیازی که اعلا حضرت اقدس شهر یاری بکومپانیة [*] آذر بایجان مرحمت فرموده بود تا نود و نه سال همه برکات طبیعی معادن

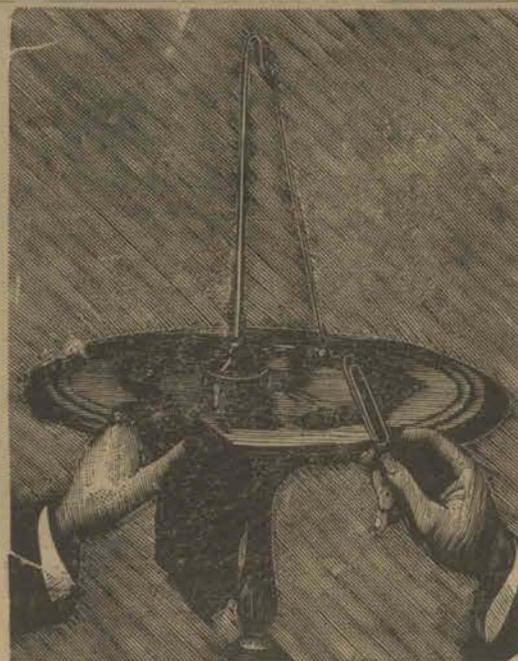
[*] صورت قرانامه راه « او اچیق » الی قزوين (برای اقتصار از فصول او باشاره اکتفا میکنم) فقرة (اول) اعلا حضرت هایونی بموجب قرانامه بکومپانیة اذن و اجازه امتیاز ساختن بکرشته راه از قزوين تا او اچیق میدهد (دوم) کومپانیة تا نود و نه سال از همه مطالبه نقدی .

ویشه و طرق و سایر نکات تزیید ثروت این مملکت منتفع بشوند، کدام پادشاه در کدام تاریخ بملك و ملت خود بهتر و بیشتر مرحمت نموده اگر ما از جهل خود نتوانستیم منتفع بشویم دولت چه تفصیر دارد؟ کی قوانین اطمینان مال و جان را از دولت استعدا نمودیم بمانداد؟ دولت در دست جهالت ما اسیر مانده هر وقت در راه ترقی قدمی برمیدارد دو چار هزار موانع جهل و عصیت ما میگردد. یکی از فضلا بمن نوشته بود ما ایرانیها باید بدانیم و بفهمیم و معتقد باشیم که در مبداء بخل نیست (هر چه هست از قامت ناساز و بی اندام ماست) باوجود اینکه در ایران نامی از حقوق برده نمیشود ما برای خود مان حق بسیار بزرگی تراشیده ایم متوقعیم با آن مبلغ محقری که رعیت سایر دول فقط بنام خرج تسطیح معابر خود میدهند و ما با اسم مالیات بدولت میدهم دولت اطفال ما را نیز درس بدهد، ایام ما را پرستاری نماید، قراول ما را بکشد، و سحرای لم بزرع ما را قاتل بیاورد، کارخانها احداث بکند، راه شوسه و آهن بسازد، و چراغ الکثیر بسوزد، و کوجهای ما را فرش نماید، و همه جزئیات معیشت ما را فراهم بیاورد. خیال نمیکنیم که چرا این همه تمنای صعب از دولت باید بکنیم، وانگهی دولت عبارت از شخص اعلا حضرت

معاف است (سیم) عرض و طول راه جنین و جنانت (چهارم) از اسباب و مصالح لازمه عمل رسم کمرک گرفته نخواهد شد (پنجم) کومیانی امتداد راه را تا خوبی ماذونست (ششم) از بار و اسب و عراده این مبلغ را کومیانی خواهد گرفت (هفتم) اعلا حضرت اقدس ملوکانه تصریحاً حمایت این کومیانی را متعهد میشوند (هشتم) اگر اشکالی با صاحبان املاک بیان آمده از آترو حکومت مانع پیشرفت عمل گردد دولت علیه حمایت عادلانه خود را مضایقه نخواهد نمود (نهم) برای اطمینان راه دسته قراوران همیشه مشغول محافظه خواهد بود (دهم) از جلفا تا تبریز و مراغه و کردستان امتیاز ساختن راه مخصوص کبابی است (یازدهم) امنای دولت هرگز مداخله در عمل کومیانی نخواهند نمود (دوازدهم) مسئله متنازعیه واقعه در میان دولت و کومیانی را بقطع و فصل حکم مرضی الطرفین محول خواهند نمود (سیزدهم) دولت علیه بشرکت تبعه خارجی مانع نخواهد بود (چهاردهم) کومیانی دیگر یا دولت ایران اگر در سرحدات ایران راه آهن یا شوسه درست نمودنی باشند باید این کومیانی را راضی نمایند (پانزدهم) بی استثناء مطابق همین شرط کومیانی احداث کارخانه قندریزی و شمع سازی و چینی و بلور و کاغذ را مختار است (شانزدهم) حفظ و تکثیر و فروش نخه میشه قره داغ بکومیانی و اکتدار است (هفدهم) کشتی رانی دریایچه اورومیه و آبادی جزیره قویون آداسی مخصوص کومیانی است (هجدهم) بعد از امضای نسخه از این قرارنامه بعد از اعلان رسمی بامورین دول فرستاده خواهد شد (نوزدهم) تأییدت و سیم بعض مطالب دیگر است و بعد از آن امضای اعلا حضرت اقدس عایون و مهر جناب صدر اعظم.

اقدس پادشاه و صد نفر رجال است. آیا این صد و یک نفر میتواند که همه شداید ما را رها بدهد. مگر در سایر دول همه اینها را دولت برای ملت میکند؟ آیا آنچه ما بدولت میدهم در خور این مقتضیات ماست؟ حاشا حاشا همه اینها عمل حتی خود ماست اسباب سعادت و نیک بختی ما را باید ما فراهم آوریم. در شداید و موانع از دولت استمداد بکنیم. آقا یوسف صحبت را تمام نمود و درخواست تادم در حیاط او را مشایعت نموده برگشتم. احمد کتابچه چراغ الکثیر را تماشا مینمود محمود وارد شد با احمد پیوست هر دو مشغول بودند احمد مقدمه کتابچه را که در فلان تاریخ (تالس) نام حکیم از ساییدن کهر با جذب اجساد خفیه را معلوم نمود و همین قدر از این حقیقت بزرگ قانع شد و در مائه هفدهم (هلبرت) طیب انگلیسی جذب اجساد خفیه را غیر از کهر با در سایر چیزها نیز مکشوف داشت مسئله را اهمیت داد بعد (غالوان) و (دولت) این قوه را کشف نموده الکثیر نام دادند بالحن بلبل میخواند من مشغول بودم. محمود به احمد گفت در عالم بی قوه الکثیر حرکتی نیست اگر میخواهی الان بتو وجود الکثیر و زدن برق را نشان میدهم. دیدم محمود دعوی بزرگی میکند. میدانستم که در خانه تاریک اگر دست به پشت گربه بکشی شراره های الکثیر میریزد یا باشانه مصنوعی زلف و کاکل خود و یا دیگری را شانه نمایی ذرات برقی دیده میشود. اما روز روشن نشان دادن برق از محمود خیلی غرابت داشت بنوعی که حالت آنها را برهم تزنم منتظر شدم.

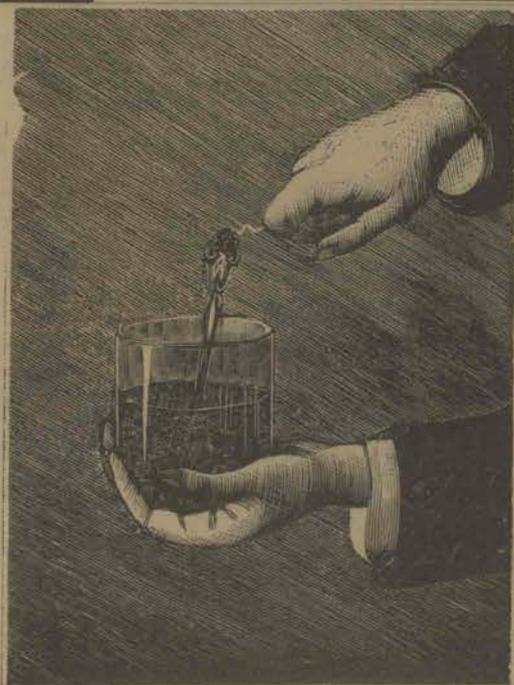
احمد در کمال ادب اثبات دعوی را طالب گشت، محمود رفت مجمعی آهنی منقش متوسطی آورد و گذاشت بروی دو استکان، و نیم طبقه کاغذ ضخیم را که برای کشیدن نقشه و ترسیمات اطفال مکتبی میفروشد آورده باندازه میان مجمعی صفحه برید و از کاغذ دو دستگیره که هنگام لزوم بتوان برداشت با کتیرا بدو گوشه صفحه چسباند (شکل ۲۰) بعد از آن به آتش بخاری یا منقل گرفته خشک و گرم نمود فوراً روی نخه گذاشته با (شوتگه) یا (بروس) یا (فورچه) (اسپایست که از موی دم ویال اسب یا تراشه چوبی برای پاک نمودن البسه میسازند) خشک و بی رطوبت بنوعی که کاغذ نشکند و پاره نشود سخت سایید و میان مجمعی گذاشت با احمد گفت انگشت خود را بکنار مجمعی نزدیک بیاور



(رسم ۲۰)

احمد نزدیک آورد محمود کاغذ را بلند نمود و از لب مجمعی شراره ممتدی مثل برق ظاهر شد. احمد انگشت خود را کشیده محمود کاغذ را گذاشت باز انگشت خود را نزدیک نمود محمود کاغذ را برداشت تاشش بار عمل را تکرار و هر دفعه برق اولی پدیدار گردید، درجه تعجب احمد را نمیتوان تخریر آورد من که دایره اطلاع از احمد یک وجب وسیعتر است تعجبم کمتر از او نبود.

محمود گفت این را (الکتیر فور) گویند پس تماشا بکنید (المنت لیدین) را بشمائشان بدهم، این را گفت و رفت از خانه دیگر استکان خشک که ناضف آن ساجه سرنی ریخته و بمیانش قاشوق فلزجای فرو برده بود آورد و گذاشت بعد از آن کاغذ مجموعه را دوباره خشکانید و گرم نمود و ساییده حاضر کرد، بمن گفت آقا هر وقت احمد انگشت خود را بمجمعی نزدیک نماید شما استکان را چنان نزدیک بگیرید که شراره میان انگشت و مجمعی در وقت زدن بدسته قاشوق میان استکان برسد همان طور گرقم سه چهار شراره برجست و متدرجاً



(رسم ۲۱)

بدسته قاشوق زد بعد از آن بمن گفت که بادت راست استکان را بگیرم و انگشت دست چپ را بدسته قاشوق نزدیک نمایم بفرموده عمل کردم فوراً میان دسته و انگشت من شراره برجست و احساس ضربت ضعیف نمودم (شکل ۲۱) به محمود آفرین خواندم و زیاده مشعوف شدم و درجه تعلیمات عصر ما را بنظر آوردم که باطفال مکتب چگونه باوسایل سهل و ساده مقدمات مطالب عالی را تعلیم میدهند و مسایل معضله را درخور وسعت فهم ایشان حل و محسوس مینمایند و از خداوند توفیق تعلیم اطفال مستعد وطن محبوب خود را بازبان شاک و چشم باکی استغانه نمودم.

میخواستم صحبت را تمام نمایم چون سخن از الکتیر در میان بود خواستم «راپورت» (باستخوف) را که از معارف مهندسین نظامی قفقاز است و در ماه مارت سال ۱۸۹۷ میلادی مطابق سال ۱۳۰۹ هجری بمجلس جمعیت جغرافیای ایمراتوری شعبه قفقاز منعقد تفلیس تقدیم نموده و این بنده بی بضاعت ترجمه کرده برای مزید بصیرت هموطنان محترم بنویسم «باستخوف» میگوید.

در سال (۱۸۹۱) میلادی از جانب رئیس خود مامور شدم که به قله (خلاص کوه) [۱] برآیم و از آنجا اگر قتل (قیروان کوه) و (کیوان کوه) دیده شد تحقیقات (تریقونامتر) و (تریقولاسیون) را [۲] خریطه نمایم بیست و چهارم آگوست ماه (۱۸۹۱) باهشت نفر قازاق ملازم رو بمقصد روانه شدیم از ده (کولالا) یک نفر از طایفه آستین را بلند برداشتیم از طرق صعبه و غیر مسلوکه و چندین موانع خطرناک گذشتیم وقت ظهر بقله (ماسون) که نه هزار و دویست و پنجاه و چهار فوت ارتفاع داشت صعود نمودیم از آنجا بسوی مغرب هفت و دست (یکفرسخ) رو بسوی رقیق و به اول معدن یخ خلاص کوه رسیدیم، آفتاب میخواست غروب نماید تاریکی شب باریکی راه علو مقصد و خستگی رفقا مانع تحدید ذهاب گردید. در همین نقطه جای مسطحی پیدا نمودیم رحل نزول افکنده شب را آسوده سحر کردیم. صبح زود برخاسته روانه شدیم بعد از ده ساعت طی راه دوازده هزار و نهصد و پانزده فوت منتهای قله خلاص کوه را که تاکنون پای مور به منکبش نخورده و جز سایه پرطیور از خاکش ذی روحی عبور ننموده بود در تحت قدم بنی آدم جسور کسترده یاقم، هوا بسیار صاف بود باطراف نظر کردم قتل کیوان و قیروان کوه مرئی نشدند از عدم مساعدت نیل مقصود افسوس نمودم.

قله خلاص کوه چشم انداز غریبی دارد بهر سو نظر نمایی آثار هیبت و عظمت مکون حقیقی بنوعی هوید است که از همه ذرات این سلسله متمده محاط رشته بصر آواز مصداق (والی الجبال کیف رفعت) بسمع جان میرسید و ناطقه وجدانی بالخان روحانی (بلی وهو الخلاق العلیم) میسرود گویی قتل مرفوعه

(۱) اسای قتل جبال قفقاس خلاص کوه. و قیروان کوه. و کیوان کوه هر سه زبان ایران است بعد از آنکه طایفه (آستین) که الان در دامنه قله های مریور سکنی دارند و خود شاترا ایرانی میدانند و اکثر اصطلاحات آنها الفاظ فرس قدیم و جدید است مثلا مادر پدر کار و همرا الاثن هم بی تحریف استعمال میکنند از ایران کوچیده و اراضی مسکونی امروزی خود را تصرف نموده اند همه قله های کوه قفقاز اسای فارسی گذاشته اند و سهانیتر بهمان اسم تسمیه میکنند.

(۲) این دو لفظ فرانسه است و معنی آنها تحقیق مسافت نامعلوم نقاط مرتفعه است از نقطه دیگر که محاذی خط بصری آن نقطه ها واقع شود و از مسایل معضله علم مساحی است. صاحبان سخن اسباب زیاد برای این تحقیقات دارند.

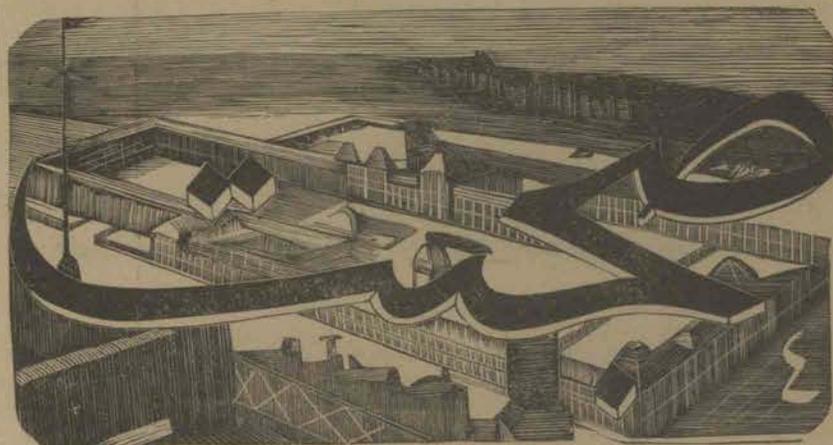
چون مردان خدا از شفق برف بی زوال چهره بنده گی خود را در کمال سر بلندی سفید نموده و دامن از آرایش هر چه مایه وبال است بالا چیده غلام عبودیت را بی هیچ سیر و سلوک پابرجا در حالت خوف و رجا بادره های بی ته و عمیق و بلندهای فلک فرسا بمحضر کبریایی معبود خویش عرضه داشته خواستم مشغول تحقیقات علمی بشوم معلوم شد قازاق حامل اسباب تحقیقات عقب مانده چهل دقیقه در آمد تازسیدن او سر قله را میخ پوشید هوا سرد شد بیاران گفتم غذا بخورند و بخوابند. برای من سر سه پایه چوبین بست یا بونچی پوشیده چادر مانندی درست کردند منتظر بودم جای را بخورم و زود بخوابم زیرا که در هوای رقیق و لطیف پیاده خسته را حلاوت نوم از سایر لذایذ متصوره بهتر و بیشتر در کار است. در این بین از میان شکاف سنگها زاغ سیاهی که از وجود آنها هرگز خبر نداشتیم بایک هیئت جامه و صدای حزن انگیز سراسیمه و متوحش بیرون آمده دور قله را چندین بار گشته بازباشیهای خود رفته خاموش شدند. وحشت بی سبب و حالت اضطراب عجیب طیور مرابطه حدوث سانحه غریبی معتقد نمود خیال مشوب و اهامه بر من مستولی شد. بعد از چند دقیقه باد شدت کرد و برف شدیدی باریدن گرفت رقوم زیر چادر خودم چایدان مس مرا باغذای مختصر دادند میخوردم ناگاه صدای زوزای زنبوری بگوشم آمد دقت نمودم دیدم گاهی خفیف گاهی جلی صدای جنبش و پرواز زنبور می آید معلوم است ارتفاع مکان و سردی هوا آمدن برف و زیدن باد شدید عدم وجود بشه و زنبور را بینتهی تردیدی بود فکرمی نمودم که این چه صدا باید باشد دیدم میان چادر روشنی تابید. در نظر اول خیال نمودم شفق سفیدی برف تازه از منفذ یا بونچی مثل روشنی می نماید. از این تصور فوراً برگشتم و فهمیدم که نور الکتیر است در این بین قازاق از بیرون نمره زد که ای خدا همه میسوزیم من سرم را بیرون نمودم استکان فلز چایی که در دستم بود شعله کشید و یکطرف لباس و دامن و ریش و سیبل من مشتعل شد. بیرون آمدم دیدم سرو صورت و لباس همه قازاقها میسوزد همه سنگهای سرتیز قله با وجود باد تند با شعله آرام و بی زبانه منور بودند عالمی داشت. هر وقت برق میزد شعله ها همه در یک آن که در مسافت صد و بیست ذرع مربع میسوخند خاموش

می شدند بعد از آن باز فروخته میگشتند. قزاقها را از وحشت در آوردم
و حالی نمودم که این نور بر قیه مشتعل است ولی نمی سوزاند. بعد از چهل
دقیقه همه خاموش شدند. رقم خوابیدم ساعتی بیشتر نکشید صدای رعده شدیدی
که کوه را متزلزل ساخت مرا از خواب بیدار نمود برخواستم بیرون شدم همان چراغانی
اول شب بود آدم نمی توانست از تماشای آن چشم بردارد حالتی از تفکر این قدرت
در خود احساس می نمودم که بحر بر نیاید. طلاق لسان و کلمات عادی بر کنجایش
صدیک شرح این عظمت و کبریایی آثار نیرۀ مبادی عالی که مشاهده او را خوشبختانه
موفق شدم قادر نتواند شد. بعد از چهارده دقیقه همه شعله ها خاموش شد رقم
تاسحر خوابیدم صبح زود برخوایم سر قله باز پوشیده بود اما برف نمی بارید.
ناچار امروز را نیز در انتظار صفای سر قله ماندنی شدم. ساعت پنج بعد از ظهر
از طرف جنوب ابر غلیظ تاریکی که هر لحظه بحسامت و ظلمت خود می افزود
برخواست و چون لشکر منظم فاتح بطرح نیم دایره برای تسخیر قلعه قله خلاص
کوه بیورش عاجله بر آمد بعد از چند دقیقه قله را مسخر و ما را اسیر ظلمت
خود نمود چنانکه در فاصله سه ذرع همدیگر را نمیدیدیم ماهم با همان تعجیل چادر
خود را چیده غذای شبرا خورده نزدیک هم خوابیدیم. برف میزد. رعد میفرید.
برف میبارید. امواج هوا در پنج درجه برودت نوای دل خراش خود را با هنگ زیر و بم
می نواخت. شب وحشت فزا، منزل خطرناک. راه فرار مسدود. متفکر و حیران
بودم در این بین باز صدای آشنای دیشبی بگوشم آمد دیدم از رخسار من
چیزی مثل تار عنکبوت می برد بمزکان و بروی من میخورد یکدفعه برف زد
و صدای رعدی که تا کنون در چندین بار صعود قله جبال امثال آرا نشنیده بودم کوه را مثل
سیاب بلرزه در آورد خوف بر همه ما مستولی شد و همان چراغان دیشبی تجدید گردید
گوهای نور بزرگی دانه گرد در هوا با طرف هبوط و صعود می نمودند. بعد از چندی
خاموش شدند ما نیز همه خوابیدیم. امتداد نوم خود را نتوانستیم مشخص نماییم که
چه قدر بود همیشه از ضرب قوتی که مرا از پشت بر رو افکند و گویی دو پای مرا
از زانو قطع نمود سراسیمه بیدار شدم دقیقه بی حس بودم بعد ترسان ترسان
آهسته برخوایم دست فرا پای خود بازیده دیدم بریده نشده همیشه مفلوج و بی
روح است. بعد از چند دقیقه بحال آمدم اول سر انگشت پای چپ متحرک

شد بعد کم کم تازانو حرکت اولی هر دو پایم عود نمود. معلوم شده قزاقها که
در يك خط خوابیده بودیم این طور شده بودند و مثل من بهبودی یافتند
بقزاقها حالی نمودم که قوه راجعه الکثیر بما رسیده و بی آسیب در گذشته دیگر
ماندن مادر آن نقطه که خط رجوع الکثیر است بسیار خوف و خلاف بود
برخواستیم با هزار زحمت تقریباً شصت ذرع پایین آمده و نشستیم تا هوا آرام شد
صبح دوباره سر قله باز گشته تحقیقات لازمه را بعمل آورده مراجعت کردیم (حاشیه)

(حاشیه) سر قله های بلند همیشه منبع انواع افسانه ها شده زیرا که در هوای صاف رقیق
هوای مانع صعود کشته خون از دماغ آدمهای بسیار قوی جاری شده در هوای ابر نیز این نوع حوادث
الکثیر مرئی میشود که واقعا آدم بی اطلاع را بوجود هر جور توهمات غنوه معتقدی نماید اینست که
حالا از برکت علم همه این اتفاقات داخل رشته علوم گردیده و آنکه در اراضی سافله نیز
سرمتهایی که از فلز پوشیده اند گاهی حامل روشنائی برق میشود و بارها مشاهده شده در دریاها
گاهی سرستون کشتیها مثل شمع مدتی میسوزد تفصیل این رای توان ذکر نمود اما وقت
اقتضای آرا نمیکند (باستخوف) بهمه قله مرتفعه سلسله کوه قفقاز برآمده و این بنده بیشتر از
راپورتهای رسمی او را خوانده ام این یکی چون خیلی غرابت داشت برای مطالعه در ذیل این صحبت
درج شد. در هوای ابرگاهی از سر کوههای بلند که ستون نلغرافها را نصب نموده مقتول
کشیدند آتشیهای يك دو ذرع طول و زیاد بشت هم در هوا پدیدار می شود. و گاهی دو بیست
و سیصد ستون را در طول مسافت يك دو فرسخ در يك لمحۀ متلاشی میسازد و خراب میکند.





جشن سال هشتم پرنس بهمارق، معنی قانون چیست . تفصیل اداره سلاطین اعصار گذشته، شرح مختصری از سلاطین نوزده گانه اروپا، معنی ثروت در السنه علمای اروپا، تفصیل تدارک جنگ دول اروپا و تربیت کبوتران نامه بر . کشف ضوه غیر صرعی رشتکین .

معلوم است خوانندگان محترم مستحضرند که آقا احمد مامدتی است بمکتب میرود و از مقدمات علوم عادی تحصیل مراتب نموده به گریه بازی خود بسیار تخفیف داده است، استعداد فوق العاده خود را که در خلقت بی مبالغه مخصوص اطفال یتیم ایران است !! بنوعیکه داعی شگفتی است ابراز مینماید . همین امر و ز صباح چون ایام تعطیل است و بمکتب رفتی نبود کتاب (مرآت البلدان) جدید را که یکی از دانشمندان وطن در شرح پایتخت دول روی زمین تألیف و نقشه بیشتر از آنها را کشیده برای توسیع اطلاعات برادران وطن که مقصود عمده وطن پرستان است طبع و به قیمت نازل نشر نموده است در گوشه نشسته می خواند . البته شکوه ظاهری بلاد معتبر اروپا مثلا خیابانهای پاریس و عمارات چندین طبقه لندن طفل را مشغول نموده بود، بکده کتایر برداشته پیش من آورد و گفت : آقا سبب این آبادی حیرت انگیز بلاد خارجه چیست ؟ چرا ممالک مابه این پایه آبادی نمیرسد؟ مگر ما زنده نیستیم اگر انسانیم چرا مثل بوم طالب ویرانی هستیم؟ و بلاد ما بهر سوسنکری خرابه و قبرستان و منزله و کل و عفونت و تاریکی است . کفتم نور چشم من ملل اوروپ یا صد سال قبل از این وحشی ترین ملل روی زمین بودند تنگی کوچه (سینه) لندن شاهد مدعاست که وقتی کوچه های لندن تاریکتر و تنگتر از کوچه های بلاد وطن ما بود . ولی از برکات این عمارات عالیه (نقشه مدرسه اول پاریس و لندن را نشان میدادم) که بیت المقدس ملت فرانسه

وانگلیس است آنها نایل سعادات لاتحصای تمدن شده اند و ملت مانهوز ره بکعبه مقصود نبرده و نتایج علم را منکر هستند .

بلی مملکت ما اگر از علم و ثروت و حیثیت قحطی و گرانی است، از طرف جهل و نکبت بسیار بسیار فراوانی و ارزانیست، در سر هر معبر و بازار که بخواهی غرفهای یا قوت جنت زادست فروشان آسمانی به هیچ میفروشند، مارانی همه علم و مسامی (ماتشهی الانفس و تلذذ الاعین) درین دندان است و همه برکات خداوندی فقط در آخرت تیول ابدی ما است . زیرا که ازین همه ملل عالم تنها امتیاز فرقه ناجیه زیور عروس جمله عقاید روحانی ما است . سایر ملل روی زمین معتقد (ایس للانسان لاماسی) هستند ما منکر نص آیه شریفه و فرمایشات حضرت ختمی مآب هستیم . سخنها کوتاه نمودم احمد با مشغول تماشای کتاب خود گردید . روزنامه را برداشتم جشن سال هشتم پرنس بسمارک صدر اعظم سابق آنان را که در ماه مارت (۱۸۹۵) مطابق شوال (۱۳۱۲) مات آلمان چیده بود مطالعه می نمودم ، میدیدم که این چهل و هفت میدان (نود و چهار کرور) ملت آلمان بایک عشق مفرط و شوق صمیمی از میان خود دو کلا منتخب نموده برای تبریک به (فریدریکس و هه) که محل اقامت این شخص جلیل القدر عاقل ، صادق ، غیور ، کافی ، خادم وطن در مائه نوزدهم است فرستاده اند ، برای جمیع شهرهای آلمان او را بعنوان (متمدن محترم) انتخاب نمودند [۱] از همه سلاطین روی زمین تلغرافهای تبریک متضمن ادعیه های صمیمی رسید

[۱] در ممالک متمدنه یعنی در بلادیکه تمدن آنها در معنی خود میباشد هر گاه خواسته باشند شخصی احترام فوق العاده نمایند اداره بلدیة در حضور همه منتخبین خود مسئله را طرح میکنند و متفقاً از میکذارند که فلان شخص یا فلان سردار و امیر و پادشاه را بعنوان «متمدن محترم» انتخاب نمایند . پس عرض محضرو نامه مخصوص انتخاب او را که در نهایت نفاست و نقاشی و تذهیب درست میکنند در محفزه طلا یا نقره و یا مصرع بواسطه دوسه نفر از اعضای هیئت بلدیة میفرستند و از احترامات بسیار بزرگ او رویا است . در سفر اول که اعلیحضرت اقدس هایون شاهنشاه ایران در لندن تشریف داشتند ذات هایونی بعنوان متمدن محترم شهر لندن منتخب گردیده حاکم لندن عرض محضرا در محفزه طلا تقدیم حضور مبارک شاهنشاهی نمود . ذات اقدس هایونی در کمال خوشنودی و رضایت قبول فرمودند . اسامی این جور اشخاص بدفتر مخصوص این ارقام ثبت می شود و مادام الایام در حال حیات و عمت نام کرای آنها باین امتیاز محترم یادی شود .

منظور از ذکر این حاشیه اینست هموطنان ما بدانند که معنی تمدن چیست که به سلاطین این عنوان کرای علامت امتیاز و احترام فوق العاده می شود و جراساب حقوق مدنیّت از مقصر در اروپا و مجازات کبیره محسوب است ؟

از مدارس آلمان و کلاهی مخصوص فرستاده شده و از همه کارخانها نمونه صنایع خود را از پارچه های حریر و پشمی و پنبه و چرمی مثلا پنیر فروش دو قالب پنیر (که هر قالب سی من وزن داشت) از جماعت آرد فروش آرد ، از جماعت خباز نان بخته ، از عطر فروش عطر ، از خیاط لباس چگمه دوز چگمه ، مختصر از همه محصولات مصنوعی و طبیعی مملکت هر کس بهره چه استطاعت داشته بعنوان تبریک باو تقدیم نمودند . از آن جمله یک نفر پیره زن و فقیرشش جفت جوراب رنج دست خود را بخرداری این یوسف هشتاد ساله بازار محبت وطن عرضه داشته است . چندین جلد تألیفات علمیه از فضلالی معروف بیادکاری این جشن تألیف شده ، چندین پرده های نقاشی استادان ماهر آلمان که از جمله در یکی جنک (استرازبورغ) و فتح لشکر آلمانرا کشیده اند جزو هدیه های مرسولی است . از نمسه های مهاجر سکنه سایر قطعات روی زمین و کلا باعراض تبریک و انواع تحف و هدایا رونق افزای این همه کلاهی بازار خلوص ملی شدند . اعلیحضرت ایمبراطور آلمان (ویلهلم) دوم آنروز به منزل بسمارک وارد گشته اسلحه را که به ناخن می ماند و در بدو تشکیل ملت آلمان علامت امتیاز سردار کل و پهلوان اول و از آن وقت چون عتیقه کورانهای فخریه تاریخی دست بدست به سلاطین (روسیا) که الآن هم پادشاه روس و ایمبراطور آلمان هستند منتقل شده و در خزانه محفوظ بود بادست خود به بسمارک تسلیم نموده میگوید : چون غیرت و کفایت شما ملت آلمان را بعد از صدمات تفرقه و نفاق دوباره در محروسه اتحاد و اتفاق استقرار تام و استقلال کامل دادلهذا بهتر از این هدیه برای تقدیم نمودن حضور شما نیساقم . پسر دوازده ساله ایمبراطور حاضر یکدسته کل طبیعی باسلیقه که نادیده را مشکل با تحریر بتوان حالی نمود در کمال ادب به بسمارک داده و میگوید ایترامادرم بشما فرستاد . در برلین شهر را آیین بستند ، در برجهای عمارت مجلس و کلا بیدقها برافراشتند ، عمارت و ویلهلم اول را که بعد از وفات او تا کنون در حالت عزا و سوگواری بود برای عید این پیر محترم آرایش دادند و چراغان نمودند . روز جشن در جلو عمارت پرنس بسمارک ده هزار نفر وکیل از همه ممالک آلمان هر یک در جای خود ایستاده در این حالت که ده هزار چشم مشتاق

بدیدن آن اعجوبه آفاق منتظر بود برانس بیرون آمده بامت آلمان تشکر میکند و تقریباً کلمات ذیل را به حضار خطاباً نطق مینماید: آقایان این حسیات حاکی محبت ملی که الآن از معلمین مدارس عالیه درباره خود شنیدم به پیر مردی مثل من تقویت روح مینماید. حسیات وطن دوستی افراد ملت ما درحالتیکه از وطن محبوب هم مهاجرت نمایند تغییر نخواهد یافت. بحقیقت این مطالب دلیل بسیار موجود است. برای امروز صد هزار جمعیت نمسه که در ممالک دور دست قاپلانند و امریکا، و اوسترالیا سکنی دارند داعی جاذبه محبت وطن را الیک اشتراک گفته اند همین حسیات تخمیری وطن پرستی ما است که استقلال ملیت خود مان را در جنگهای سخت خاتمانسوز غالبانه ممالک شده ایم. بنای این جنگ که مولد استقلال ملت ما گردید اول از (هولشتین) و بعد از (صادوا) سرزد تا اینکه رقابت فرانسه ها که ناشی از حرص جهانگیری حرکات بی شعورانه (بوناپارتنی) بود متم اتحاد ما گردید. بعد از آنکه عمارت خود را در روی بنایی محکم ساختیم همیشه طرفدار صالح بودم و بیشتر منافع ملی را نذر امتداد صالح و مسالمت می نمودم، زیرا که هر جا استعداد و قدرت در معنی خود بروز نماید آنجا خود نمایی و علوی طلبی را موقوف نیست. و آنکه وظیفه صداقت و رشادت مسلک دیگر را مانع است. هیچ کسی مسبوق نیست که فردا چه خواهد شد، آنچه برای امر معلوم تصور توان نمود از وقوع تغییر دیگر بی نمر می شود، همه زحمات و خیالات و تدابیر در صورت نفاق رفقا از هم می باشد، اینستکه در عالم سیاسی هر چه تحصیل شود باید شکر نمود و از عطایای خداوندی شمرد. حالا که ما کشتی خود را به بندر آسوده و معتبر رانده ایم باید قانع و شاکر باشیم، کمال سعی را در حفظ نمودن آنچه داریم بکار ببریم زیرا ممکن است که اورا مفقود نمائیم. آلمان در عصر (قارولین) (ساکس) و (غوگنشتوف) خیلی مقتدر بود، بعد از آنکه او را کم کرد پانصد و شش صد سال کشید تا دوباره تحصیل اقتدار نخستین را نمود. پیشرفت اموری سیاسی همان طور بطی است چنانکه حرکات طبقات الارض که از روی هم ریخته شدن اجساد و فشار همدیگر از مرور ایام طبقه جدیدی تشکیل باید و جبال بلند احداث گردد. اگر چه امتداد از منته تغییر بعض قواعد را مقتضی است ولی بچوانان

ما عجله و بی لزوم است. بی بی سعی و زحمت نتیجه نیست. بی مباحثه مسئله لایخل می ماند. هرگاه مادر مسائل منافع ملی خیالات خودمان را بمعرض کشف مقابله نگذاریم، و در رد و قبول آنها مباحثه نکنیم، خاموش بنشینیم، هر چه بادا باد یا بمن چه بگوئیم، آنوقت به اهالی خطه ختا میبایم و جامد میشویم. همینکه در همه مصائب باید مرجع امینی داشته باشیم که آن مرجع نقطه اجتماع ما باشد. و همین نقطه عبارت از اتحاد آلمان و مرکز او شخص ایمبراطور است پس شما هم بامن هم آواز به ترانه سلامت باشد اتحاد آلمان و ایمبراطور جوان دمساز باشید (انتهای).

از کلمات این شخص عاقل و معروف آشکار و معلوم است که استقلال و اقتدار ملی اگر از دست برود دو باره تحصیل کردن او مشکل است. ملیت هر طایفه بسته با استقلال آنهاست و گرنه در صورتیکه اجنبی بصاحب خانه تحکم نماید، و باقیاد خود مجبور بکند، رعیت است نه حریت. حالاً ما چون ایرانی وطن دوست و تبعه صادقه پادشاه دین پناه هستیم ما ذونیم که به بینیم حیثیت استقلال ما چگونه است؟ در این پنجاه سال آخری ملک موروثی چند هزار ساله خود را دو دفعه که شهر (هرات) باشد تصرف نمودیم بعد از دوروز باز با خراج و تحلیه مجبور شدیم.

نصف مملکت بلوچستان بواسطت یک دوست از مملکت ماجدا شد. حقوق تعیین پاشایی بغداد و نظارت دخل و خرج مواضع متبر که بواسطه یک دوست از مامسلوب گردید. بعد از پانزده سال کشش و کوشش اگر کونگره برلین جمع نمی شد مسئله قوطور تا کنون لایخل می ماند. هرگاه پیشوایان مادر جن سلطانیه ایلی ایمبراطور (نکولای) اول را قبول می نمودند و رساله جهادیه نمی نوشتند سرحد ما از جولف و آستارا پنجاه فرسخ بالاتر بود.

پس اگر بامتر محبت و صداقت و غیرت و بیغرضی آنچه استقلال مادر این مدت از خود کاسته میبایم می بینیم که الآن از موی آویخته است و اگر این موی بگسلد یکجا مفقود گردد، همینکه معلوم نیست بعد از ششصد سال اخلاف ما اورا دوباره تحصیل می کنند یا نه؟

حالت عصر امروزی هرگز دخل بسابق ندارد. امیر تیمور گورکانی
ملک شاه سلجوقی، سلطان محمود سبکتگین، شاه عباس کبیر، نادر شاه
افشار اگر حالا بودند نه اینکه نصف دنیا را مالک نمی توانستند بشوند بلکه
بوسعت یکوجب سرحد مملکت خود قدرشان نمیرسید. ^۱
قدرت امروزی دول علم است و ثروت که مابد بختانه بدین هر دو برکات
خداوندی کدا و جاهل هستیم.

شخص اعلیحضرت اقدس هاپون ماشهد الله از همه عقلای عالم و وزرای
ایران بفقر روحانی و جسمانی ملت متبوعه خود بیشتر دانا و بینا است، ولی
بی معاون و تنهاست، از یکطرف جهل ملت، و از یکطرف غرض شخصی متنفذین،
و از یکطرف بی علمی و بی تجربتی و طلا دوستی و خواجه تاشانی بعضی از رجال
دولت، و از یکطرف بی مبالائی و بی ادبی و هر زگی بعضی فرنگی ما بان ما که
مبلغی پول دولت را خرج نموده و در مکاتب فرنگستان از تحصیل السنه
خارج به خیال خودشان تربیت شده اند، بعد از مراجعت بوطن خود عوض
نشر معارف و تألیف قلوب هموطنان آداب و رسوم مذهب ملی را تقیح
می نمایند، هر چه میگیرند پس نمیدهند، قمار بازی و شراب خوار را جزو
اعظم (سیویلیزاسیون) میدانند و تکیه کلامشان همیشه قسم بانسانیت است!
و از یکطرف رقابت دو ملت بزرگ همجوار که سیه جلدی ایرانی مزرعه مستعدی
برای کاشتن تخم نفاق و اصله خیالات فاسده ایشان است دست بهم داده نمیگذارند
که ذات ملکوتی صفات اقدس هاپونی بوضع و اجرای قانون مملکت امر و اقدام
ملوکانه فرماید، نادر انظار خارجه ملت ایران جزو ملل نیم وحشی معدود
نشود و اداره دولت اداره ظالمه یا حکومت بیقانون محسوب نگردد.

زیرا مملکتی که قانون ندارد آنجا عدل یعنی درجات تنبیه معلوم نیست،
هرجا که درجات تنبیه معلوم نیست، هرچه از روی عدل نمایند عین ظلم است،
در اینجا لازم است قدری از قانون سخن بگوئیم و بدانیم که معنی قانون چیست؟
و واضح او کیست؟ قانون یعنی تعیین درجات حقوق و حدود حقوق، یعنی وظایف
افراد بشری نسبت به هیئت جامعه خود حدود، یعنی تنبیه باوسایل استقرار انتظام
هیئت جامعه بشری، تنبیه یعنی قصاص یا مجازات در ازای تقصیر قصاص

و مجازات یعنی عمداً تکرار ماضی. بدیهی است که حق وحدنی نوع بشر دو
قسم است یکی راجع بروح و یکی راجع بجسم آنها است. قوانینی که راجع
بروح است واضح آنها انبیای عظام هر عهد است که بطور وحی و الهام بنام شرع
بامت خودشان تبلیغ نموده اند.

قوانینی که راجع بجسم است عبارت از تعیین حقوق و حدود است که
عقلا و حکمای يك ملت در طبق اقتضای وقت و اطوار ملیه و هیئت جامعه خود
بعنوان مدنی و سیاسی وضع میکنند. چگونه که روح و جسم هم مربوطند
و وجود یکی سیدگیری محال است. شرع و قانون نیز در خواص و ارتباط مثل
مراجع خود میباشند. همه حوادث روحانی و جسمانی در آینه شرع و قانون باید
نموده شود، البته همه تغییرات شرع و قانون نیز از تعلقات فطری ارواح و اجسام است
مقیاس طبیعی حفظ و ترکیب ارواح و اجسام فقط شرع است و قانون، از حفظ ترکیب
ارواح و اجسام تواید شرع و قانون میشود. هرگاه دو منبع ابتدائی حق وحد و فطریه
و تجربی در امر یک نمائیم قوه بنام ظلم صرف تحصیل میکنیم، تشخیص درجات
استعمال عادیه این قوه را عدل صرف خوانند، و ترتیب تشخیص این درجات را
شرع و قانون می نامند (بنام) حکیم معروف میگوید بشریت بالطبع در تحت اداره
دو ریاست قائمه (راحت) و (زحمت) خالق شده فقط در اقتدار راحت و
زحمت است که نشان بدهد چه بکنیم و چه باید کرد. زیرا نمونه نیک و بدیاسبب
و فعل مسلماً در قبضه اقتدار این دو قوه تعبیه شده، راحت و زحمت در همه اقوال
و افعال و خیال بشری مدیر اولند. همه مساعی انسانی از استخلاص تبعیت
این دو ریاست مطابق ادله اثبات عبودیت خود میباشند بی آدم قولاً قادر است
منکر نفوذ راحت بشود، و در عدم تبعیت خود هر چه میخواهد بگوید،
ولی فعلاً مادام الحیاة در تبعیت خود باقی خواهد بود. اعتراف تبعیت اساس
منافع انسانی است. اساس منافع زمینة آن نقشه و ترسیمات که مهندس عقل
عمارت باشکوه سعادت تمدن را از مصالح تشخیص یقین از تردید، صدق از کذب
عدل از ظلم، نور از ظلمت و عقل از دیوانگی در آن زمینه بر افراشته و او را
قانون نام نهاده. پس از بیانات سابقه نتیجه حاصله ما این شد که هر جا قانون
نیست اساس منافع نیست، و هر جا اساس منافع نیست تمدن نیست، هر جا

تمدن نیست و حشت است. هر جا وحشت است سعادت و برکات نیست. پس هر جا قانون نیست سعادت و برکات نیست. این قانون که حکما او را سعادت و برکات مینامند و معنی او چنانکه گفتیم عبارت از ترتیب تشخیص درجات حقوق و حدود است در میان هر مات که وضع شود انوار درستی قول، نیکوئی فعل، اطمینان مال و جان، محبت عامه، مساوات نامه، انتشار معارف، معنی تدین، وطن دوستی، سلطان پرستی، ساده‌گی در وسایل زندگی، ترقی صنایع، تربیت ثروت عمومی، رونق تجارت، پیش بندی نفوذ اجانب، سرحدوظیفه متنفذین آفاق و انفس را منور می نماید.

لهذا از سعادات این همه نتایج حسنه که شمریم برکات کلمه ملی تولید گردد. آنوقت معنی (و یملاء الله الارض قسطاً و عدلاً بعد ماملت ظلماً و جوراً) نقاب از چهره غیبت خود بر اندازد. آب رفته بجوی باز آید و قبرستانها مبدل بگلستان گردد.

چون صحبت مابینجا رسید و سخن از معنی قانون گفته شد باید چندکله از معنی سلطنت و دولت نیز که متم مسئله گذشته است ذکر نمایم.

سلطنت یا دولت عبارت از يك یا چند مملکت و مات است. ملت یعنی هیئت جامعه بشری، مملکت یعنی وطن یا مملکت محدود المسائله آن هیئت جامعه که رئیس آن اداره را در هر مملکتی بعنوانی تسمیه مینمایند. بعضی از این رؤسا با القاب مخصوص ممتاز (شاهنشاه و امپراطور) و عموماً تاجداران در عریاض شفاهی و مکتوبی اعلا حضرت مخاطب و مرقوم میشوند. هر گاه شخص رئیس باهر عنوان که باشد در مملکتی تحت و تاجرا موروثاً مالک است و زمام اداره را بچند نفر وزیر سپرد که وزرا فقط در نزد پادشاه مسئول هستند و اجرای اوامر او را میکنند و قانون مخصوص ندارند یا اگر دارند وضع و اجرای آن بهم مخلوط است و اختیار جان و مال تبعه در قبضه اقتدار اعلا حضرت اوست او را سلطان مطلق و اداره او را سلطنت مطلقه مینامند. در چنین مملکت تبعه و رعایا نیبه هیچ تقصیر را قبل از صدور نمیدانند. گاهی آدم کشنده رامی نوازند، گاهی بیکناه را مقول میسازند، ریاست ممالک را بحکام می فروشند، مالیات تبعه را باجاره میدهند، اجرای اوامر موقوف به کثرت پیشکشی میشود، هر کس

برای خود حق می تراشد، علما بیرون و وظیفه خود ریاست میکنند، مظلومین امکان زیستن در وطن مألوف خود نداشته به بلاد خارجه جوقه جوقه مهاجرت مینمایند، اقویاً بر ضعف دست یازند، اجامر، ارباش با سم بوکرباب و فراش به چاپیدن مردم می بردازند، هر گاه شخص رئیس موروثاً صاحب تخت و تاج مملکت است ولی اداره مملکت مطابق قانون اساسی در مجلس « سناتو » یا بنحیاه پادشاه تعیین میکند مجلس و کلاکه ملت از میان خود منتخب مینمایند قسمت شده تدبیر مصالح جمهور، تعیین بودجه « بنیچه »، وضع قانون و اعلان جنگ و صلح، همه موقوف برد و قبول این دو مجلس است او را سلطنت مشروطه یا سلطان محدود گویند که حق پادشاه فقط تعیین اجزای مجلس « سناتو » و دادن مناصب لشکری و امتیازات و تعیین وزرا و ریاست کلیه لشکر و امضای جمیع قوانین مملکت که بر حسب اقتضا تألیف و یا تحریف او را مجلس مبعوثان یا کلا حک و اصلاح یا وضع و اجرا مینمایند خطاب اعلا حضرتی و سکه دانایر و خطبه منار می باشد شخص اعلا حضرت مقدس خارج از تحت قضاوت و سیاست و استخفاف و استنطاق است وزرا در محضر مجلس مبعوثان ارتزرد احکام قانون و اجرای اوامر غیر مشروعه و خیانت و انحراف از وظیفه مأموریت خود مسئول میباشند. و بعد از تحقیق تحت مجازات گرفته میشوند.

هر گاه مملکت تحت و تاج ندارد و رئیس موروثی هم نیست در این صورت ریاست اداره مملکت با مجمع « سناتو » و مجمع و کلا است بهر يك از این دو مجلس از سناتورها (اجزای مشورت خانه) و کلا یا مبعوثین از میان خود شان با کثرت آره رئیس موقتی منتخب میکنند و در کونگر مخصوص بری مات یک نفر رئیس بوعده سه یا شش سال انتخاب مینمایند و او را (پره زیدانت یا) رئیس چور گویند، عوض پادشاه ریاست میکند اما تاج نمیکند، در تحت جلوس نمیکند و لباس مخصوص سلاطین را نمی پوشد و در زندگانی خود شکوه سلاطین را ندارد، اعلا حضرت خطاب نمیشود، مثل یکی از افراد ملت زندگی میکند، همینکه در هر جامت در حق او احترام سلاطین را مینمایند، بعد از اتمام و عده انتخاب اگر از تدبیر خود بخوش بختی جدید و پیشرفت اعتبار و ثروت ملت نایل شده و جلب قلوب و نظر محبت ملی را بر خود معطوف ساخته دو باره بوعده دیگر او را منتخب

مینابند و گرنه شخص دیگر را انتخاب میکنند و رئیس اول جای خود را تخلیه و از عمارت دولتی بخانه خود تحویل مینماید. رئیس ثانی تا یوم موعود مباشرت ریاست امور جمهور میگردد.

سلاطین اعصار سالفه هیچ شباهتی با سلاطین حالیه و وضع اداره آنها با وضع اداره امروزی دول این عصر تمدن ربطی و نسبتی ندارد. ایام سلف اداره مملکت و اختیار جان و مال تبعه مطابق بسته به میل و خواست شخصی سلاطین بود. عرایض و مهمات مردم بواسطه دوسه نفر وزیر و امیر مقرب بمحضرت پادشاه معروض میشد. معلوم است پادشاه در این صورت از حاکم مملکت و ملت یکجائی خبر و بیشتر مشغول جهان کشائی، اسب تازی، و صید اندازی باتمیش خود میزیست و ریاست را همان وزیر و امیر می نمود فقط و خامت حرکات آنها عاید شخص پادشاه و ثبت صفحات تاریخ مخفی او میشد. گاهی سلطان عادل و با کفایت در یک مملکت جلوس می نمود شخصاً و ارباب امور مهمه را مباشر میگفت. کمال عدل و انصاف را در حکومت و ریاست خود بکار می بست. ولی چون اداره ملت در تحت قوانین مملکت مضبوط بود در حال حیات او تبعه آسوده و بمحمل کمتر مظلوم می شدند. بعد از وفات او عدل و کفایت او نیز با خود او مدفون خاک «کان لم یکن» میگردید. مدعیان تاج و تخت و خزانه (که طلا را از مراحله تجارت جلب و بیفایده در میان قباب آهنین میبند و ختنند) از هر سو بمکرر مملکت میتاختند از قتل و نهب و غارت و هیچ نوع حرکات و حشیانه فرو کناری نمیکردند و هر یک بیشتر از دیگری باسفنک دماغ و قتل عام نمودن یک مملکت یا شهر رعیب و حشیانه خود را در قلوب سکنه میانداخت تا یکی از آنها بر حسب اتفاق یا از مساعدت تخت کور زمام مملکت و ایران و ملت مظلومه را دست میگرفت و باستیصال خانوادهای قدیم و اشخاص معروف و قتل و نهب آنها میپرداخت تا استقراری در سلطنت و استقلالی در حکومت خود میداد. اختیار مال و جان مردم مرا مالک میشد و مطلق العنان هر چه میخواست ده و بیست سال می نمود تا ظالم دیگری بدفع او بر میخواست و رشته ظلم را بهمان تفصیلی که گذشت امتداد میداد و اجداد مانیز باین زحمت و مصیبت زندگی مینمودند. ولی حمد خدا را حالاً عصر ما بالنسبه عصر تمدن است

قوانین ملل متمدنه اکثر این خود سر بها و حرکات و حشیانه را از ریشه برکنده و نابود نموده حالا تبعه در همه امورات متعلقه بملك و ملت رأی و عقیده دارند. حل و تسویه مسائل دایر بمصالح امور آنها با اکثریت آرا رد و قبول خود ملت حل و عقد میشود. هرگاه مسئله در میان سلاطین از قبیل اصلاح سرحدات، یا تنظیمات بیع و شری، یا طلب ترضیه از بی احترامی و خسارت همدیگر حادث شود از سلاطین، یاوزرا، یا علمای دول بیطرف حکم انتخاب میکنند مسئله متنازع فیها را بصوابدید آنها محول مینمایند و قضاوت آنها را بحرف مقبول میشوند و باین وسایل مصلحانه گاهی قتل و خوریزی را دفع میدهند و آتش مشتعل را خاموش مینمایند. اگرچه عقده متوحشه که شصت سال است باسم مسئله شرقیه در میان دو دولت رقیب روس و انگلیس که دقیقه از اقدامات غیر مشروع خود در تصرف مملکت آسیا از حمله و دفاع یکدیگر آسوده نیستند و از سال ۱۸۷۰ رقابت المان و فرانسه بحجم وحشت افزای آن مسئله افزوده در هر بیست سال جنگ بزرگ را تولید میکند و شعله آتش افروخته او مستقیم و معوج در همه روی زمین تأثیری داشته و دارد ولی از برکت انتشار علم و معرفت در این ده سال آخری که منتج استقرار حسیات عدل و انصاف است از حدت خود بمراتب کاسته الآن دول رقیب از ترس همدیگر بدو اردوی رعیب افزا منقسم شده اند و عقد اتحادی در خور اقتدار حمله و دفاع یکدیگر باهم بسته اند. از یکطرف المان، افستریا، ایتالیا و از یکطرف روس و فرانسه. از طرف دیگر دولت انگلیس ظاهر آ بیطرف ولی باطناً حماله الحطب و طرفدار اتحاد مثلثه. و از یکطرف شب و روز در تکمیل علم و اسلحه و اسباب جنگ و تکثیر تعداد لشکری هستند چنانکه امروز شدت بزرگی که در هر نفر بتواند بمیدان جنگ بفرستد مساعی مجذانه مبذول میدارند.

و طرح جدید تفنگهای تیر، باروت بی دود و صدا، که در هر تانیه پنجاه تیر میاندازد و از نیم فرسخ نشانه میزند که عقل بی علم از احاطه او قاصر است. توپهای «مترالیوز» که هر دقیقه دو بیست پنجاه کلوله مثل قطرات بارش لای تقطع بر صفوف دشمن میبارد، توپهای بنادر که وزن کلوله هر یک سه خروار است و دو فرسخ میراند، سنگرهای فولاد متحرک با توپهای صحرائی که قطعه قطعه ساخته

ودو ساعت بعد از نزول اردو بهم وصل نموده قلعه فولادی در صحرا احداث
گتند. دسته‌های سیار سفین هوایی «بالون» که در محصورى از میان اردو
یا قلعه صعود نمود بهر جا بخواهند بروند و خبر بدهند و امداد دعوت نمایند،
دسته‌های اسب آهنی خودرو «ووه لوسپده» که سرباز سوار شده در تک و پواز اسب رونده
زود تر حرکت میکنند، دستگاه تلگراف که بواسطهٔ مقنول اردوهای متفرقه را
بهم وصل میدهند و فرمان سرکرده را هر شعبه بواسطهٔ تلگرام یا تلفون بلا واسطه
می‌شود و جواب میدهد، باتالیونهای (سپور) که بابل و کلک در یک شب کندها
و مار پیچ یکفر سخ طول چندین ذرع پهن و عمق برای تخمین اردو و پیاورش
قلعه‌جات دشمن حفری نمایند، (بارکه) های چراغ الکتریک که شب نقطهٔ نشانه را
از نیم فرسخ روشن میکنند، اردو یا قلعهٔ دشمن را تیرباران می‌نمایند
یا شب تاریک بواسطهٔ بالون بهوا برآمده از بلندی محل اردوی دشمن را
روشن میکنند و عکس بر میدارند، یا تداپیر حربیهٔ دیگر معمول بنمایند و خودشان
از انظار خصم در تاریکی مستور می‌مانند. هنگام لزوم دستهٔ سگهای معلم قراول
به پیش قراولی اردو آموخته نگه داشته‌اند. پوسته‌های کبوتر [۰] که کبوترهای آموخته را

[۰] پوستهٔ طیار که طابرا در مکتوب با خط ریزه موی نوشته در میان قلم بر سرخ نموده
بدوموی دم کبوتر بسته پرواز میدهند کبوتر بهمان قلعه که منزل یا اشیانهٔ اوست ساعتی
صد (ورس) و شبانه روزی از قلعهٔ بقلعهٔ صد و پنجاه فرسخ دور بریده مکتوب خود را میرساند
خیلی غریب و یکی از عجایب اخبار است که در عهد قیصرهٔ روم و سلاطین یونان. فراغه، نازده
کیان و این اواخر در مصر و در بعضی نقاط روی زمین مستعمل بود بعد متروک گردید.
تا اینکه در سال ۱۶۷۱ لشکر آلمان شهر یاریس را چهار ماه و نیم محاصره نمودند محصورین
بواسطهٔ کبوتر در این مدت یازده هزار (ویش) یا مکتوب رسمی و یک ملیان مکتوب
شخصی و تجارتی باطراف فرستاده بودند نفع و لزوم پوستهٔ کبوتر را هنگام جنگ احساس نمودند
بقاعدهٔ علم تربیت حیوانات جنس کبوترها را از همهٔ نقاط عالم آورده و امتحان نموده در تناسل
آنها دقیقاً علمیه را بکار برده چهار جنس از میان همهٔ آنها برای عمل پوست طیار قوی
و هوشیار و مستعد یافتند. آلمان همهٔ دول اروپ در قلعه‌جات سرحدات یا داخلهٔ مملکت و پایتخت
خود کبوتر خانها درست نموده هم تولید و تکثیر و هم آنها را تعلیم میدهند در فرانسه ۱۹
نقطه، پورتغال ۱۴ نقطه، اسپانیا ۱۸ نقطه، ایتالیا ۱۴ نقطه، اسوج (سوئید) ۴ نقطه
آلمان ۱۸ نقطه اوستریا یا ۱۱ نقطه روسیه ۴ نقطه کبوترخانهٔ حامل پوستهٔ میباید و این نقطه‌ها
قلاع و استحکامات داخله و سرحدات مملکت است فرانسه‌ها در هنگام اقتضا در یکروز
میتوانند از همهٔ نقاط پوستهٔ کبوتری هزار کبوتر روانه نمایند. مخارج کبوتر خانهای یک
سال دول اروپ به یک کرویر تومان بالغ شده. در اروپا در اکثر شهرها متولین کبوترخانهای

در میان همه قلاع سرحدات مملکت تربیت و تعلیم داده اند و از قلعه
به قلعهٔ خبر میفرستند. همهٔ این تکمیلات حربیهٔ فوق العاده که
ذکر نمودیم بحتمل مسئلهٔ خلع السلاح را عنقریب در گونگره منعقد از مأمورین
همهٔ دول متمدنه قبول کنند، ملت و مملکت را از زیر این بار گران اتلاف ثروت
که به مخارج این همه تدارکات قتل انبای جنس خرد مصروف میشود خلاص نمایند،
«سالی هزار کرویر تومان» و شعلهٔ آتش حرص جهانگیری و رقابت را خاموش
بکنند. اسمی مسمای تمدن را که اکنون دارند در معنی خود نایل باشند. آنوقت
هر ضعیف در گوشهٔ ازوای خود میتواند نفسی بکشد و دمی آسوده بر آرد و گرنه
با این دستگاه وحشت که او را تدارک جنگ میکوبند هیچ مات غیر نمند و وطن دوست
نمیتواند آسوده بنشیند یا باید سالی دو سست کرویر تومان ثروت خود شان را
صرف حفظ استقلال خود نمایند و همه لشکر بشوند یا عید مات دیگر گردند
چو سخن بد بخارسد از معانی کثیرهٔ کلمهٔ قلیل اللفظ ثروت که هنوز در وطن
ماعمی او مبهم و مجهول است توضیح مختصری را بیفایده ندیدم: علمای (پولتیک
ایکانوم) در شرح معانی ثروت ایضاحات بسیار بسوطی دارند و بیانات زیاد نوشته‌اند.
و در طبق معانی لائحسای او بر حسب اقتضا چندین الفاظ و لغات وضع نموده‌اند

بزرگی دارند و آنها را به پریدن از اضی مسطح و ارتفاعات و سرعت طیران و تحمل گرمای سرما
و انحراف از موقع قید که در راه عبور آنها دای جیده و دانه و غذای مخصوص آنها را ریخته‌اند
تعلیم و تربیت داده‌اند و این تعلیم که کبوتر میتواند از صد فرسخ بریده منزل بیاید خیلی کار مشکل و دقیق
است او را از سه ماهی که کم از مسافت نزدیک بنا نموده می‌آموزند تا در چهار سالگی در فن
خود ماهر میشود تا هشت سال بچه میدهد بعد عقیم می‌ماند و بیست و پنج سال عمر میکنند.
همینکه این طور کبوتر خانهای شخصی نیز مطابق قانون مملکت در وقت جنگ باید کبوترهای
آموختهٔ خودشان را بمأمورین لشکری بدهند که بکار محاصره و محصورى برآید. تناسل
کبوتر نامه‌بر، محافظهٔ آنها، خانهٔ آنها، گرفتن آنها، در وقت لزوم بردن آنها بمسافت
دور و نزدیک، برای تعلیم و غذای آنها بسیار دقت و زحمت میخواهد. برای دانستن ورود
کبوتر از سطح اشیانهٔ کبوتر مفتولی کشیده و سرعیرا در خانهٔ صاحب منصب قراول بزرگ اخبار
وصل نموده‌اند تا کبوتر با مکتوب وارد شده مقنول حرکت نموده بزرگ الکتریک صدا میکنند قراول
میداند که کبوتر آمد فوراً حاضر میشود دقیقهٔ ورود کبوتر را بدقت ثبت میکند مکتوب برامیکبرد
و در حضور رئیس میخوانند و عمل میکنند.

این بساط منظم نوعی جیده شده که یکی از ادلهٔ وینهٔ قدرت علم و استعداد بنی نوع
انسانی است (انها)

ثروت یعنی روح و مدیر عالم تمدن یا عبارت دیگر ثروت یعنی استعداد و استقلال و زحمت. و محل و عملیات است که نتیجه این ترتیب در یکجا روح و مدیر عالم مدنیت یا ثروت است.

اگرچه بعضی الفاظ هست که در مملکت مانا یا بکدرجه معنی نسبی ثروت را میفهماند نقد، دولت، تنخواه، سرمایه، توانگری، تمول، و هکذا، محض اینکه در معنی ثروت گمراه نشویم اول تعقل میکنیم و می بینیم این الفاظ نه اینکه منفردا بلکه همه در یکجا صدیک معنی ثروت را نمی فهماند و همه اینها چون صفر بیرقم فی نفسه تهی و لاشیی و هیچ است. و بعد از آنکه سرحد افق نظری ما از بیانات آینده قدری توسیع یافت آنوقت معترف میشویم که فی الحقیقه تا کنون در وطن ما معنی این لفظ مجهول بوده تا چه رسد بحقیقت ثروت.

نقد یعنی فلزی که وسیله مبادله است او را بدهی در عوض مایحتاج بگیری. دولت یعنی داشتن ضیاع، عقار، اسب، استر، باغ کاروانسرا، و سلمنا مزرعه و غیره. تنخواه هم باین معنی. توانگری یعنی داشتن آنچه از وی مداخله عاید میشود. تمول تحصیل آنچه با وی میتوان معاوضه و مبادله و دادن و ستادن نمود. حالا بینیم اگر لباس یا غذا نباشد که عوضش را طلا داده او را تحصیل نمائیم در اینصورت طلالا میتوان خورد؟ نه. اگر دکا کین و کاروانسرا و اسب و استر تحصیل طلالا نکنند او را میتوان در وقت لزوم سد جوع یا استر بدن نمود؟ نه خیر. طلا همه کس دارد؟ نه. دکا کین و املاک و کاروانسرا و حمام دسترس همه افراد ملت است؟ نه. طلالا میتوانند بدزدند؟ بلی. طلا یا هر چه از طلا عمل آمده میتواند در دریا غرق شود، در آتش بسوزد. دزد ببرد؟ البته میشود. دکا کین و کاروانسرا و حمام باید بالآخر ربویرانی بنهد و تجدید اولازم گردد و هر سال مبلتی برای تعمیر او مصروف شود البته چنین است. معلوم است اینها هیچ کدام روح عالم تمدن نیستند. بلکه اسباب یا وسیله مبادله هستند پس ثروت باید چیزی باشد که روح و مدیر عالم تمدن باشد و آن چنانکه گفتیم عبارت است از استعداد یعنی علم و استقلال، یعنی مصون از تصرف حوادث ایام و امتداد زمان بودن. و زحمت، یعنی بذل مساعی بدی و خیالی. و محل یعنی ناف زمین همه جا، و عملیات یعنی آنچه از ناف زمین بیرون آورده بعضی در صورت طبیعی

مانند (حبوبات و اثمار) و برخی بصورت مایحتاج آوردن آنها را یعنی (از سنک آهن و از آهن کارد و تیر و چاقو، از پشم نخ و پارچه، از چرم کفش و چکمه، از پنبه کرباس و تنزیب) ثروت یا روح و مدیر عالم تمدن میگوئیم. کسانی که بانظر کوتاه خودشان داشتن چند هزار طلا و نقره و مقشوش و وطن مازا که بهای یکمهمانی متمولین سایر ملل است با اقباع چند بار مال فرنک و فروش او را ثروت میدانند گمراه همان اغفالات نظریه هستند که قرص شمیرا اشرفی می پندارند. و دوری قمر را قران چرخ می شمارند. پس مسلماً ثروت لفظی است که معنی آن واقعاً همه جزئیات تمدن را دارا است و ما او را بالاست. تحقیق روح و مدیر عالم تمدن مینامیم. و فی الحقیقه علی الحساب وطن ما او را و استعداد تحصیل او را ندارد. هر گاه ما استعداد یعنی علم داشته باشیم پیشه های خودمان را که بیشتر شمشاد و درخت کرد و وزیرتون است باقانون مخصوص از زخم تبر بیلزوم سکنه جاهل و تبعه خارجه حفظ مینمائیم. و بعد از بیست سال به ثروت طبیعی مملکت بیست گزور میفزائیم. هرگاه استعداد یعنی علم داشته باشیم معابر غیر مسلوکه خودمان را قدریکه اقلا همراه رو باشد به تعجیل هر چه تمامتر تسطیح مینمائیم تا در زنجان گندم اهالی نیوسد و در تبریز فقرا از بی ثانی نخر و شوند. اگر استعداد یعنی علم داشته باشیم در اراضی بایر مملکت هر جا که لازم است پنجاه چاه (آرتزان) یعنی متقی می کنیم بدو کرور رعیت عمر همیشه جدید باز مینمائیم و آنها را از مهاجرت مانع میشویم. و بعد از بیست سال چندین کرور به ثروت مملکت و عدد نفوس علاوه مینمائیم. هرگاه الوان قلب را در کار آخانه جات خود استعمال نمائیم و منسوجهای حریر و پشمی مملکت را بدون روکار و میانکار درست بیافیم و استادان ما را تشویق بکنیم در انظار خارجه بیشتر جلوه مینماید و عوض اینکه مامشتری بچوئیم خریدار خود کار خانهای ما را پیدا میکنند بعد از ده سال یرلیغ صداقت مال التجاره ایران از خشکی بار و منسوجه و پنبه و تریاک از همه عملیات دستی دنیا بتوسیع انتشار خود مسافت بعیده تسخیر مینماید و از رونق تجارت البته بعد از ده سال چندین کرور به ثروت ما افزوده گردد. هرگاه استعداد یعنی علم داشته باشیم هیئت تشکیل میدهم و دستگاه مخصوص برای کار فرمودن معادن بر مینمائیم از نفود تحت الارض علی العجاله

يك كرور بدین دستکاه نخواهیدیم تا چند نفر مهندس معادن دور مملکت مارا بگردند و هر چه پیدا نمایند باین دستکاه تقدیم کنند، تجزی نمایند و اگر لازم است بکار بیندازند بعد از ده سال بانصد کرور بثروت مملکت می افزاید . هرگاه استعداد یعنی علم داشته باشیم بعد از بسته شدن سد (اهواز) اگر نیل و شکر تاریخی ما به هندوستان فرستاده نشود اقل مملکت را از فرستادن مبلغ معنایی بجهت تحصیل این دو محصول مستغنی خواهد نمود . معلوم است که از این رو نیز بعد از ده سال چندین کرور بثروت مملکت علاوه خواهد شد . هرگاه رود خانه و کارون را به و زاینده رود ، وصل نمائیم بمقدار محصولات آن نواحی ده مقابل زیاد میشود و بعد از ده سال چندین کرور به ثروت مملکت اضافه گردد . هرگاه استعداد و علم داشته باشیم معنی ثروت را درست میفهمیم اینها که علی الحساب بیوضع قانون و بی تخواه معتسا و بی امتداد وقت که ما اورا بدیختانه و بی رحمانه فوت کردیم صورت نپذیرد لامحاله آنچه در اقتدار ما است که نه منتظر قانون و نه محتاج تخواه و رقت است اورا معمول میداشتم .

یعنی قدك اصفهانرا میبوشیدیم . از شمال یزد و کرمان لباس میدوختیم عوض ماهوت ادبار اجانب از پوست شیراز کلاه میساختیم ، عوض ظروف چینی خارجه ظروفهای مس نقره نمای مملکترا استعمال میکردیم . قلیان کلین خودرا بشیشه و بلور اجانب ترجیح میدادیم ، در یکمهمانی بانصد شمع کافوری مات خارجه را نمی سوختیم ، اسباب اورانمی خریدیم ، محسود فقرا نمی شدیم و بی اینکه دخول مال التجاره اجانب را که منافی عهدنامه تجارتي ما با آنهاست مانع بشویم از امساک استعمال و خرید اشیای بی لزوم بعد از ده سال شهیدالله ده کروز به ثروت مملکت خودمان میافزودیم . پس ما استعداد یعنی علم نداریم چرا؟ بجهت اینکه قانون نداریم ، مکتب نداریم ، مدرسه نداریم ، مدرس نداریم ، بجز کتب افسانه کتاب نداریم ، مشوق نداریم ، محرک نداریم ، مهربانی نداریم و از این رو ثروت هم نداریم .

پس از بیانات گذشته هر مسلمان و وطن دوست و سلطان پرست البته متذکر میشود که اگر ما قانون داشته باشیم آنوقت صاحب علم و ثروت و نظم و استقلال خواهیم بود . اگر انکار بدیهی بکنیم یاد یوانه یا خائن ملت و مذهب و وطن خود خواهیم بود . اشخاصیکه تا کنون هر وقت اسم قانون برده میشود برای نفع شخصی و حفظ

احترام خانواده خود در انظار معانی نقرت انگیز می تراشند مردم را متوحش می نمایند ، چگونه که بارها گفته ایم خاین دولت و ملت و وطن هستند . آنها میخواهند که در آب گل آلود ماهی بگیرند . خودشان صاحب ده و مزرعه و اسب و یدک بشوند استطاعت مردم را بوعده سادات موهومی در دنیا از دستشان بریابند و جلو زده پشت سر خودشان بگیرداند ، دست خودشانرا ببوسانند ، ما مات ایرانراست که گوش باین نوع پیش آهنگان نکنیم . مال امور خود و اخلاف خودمان را فکر نمائیم هادی روض را فرق دهیم ، دوست و دشمن را بشناسیم . خودرا از ذل رقیب برهانیم . حالا بینیم ما که قانون نداریم و اگر نخواهیم قانون داشته باشیم باید اقلای هزار مسئله بمکتب فقه خودمان بیفزائیم ، آنها را به ترتیب بیاوریم ، مدون بکنیم بحکومت و قضاوتهای مملکت تقسیم نمائیم که از روی آن کتب عمل نمایند ، چندین سال مدت میخواهد که از یکطرف مکاتب ما قضاوت و حکام مختصن تربیت بدهند و از یکطرف مأمورین عاقل دولت بتالیف قوانین مشغول شوند ، آیا حوادث ایام فرصت احیای این خیال مقدس را بما میدهد؟ وسیل بنیان کن اطراف عمارت ملیت مارا تا آنوقت ویران نمی سازد؟! !

هر عاقل در جواب این میگوید . نه نمیدهد و میدسازد . بلی فقط تحقیقات این مرض مهلك همان حقایق ساده است . که (لورد سالزبری) در مجلس تشریفات بیکلر بکی (لندن) یکماه قبل از این در خطابه معروف خود نشان داده است میگوید (مملکت بیقانون اگر چه مدتی از رقابت دول متسافعه میتواند وجود خودرا حفظ نماید ولی بالطبع وبالخاصیه یا بحکم تقدیر هر طور بخواهد بفهمید باید چون درخت بوسیده بالاخره متلاشی گردد و از هم پاشد . در مشرق زمین اشد مصائب اینست که حکمداران مملکت بقواید و قدرت قانون معتقد نیستند و هر استقراری که از بروی عقیده نباشد منتج فواید و اقتدار نخواهد بود) در خاتمه این صحبت اشکال بعضی از حکمرانان نوزده کانه اروپا را که در اول سال ۱۸۹۵ میلادی حکمرانی میکنند و وضع اداره مملکت و تعداد سکنه و مقیاس مسافت هر یکرا جدا گانه بطوریکه خواننده از حالت اروپا اطلاع مطحی تحصیل نماید درج میکنیم .

(اول) مملکت اسپانیا دارای نه هزار و نود و یک میل مربع زمین و (۱۰۴۹۴۱۳ نفر) سکنه است. اداره مات با قانون اساسی، مذهب اهالی رسماً نصاری (قائولیک) میباشد پایتخت دولت مشا. الیا شهر (مادرید) در ساحل رودخانه (مانسانالس) واقع است حکمران حالیه اش (آلفونس سیزدهم) پسر (آلفونس) دوازدهم است در سال (۱۸۸۶) میلادی متولد شده مادرش ماریه (گرستن) ازبیت و پنجم نوامبر سال (۱۸۸۵) نایب السلطنه است که هر وقت پسرش بالغ باشد سلطنت را باو تسام نماید.

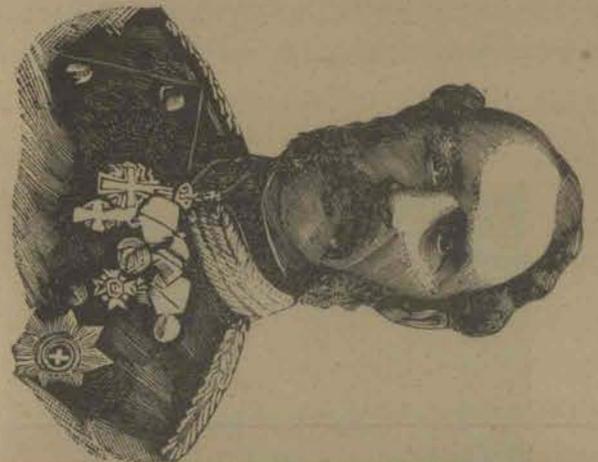
(دوم) مملکت (دانمارک) دارای شصت و نود و هفت میل مربع زمین و دو ملیان سکنه است مذهب اهالی رسماً (لوتران) پایتخت (کوپنهاگ) اداره دولت با قانون اساسی در دو مجلس وکلا و نجیبا حکمران حالیه اش (گرستن) نهم درهشتم آپریل (۱۸۱۸) متولد شده از سال (۱۸۴۲) (لیوزه غوسیر) را تزویج نموده پانزدهم نوامبر (۱۸۶۳) بمسند حکمرانی نشسته است.



شکل بره (۱)
الفونس سیزدهم با مادرش

(سیم) مملکت (یونان) یا (ایل لینه) دارای (۹۳۲) میل مربع زمین و دو ملیون و شصت و هفت هزار و هفتصد و پنجاه نفر سکنه است مذهب اهالی رسماً (اورتودوکس)

اداره دولت با قانون اساسی پایتخت شهر (آتنه) یا (افینه) حکمران حالیه اش (کورک) یا (ژورژ) اول پسر دوم پادشاه (دانمارک) گرستن است در سال (۱۸۴۵) متولد شده از ششم ماه یون (۱۸۱۳) بحکمران یونان منتخب گشته در پانزدهم اکتبر (۱۸۶۷) با (اولغا) دختر قسطنطین پسر امپراطور متوفی نیکولای اول روسیه تزویج نموده است.



شکل بره (۲)
حکمران دانمارک (گرستن)



شکل بره (۳)
حکمران یونان (ژورژ)

(چهارم) مملکت اوستریا متشکل از خاک اوستریا و مملکت مجارستان و (هرزه گوین) و (بوسنه) است دارای (۱۲۳۶۲) میل مربع زمین و سی و هفت ملیان و هفتصد و چهل و یک هزار و چهار صد و سی و چهار نفر سکنه میباشد مذهب اهالی رسماً قاتولیک، اداره دولت با قانون اساسی یعنی حکومت مشروطه دو پایتخت یکی (ویانه) و یکی پایتخت مجارستان

شهر (بودا پست) هر دو در ساحل رودخانه (تونا) واقع شده اند حکمرانش (فرانسیس یوسف) اول امپراطور اوستریا و فرانسوا (هولگری) یا مجارستان در سال (۱۸۳۰) متولد شده بعد از استعفای عموی خودش (فریدریش) اول در دوم دیکامبر (۱۸۴۸) بمسند امپراتوری اوستریا نشسته در سال (۱۸۵۴) شاهزاده خاتم (بایزابت) باویرا تزویج نموده در سال (۱۸۶۷) تاج مملکت مجارستان را بر سر نهاده این پادشاه محبوب تبعه آزاد خود سن می باشد، یک پسر عالم و جوانی و یک پسر داشت که در شعبه علم طبابت مدرسه عالی امتحان داده بود و چند سال قبل از این خود را با کلوله کشت و دل والدین خود را سوخت چون پسر دیگر ندارد بعد از فوت امپراطور تخت و تاج دو مملکت به ادر زاده او خواهد رسید.



شکل نمبر (۴)
(فرانسوا ژوزف امپراطور اوستریا)

(پنجم) مملکت (رومانیا) دارای (۲۳۸۳) میل مربع زمین و پنجم ملیان و سیصد و هفتاد و شش هزار نفر سکنه می باشد مذهب اهالی رسماً (اورتودوکس) دارد دولت با قانون اساسی

یعنی سلطنت مشروطه پایتخت شهر (بوخارست) در ساحل رودخانه (تون بادیس) که رودخانه (تونا) می یزد واقع است. این مملکت را مملکت (مالداو) و (والاخ) نیز گویند. حکمران حالیه اش (قارل) اول یا (شارل) از شاهزاده گان (قوقین سلیر) یا از خانواده امپراطور حایه المان در سال (۱۸۳۹) متولد شده در سال (۱۸۶۶) بوالگیری رومانیا منتخب گشته در بیست و چهارم مارت سنه (۱۸۸۱) بعنوان حکمرانی رومانیسا ارتقا یافته در دهم ماه (مای) همانسان تاج گذاشته در سال (۱۸۶۹) پادشاهزاده خام (بلیز اویت ویده) تزویج نموده است.



شکل نمبر (۵)
پادشاه رومین (شارل)

(ششم) مملکت (آلمان) متشکل از بیست و دو حکومت و یکقطعه مملکت مشترکه و سه شهر مستقل است که ما-سامی حکمداران حالیه و مسافت اراضی و تعداد نفوس سکنه و مقر حکومت آنها را بموجب اطلاعات آخری برسبیل اختصار در اینجا ذکر میکنیم تا خوانندگان از ترکیب دولت آلمان مستحضر باشند اول (پروسیا) پایتخت شهر (برلین) حکمدارش (ویلهلم) دوم امپراطور المان و پادشاه پروسیا در سال (۱۸۵۹) متولد شده و از سال (۱۸۸۸) در پانزدهم ماه ژوئن بعد از فوت پدرش (فریدریش) بمسند امپراطوری جلوس نموده در سال (۱۸۸۱) پادشاهزاده خام (آوغوست و یکتوریا اشلزوک هولشتاین) تزویج نموده مادر امپراطور (ویلهلم) (ویکتوریا) دختر (ویکتوریا) ملکه حالیه انگلیس است.



شکل نومرو (۶)

پادشاه پروس و امپراتور آلمان (ویلهلم دوم)

(دوم) حکومت (باویر) پایتخت شهر (مونخین) - سیم حکومت (ساکسونیا) پایتخت شهر (درزدن). چهارم حکومت (ورتن بورغ) پایتخت شهر (اشتوتگارد). پنجم (گران دوق بادن) پایتخت (بادن بادن). ششم (گران دوق دارم اشتات) اسم شهر پایتخت (دارم اشتات). هفتم (گران دوق اولدین بورغ) پایتخت شهر (اولدین بورغ). هشتم (گران دوق مکلین بورغ اشوارین) شهر پایتخت (اشوارین) نهم (گران دوق مکلین بورغ استریک) شهر پایتخت (نی استریک). دهم (گران دوق) ساکسین دایمار) پایتخت شهر (دایمار). یازدهم (گران دوق) (براون شویک) شهر پایتخت (براون شویک). دوازدهم (گران دوق) (ساکسون قاپورغ قود) پایتخت دونهر (قاپورغ) و (قود). سیزدهم (گران دوق) (مایین گن) پایتخت شهر (مایین گن). چهاردهم (گران دوق) (ساکسین آتن بورغ) پایتخت شهر (آتن بورغ) پانزدهم (گران دوق) (آنهالط) پایتخت شهر (دیساو) (والیکریهای کوچک): شانزدهم (شوارسبورغ) شهر پایتخت (زوندرس هاوزین) هفدهم (شوارس بورغ) پایتخت (رودل اشتات) هیجدهم

(رئیس) پایتخت شهر (قریس). نوزدهم ایضاً (رئیس) پایتخت شهر (کیرا). بیستم (لیت شانبورغ) شهر پایتخت (بوکی بورغ). بیست و یکم (لیپه مولد) پایتخت شهر (دید مولد) بیست و دوم (والدیک بیرموند) مرکز حکومت دو شهر (آرولزین) و (بیرموند). بیست و سیم مملکت مشترکه که در جنک فرانسه دولت آلمان ضبط نمود و حالا در میان همه حکمداران آلمان مشترک است (آلزاس) و (لورین) مرکز حکومت شهر (استرازبورغ) بیست و چهارم سه شهر آزاد اول (هامبورغ) دوم (برامین) سیم (لوبک) این سه شهر در اداره خود مستقل هستند فقط ریاست فایقه آلمان را متقلندند. همه این حکومتهای بیست و شش گانه که آنها را در یکجا مملکت آلمان یا کرمان میگویند دارای (۹۸۲۱) میل مربع زمین و چهل و پنج ملیان دو بیست و سی و چهار هزار و شصت و یک نفر سکنه است (۵) هفتم مملکت (بازیک) دارای پانصد و سی و پنج میل مربع زمین و پنج ملیان و ششصد و پنجاه و پنج هزار و یکصد و نود و هفت نفر سکنه است. مذهب رسمی مملکت (کاتولیک)



(شکل) عمره (۷)

پادشاه بلژیک (لیوپولد)

(*) در آلمان که مرکب از حکومتهای بیست و شش گانه است فقط چهار مملکت: پروس - باویر - ساکسونیا، ورتمبرورغ صاحب تخت و تاج هستند و اعلیحضرت خطاب میشوند باقی همه بی تخت و تاجند شهر پایتخت که مانوشنیم منظور مرکز اداره مملکت است.

اداره دولت بلژیک نیز با قانون اساسی در دو مجلس نچیا و وکلا پایتخت مملکت (بروکسل) در ساحل رودخانه (سه) واقع است حکمران حالیه اش (لئوپولد) دوم در سال (۱۸۳۵) متولد شده بعد از پدر خودش (لئوپولد) اول در سال (۱۸۱۵) دهم دیسامبر ماه به تخت بلژیک جلوس نموده در سال (۱۸۵۳) باشاهزاده خام اوستریا (ماریه هانریهت) تزویج نموده است .

هشتم مملکت (پورتگیز) دارای (۱۶۱۸) میل مربع زمین و چهار میلیون و هفتصد و هشت هزار و یکصد و هفتاد و هشت نفر سکنه است پایتخت شهر (ایزبون) مذهب رسمی اهالی (کاتولیک) اداره دولت با قانون اساسی یا سلطنت مشروطه ، حکمران حالیه اش (دون کارلیس) اول در سال (۱۸۶۳) متولد شده در سال (۱۸۸۹) نوزدهم دیسامبر ماه به تخت (پورتغال) جلوس نموده از سال (۱۸۸۶) باشاهزاده خام (آمیلی) دختر (گونت دوپاری) از خانواده (بوربون) سلاطین فرانسه تزویج نموده است .



شکل نمبر (۸) پادشاه پورتگیز (دون کارلیس)

(۳۳) مملکت انگلستان در بحر محیط اطلس یا اطلسک عبارت از هیئت جامعه دو بیست و دو جزیره که معظم آنها (انگلند) و (شاتلاند)

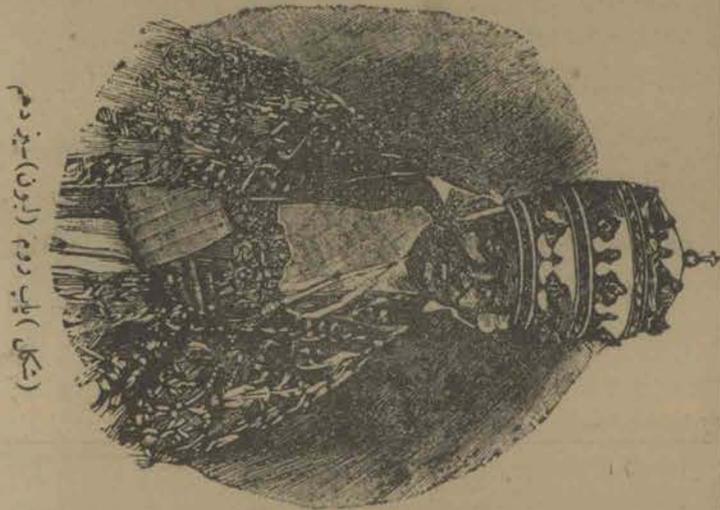
و (ارلاند) است آنها را جزایر (بریتانیا) نیز گویند و همه مستملکات انگلیس را یکجا بریتانیای کبیر خوانند. دارای پنجهزار و هفتصد و سیزده ملیان میل مربع زمین و سی و پنج میلیون و دویست و هشتاد هزار و سیصد نفر سکنه است. مذهب اهالی در خود انگلستان (انگلکان) در (ارلاند) (کاتولیک) در (شاتلاند) (رفورمات) اداره دولت با قانون اساسی در دو مجلس نچیا و وکلا یعنی سلطنت مشروطه ، پایتخت شهر (لندن) در دو ساحل رودخانه (تیمز) واقع است ، مستملکات دولت انگلیس در آسیا و جزایر آسیا با نضمام مملکت وسیع هندوستان و هند ختا دارای (۶۷۶۵۸۰) میل مربع زمین و دویست و پنجاه و هفت میلیون و ششصد و سی و نه هزار و یکصد و چهل و پنج نفر سکنه است . مذهب آنها بت پرست ، آتش پرست ، مسلمان و نصاری است اداره دولت در این مستملکات با قانون اساسی ، همینکه ملکه انگلستان را در این اراضی امپراتور خطاب میکنند . مستملکات انگلستان در قسمت آمریقای شمالی با نضمام بعضی از جزایر دارای یکصد و پنجاه و هشت هزار و پنج میل مربع زمین ، و شش میلیون و یکصد و شصت نفر سکنه است . در این مملکت مذهب اهالی نصاری و بت پرست است . مرکز مملکت (کنادا) و از جزایر مشهور او شهر (کوبک) میباشد . و در آمریکای جنوبی (۴۸۱۹) میل مربع زمین و تقریباً یک میلیون سکنه دارند. مذهب اهالی این مملکت نصاری (پروتستانت) اداره دولت با قانون اساسی ، مرکز این مملکت شهر (ژورژ توم) یعنی شهر (کورك) مستملکات انگلستان در مملکت اوسترالیا یا قسمت نجوم روی زمین دارای (۱۴۷۱۴۸) میل مربع زمین ، و سه میلیون و دویست و بیست و دو هزار و بالصد و هفتاد و یک نفر سکنه است . مذهب اهالی مملکت در بلاد بیشتر نصاری پروتستانت است . در صحاری و جبال که سکنه عریان و وحشی هستند بت پرست است . اداره مملکت بر حسب اقتضای مکانیت با تفسیرات جزئی مثل مملکت انگلستان قانون اساسی است . حکمران حالیه اش (ویکتوریه) در سال (۱۸۱۹) بیست و چهارم ماه (مه) متولد شده از عموی خود (ویلهم) چهارم در سال (۱۸۳۷) بالورانه تخت و تاج انگلستان را مالک شده در سال (۱۸۴۰) به شاهزاده (آلبرت ساکسین قوبورغ قودس) بشوهر رفته و شوهرش در سال (۱۸۶۱) فوت شده و تا کنون اختیار شوهر دیگر نکرده است .



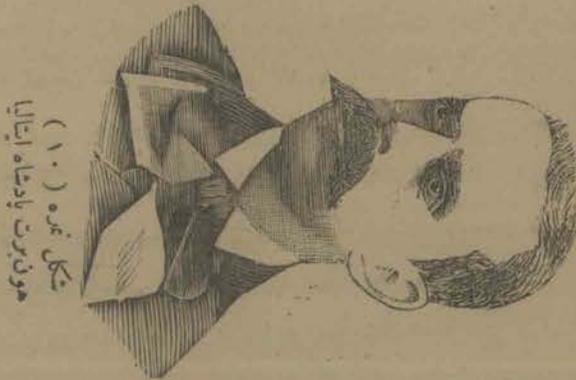
شکل نمبره (۹)
ملکه انگلیس و امپراتریس هندوستان
(ویکتوریا)

(دهم) مملکت (ایتالیا) دارای (۵۲۴۰) میل مربع زمین و بیست و نه میلیون سکنه است. اداره دولت با قانون اساسی یعنی سلطنت مشروطه در دو مجلس (سناتو) و (وکلا) یا مبعوثین ملت است. مذهب رسمی اهالی (کاتولیک) . پایتخت شهر (روم) در ساحل رودخانه (تبر) واقع است حکمران حالیه اش (هونررت) اول در سال (۱۸۵۴) متولد شده در سال (۱۸۶۸) شاهزاده خانم (مارکیت) را تزویج نموده. در نهم ژانویه (۱۸۷۸) بعد از فوت پدر خود (ویکتور امانویل) که تشکیل کننده دولت امروزی ایتالیا بود به تخت ایتالیا جلوس نموده این شهر بزرگ قدیم معروف دنیا الآن پایتخت دو پادشاه بزرگ است. اینکه شیخ مرحوم میفریاد ده درویش در کلیسی بخسبند و دو پادشاه در اقلیمی نکنجند. حالا از ترقی عالم و کثرت معرفت و انصاف و ادب اینای آدم می بینیم که در یک شهر علی الحساب دو پادشاه بزرگ که

یکی سلطنت روحانی سصد میلیون نصاری و دیگر سلطنت جسمانی سی ملیان تبعه را داراست در کمال اطمینان و آسودگی و احترام زیست می نمایند. ولی دولت



(شکل) یوب روم (اومون) - یوب روم



شکل نمبره (۱۰)
هونررت پادشاه ایتالیا

ایتالیا منتظر است هر وقت وسیله سهل اول را پیدا نماید تخت و تاج اعلی حضرت

پاپ را بمرکز دیگر تحویل بدهد. و از قرار معلوم به بحدوث این واقعه عجیبه بسیار کم مانده است.

پاپ یا نایب حالیه حضرت مسیح (لیو) یا (لیون) سیزدهم از خانواده (بیچ) در سال (۱۸۱۰) بیستم مارت ماه متولد شده از همه سلاطین اروپا بر حسب سن بزرگتر است. ولیکن بر حسب جلوس ملکه انگلیس از همه سلاطین روی زمین مقدم است. مملکت پاپ غیر از همه ممالک روی زمین که متدین بدین کاتولیک هستند با اعتقاد خودش همه دنیا و مافیها است. زیرا که او نایب حضرت مسیح است و حضرت مسیح بعقیده آنها خداست چگونه که نایب السلطنه نصف سلطان است البته نایب خدا نیز باید نصف خدا باشد مگر حکومتش نصف شهر قدیم (روم) عمارتش با اسم (واتیکان) یازده هزار اطاق دارد اساسه سلطنتش بیرون از چیز حساب است.

یازدهم مملکت (اسوج) و (نورویچ) یا (سوئید) دو مملکت جداگانه است که یک تخت و تاج دارند. مملکت اسوج دارای (۸۱۸۳) میل مربع زمین، و چهار میلیون و ششصد و سه هزار و ششصد نفر سکنه است. پایتخت شهر (استوکهولم). مملکت (نورویچ) دارای (۵۹۱۰) میل مربع زمین. و یک ملیان و نهصد و سیزده هزار نفر سکنه است. پایتخت شهر (گروستایا) اداره دوات با قانون اساسی یا سلطنت مشروطه. هر دو مملکت با وکلای خود اداره میشود. و وزرای جداگانه دارند ولی رابطه خارجه هر دو مملکت در دست یک وزیر مهم خارجه. و تبعیت یک پادشاه تاجدار میباشد. مذهب اهالی هر دو مملکت رسماً نصاری (لوتران) است. حکمران حالیه اش (اوسقار) دوم در سال (۱۸۲۹) متولد شده در سال (۱۸۵۷) پادشاهزاده خانم (صوفیه ناساد) تزویج نموده بعد از فوت برادر خود (شارل) پانزدهم با نورا نه در سال (۱۸۷۲) هیجدهم سبتمبر ماه تخت و تاج دو مملکت را مالک شده است.



(شکل) نمره (۱۱) پادشاه اسوج نوروج
(اوسقار) دوم

دوازدهم مملکت (صربستان) دارای هشت صد و هشتاد و دو میل مربع زمین و یک میلیون و هشتصد و شصت و و پنج هزار و ششصد و هفتاد و سه نفر سکنه است. اداره مملکت با قانون اساسی (یعنی سلطنت مشروطه. مذهب اهالی نصاری (اورتودوکس) هم مذهب ملت روس و یونان است. پایتخت شهر (بلغراد) در ساحل رودخانه (تونه) واقع است حکمران حالیه اش (الکساندر) ثانی در سال (۱۸۷۵) متولد شده بعد از استعفای پدر خودش (میلان) از سلطنت صربستان چون الکساندر نابالغ بود چند نفر از وکلای دولت مملکت را اداره می نمودند در سال (۱۸۹۳) اول ماه آپریل زمام اداره مملکت را خود مالک شده از حیثیت نسب مادرش (نانالی) دختر یکنفر از ملاکان توانگر روسیه است و پدرش میلان از خانواده (آپرانویچ) است که حکمرانی صربستان قریب هشتاد سال در خانواده آنها میباشد.



(شکل) نمره (۱۲) پادشاه صربستان (الکساندر اول)

سیزدهم مملکت (قره طاغ) دارای یکصد و هفتاد میل مربع زمین و دو بیست و هشتاد و شش هزار نفر سکنه است. مذهب اهالی رسماً نصاری (اورتودوکس) اداره مملکت با قانون اساسی یعنی حکومت مشروطه. حکمرانش بی تخت و تاج. مقر حکومت شهر (سنته) یا (چتنه) است حکمران حالیه اش پرنس (نگولا) در سال (۱۸۴۱) متولد شده بعد از عموی خود پرنس (دانیال) اول در سیزدهم شهر (آو) سال (۱۸۶۰) یا مارت (قره طاغ) نایل شده این مملکت را (موانظه نگر و) نیز گویند.

چهاردهم مملکت هولاندا (فلمنک) دارای پانصد و نود هزار میل مربع زمین، و چهار میلیون و دو بیست و پنج هزار نفر سکنه میباشد. اداره مملکت با قانون اساسی



(شکل) نمره (۱۳) والی قره طاغ (نیکولای)

یعنی سلطنت مشروطه. مذهب اهالی نصاری (رفورمات) پایتخت مملکت شهر (آمستردام) و شهر (کاآنا) میباشد. نایب السلطنه حالیه اش شاهزاده خانم (اینا) است که در سال (۱۸۵۸) متولد شده در سال (۱۸۷۹) بیادشاه هولاند (ویلهلم) سیم تزویج شده. از بیستم ماه نوامبر سال (۱۸۹۰) بعد از فوت شوهرش به نایب السلطنه گی دخترش (ویل هل مینه) که بعد از بلوغ صاحب تخت و تاج خواهد شد معین گردیده.

هفدهم مملکت (اسوچره) یا (سوئیس) دارای هفتصد و پنجاه و یک میل مربع زمین و دو ملیان و هشتصد و چهل و هشت هزار نفر سکنه است. مذهب اهالی مملکت نزاری (قائولیک) و (لوتران) است. چهارده ایالت مستقل و متحد یک رئیس جمهوری انتخاب میکنند شهر (برنه) مقر حکومت جمهوریت آنهاست. اداره مملکت با قانون اساسی یعنی حکومت مشروطه. اسم رئیس جمهور حالیه (لاشنال) میباشد.



(شکل ۱۷) رئیس جمهور اسوچره یا سوئیس (لاشنال)

هجدهم ایالت (بلغارستان) در تحت ریاست فایقه دولت علیه عثمانی و ضمانت شش دولت بزرگ اروپا در سال (۱۸۷۷) از مملکت عثمانی تجزی شده. اداره مملکت با قانون اساسی حکمرانش اولی خطاب میشود. والی اولش (الکساندر باتین بورغ) خواهرزاده امپراطور روس الکساندر دوم بود که خودش استعفا نمود. بعد از آن پرنس (فردیناند قابورغ) را بوالیکری انتخاب نمودند. امادر اول دولتهای بزرگ در تصدیق حکومت او ایستادگی داشتند ولی در این اواخر عنوان والیکری او را همگی بطور رسمی تصدیق نمودند

مقر حکومت شهر (صوفیه) مذهب اهالی (اورتودوکس) دارای یک هزار و یکصد و چهل و دو میل مربع زمین و دو ملیان سکنه است.



(شکل ۱۸) پرنس فردیناند امیر بلغارستان

نوزدهم مملکت (روسیه) در خاک اروپا دارای نود و هفت هزار میل مربع زمین. و هشتاد و هشت میلیون و پانصد و شصت هزار نفر سکنه است. در خاک آسیا دارای دویست و نود و هفت هزار و چهل و یک میل مربع زمین و هیچده ملیان سکنه است. اداره مملکت از حقوق مطلقه شخص اعلیحضرت امپراطور میباشد که مطابق قانون به مشورتخانه دولت و دستکاه ده نفر وزیر محول فرموده اند. اجزای شورا و وزرا در اعمال خود فقط نزد شخص اعلیحضرت امپراطور مسئول هستند. یعنی شخص امپراطور پادشاه مطلق و مختار کل همه روسیه است. حکمران حالیه اش امپراطور (نقولای) دوم در سال (۱۸۶۸) در ششم ماه (مه) متولد شده و در بیستم ماه اکتبر سال (۱۸۹۴) یعنی روز وفات پدرش (الکساندر) سیم به تخت روسیه جلوس فرموده از چهاردهم ماه نوامبر سال ۱۸۹۴ پادشاهزاده خاتم (الکساندر فیدرونی) دختر (غراندوق لودویک) چهارم (قسین) که مادرش دختر ملکه انگلیس و یکتوریه است تزویج شده مذهب اهالی رسماً (اورتودوکس) من غیر رسم مسلمان بت پرست و نزاری قائولیک است. پایتخت اول شهر مسکو در دو ساحل رودخانه (یاوز) و پایتخت دوم یا مقر سلطنت شهر معروف (پتربورغ) است که در دو ساحل رودخانه (نوا) واقع است.



(شکل) ۱۹ ابراتور روس نیکولای دوم

در خاتمه این صحبت میخواهم یکی از کشفیات تالی معجزه‌اواخر مانه نوزدهم را بایان بسیار ساده درج نمایم تا هرکس بتواند مسئله علمی بدین پایه اهمیت و غرابت فوق‌العاده را بخواند و بطور شایسته بفهمد و ملکه نماید . مسئله اینست که (روننگین) نام عالم آلمانی ماده ضیائی کشف نموده که چشم انسانی مقدر دیدن او نیست و بواسطه آن روشنائی از توی صندوق مقفل یا از داخله بدن آدمی که بجلد و استخوان مستور است عکس بر میدارند . بجهت تحقیق این مسئله اول باید

اساس اور بدانیم لهذا باید مقدمه از خواص ضیاء ذکر بکنیم . معلومست نور سفید آفتاب هرگاه از محلی به محل دیگر حلول نماید یعنی از هوا که محل اولی او بوده به اجساد شفاف یا غیر شفاف بیفتد آنوقت منکسر میشود .

چنانکه در جلد اول اشاره شده هرگاه از تبقه پنجره خانه تاریکی نور آفتاب را بدرون بپنداریم با یک خط مستقیم بسطح خانه می‌افتد . هرگاه در معبر آن خط نور بلور مثلث مخصوص بگذاریم می بینیم خط نور مستقیماً داخل بلور شد و از طرف دیگر منکسر آ بیرون آمد و بسطح افتاد همینکه در سطح عوض یک خط مستقیم سفید هفت خط با الوان مختلفه اولی سرخ ، دوم زرد ، سوم نارنجی ، چهارم سبز ، پنجم کبود ، ششم آسمانی هفتم بنفش نمودار گردید و می بینیم که خطوط آن الوان سبعة نیز در طول باهم متفاوت است . طول سرخ از زرد و زرد از نارنجی ، نارنجی از سبز ، سبز از کبود از آسمانی آسمانی از بنفش بیشتر است .

و همچنین می بینیم که خطوط زرد ، نارنجی ، سبز ، کبود ، آسمانی از هر دو طرف سر حدی دارد . بر خلاف خطوط سرخ ، بنفش که از یکطرفشان خط سرخ و بنفش نمایان است ولی رفته رفته ذرات اشعه لونی آنها چنان منتشر شده که از طرف دیگر سر حدی ندارد و چشم انسانی از دیدن انتهای ذرات اشعه لون سرخ و بنفش قاصر است .

در این صورت ما حق داریم از خود سئوال نمایم که اگر چشم ما مستعد دیدن ذرات آن اشعه نیست پس وجود آنها را چه طور میدانیم ؟ زیرا که تا اجساد منور نباشند دیده نمیشوند و بعد از تنویر نیز آنچه ما می بینیم خود اجساد نیستند بلکه ذرات اشعه استمراری آنها هستند که بعد از تنویر از خود بیرون میدهند (عکس) و به چشم ما میرسند و در مغز ما مرتسم می شوند که ما او را رؤیت میگوئیم . پس از این مقدمه برای ما سه نتیجه حاصل می شود یکی اینکه عبور نور از محلی موجب انکسار اوست .

دوم اینکه ذرات اشعه الوان سبعة دارای استعداد متباینه سرعت سیر هستند و از اینرو درجات انکسار بر حسب استعداد تفریق می شوند و خطوط متباینه الطول تشکیل میکنند .

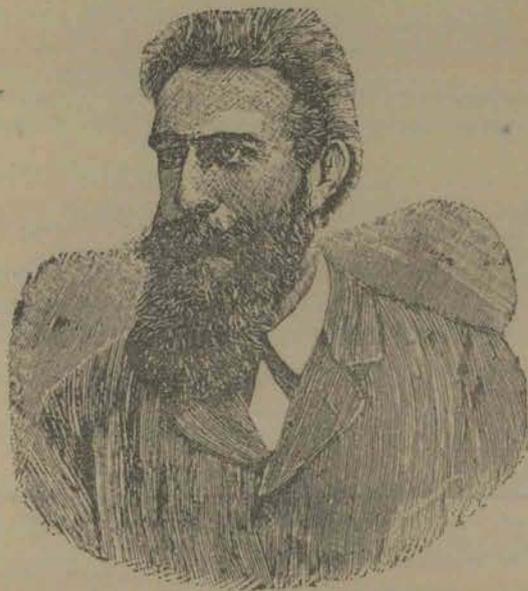
سیم اینکه اجساد غیر منوره مطلق مرئی نیستند و بعد از تنویر عکس آنها را می بینیم نه خود آنها را .

باز بر گردیم به جواب آن مسئله که اگر ذرات اشعه الوان سرخ و بنفش به چشم ما مرئی نیست . پس ما وجود آنها را چگونه می دانیم ؟ بلی ما وجود آنها را اینطور می دانیم که در خلقت بعض اجزا پیدا نموده ایم که جلب ضویرا از چشم آدمی چندین بار بیشتر مستعدند . هر جا که ما مکان نمودیم که در آن جا ضوه غیر مرئی هست بواسطه همان اجزا امتحان می کنیم و اگر هست پیدای نمایم .

مثلاً (کنه کنه) معروف را بقدر کفاف در میان آب حل می کنیم بعد کاغذ سفید عادی را به آن آب فرو برده و بیرون آورده خشک می کنیم پس بهما قرار که در مقدمه ذکر شد از قبه پنجره نور آفتاب را بدرون خانه می اندازیم و در معبر او چنانکه گفتیم بلور مثنی می گذاریم فوراً نور سفید هفت لون تفریق می شود همان کاغذ را که در آب (کنه کنه) تر و خشک نموده بودیم می گذاریم به آنجا که خط لون سرخ افتاده بعد از اندکی می بینیم در همان مسافت که اول چشم ما ادراک سرخی نمی نمود روی کاغذ سرخ شد آنوقت می دانیم که ذرات ضویره لون سرخ اول هم به اینجا می تابد ولی چشم ما مستعد دیدن او نبود . پس کاغذ را از آن خط بر می داریم به خط بنفش می گذاریم بی کم و زیاد همان نتیجه را معلوم می کنیم . پس از این بیان آخری نیز دو نتیجه حاصل نمودیم : یکی اینکه در نور آفتاب چنان ضویره هست که اجساد را منور می کند ولی چشم ما نمی بیند . دوم اینکه در خلقت اجزای هست که ضوه غیر مرئی را جلب نموده به چشم ما نشان می دهد .

اینکه تا کنون نوشته شد به علمای فزیک معلوم بود یعنی در نور آفتاب وجود ضوه غیر مرئی را همه قابل بودند . همینکه علمای هر مادت خواستند کشف نمایند که ضوه غیر مرئی در نور الکترون نیز هست یا نیست .

در این زمینه سالها مشغول امتحانات عجیبه و غریبه شدند تا اینکه (روننگین) معروف به کشف این ضوه موفق و مفتخر گردید . قبل از اینکه ضوه غیر مرئی (روننگین) را شرح نمایم لازمست که خوانندگان محترم را با (المنت) و (باری) مولد قوه الکترون آشنا نمایم .



(شکل) کاشف ضوه غیر مرئی (ایکس لوج) یا ضوه مجهول (کوئینر و رادونشکین پرافسور المانی)

هرگاه ما یک صفحه سرب را که دو گره مربع باشد از یک گوشه مقتولی بقدر دو گره با قلع به چسبانیم و یک پارچه صفحه مس دو گره مربع را نیز از یک گوشه چنین مقتولی با قلع بچسبانیم بعد از آن استکان بزرگی حاضر نموده صفحه سرب و مس را در میان استکان طوری جا بدیم که بهمدیگر وصل نشوند بعد بعضی از ملحیات را در آب حل نموده استکان را تا درجه معلوم بر نمایم . این را یک (المنت) یعنی یک منبع قوه ابتدائیه تحصیل الکترون می گویند . هرگاه یکصد استکان چنین را حاضر نمایم و آنها را بقراریکه اهل فن نشان می دهد با مقتول آهنی بهمدیگر وصل بدیم در این حالت قوه که ما او را الکترون یا قوه کهربائیه یا قوه برقیه می گوئیم موجود است که از آن قوه می توانیم بجای دیگر خبر بدیم یا خانه و کوچه و صحراها را بی قتیله و مواد دهنیه و کازیه مثل روز روشن بکنیم یا اینکه بهر چه بخواهیم استعمال نمایم .

وسایل آوردن این قوه را بعالم فعل اسبابهای متنوعه داریم که هر يك از آنها درجایی مصرف می شود و این قوه را بما نشان میدهد .

وهمچنین برای تولید الکتریک (النت) های طرح بطرح درست نموده اند در یکی عوض مس زکال در دیگری عوض سرب طاق است یا عوض نمک نشادر محلول یا سنک کبود محلول یا نمک انگلیسی محلول است .

منظور شرح آنها نیست فقط می خواهیم که خواننده برای خود از این کشف عجیب حسابی بتواند بدهد .

(رونتگین) چنانکه خود می نویسد اول تصور نمود که در خانه تاریک میان شیشه را که با سم مخترع اوشیشه « قوروقس » گویند از هوا تخلیه نموده و از دو سر شیشه مقبول الکتریک را داخل کرد در میان همان شیشه مخلا چراغ الکتریک روشن نماید بعد از آن شیشه را در میان جعبه مقوای ضخیم و سیاه جاداده طوری ببوشد که مطلق روشنی شیشه به خانه تاریک ننابد و مرئی نشود و در مقابل همین چراغ روپوشیده از اجسادیکه جلب ضوء غیر مرئی را مستعد هستند صفحه وضع نماید که اگر در نور الکتریک ضوء غیر مرئی هست به صفحه بتابد و منور نماید .

این بود که بعد از اتمام ترتیبات گذشته در همان خانه تاریک که عمل را امتحان می نمود دید صفحه (اگران) که در مقابل جعبه سیاه بفاصله دو ذرع نصب نموده بود روشن گردید . چراغ میان شیشه را خاموش نموده دید روشنایی صفحه نیز زایل شد دوباره در میان شیشه چراغ را فروخت دید در صفحه باز روشنی پیدا گردید . و از تکرار امتحان کشف نمود که در نور الکتریک نیز ذرات ضوئیه غیر مرئی موجود است .

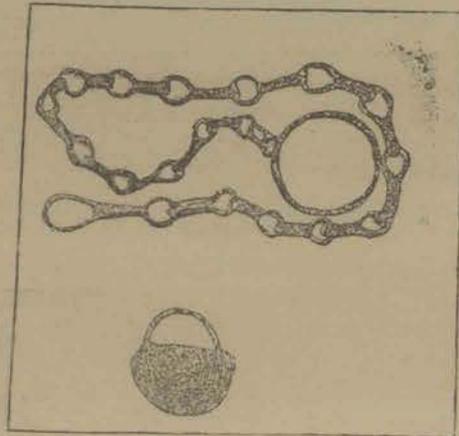
همچنین معلوم نمود ذرات ضوئیه غیر مرئی نور الکتریک با ذرات ضوئیه نور آفتاب در خواص متفاوتند . ذرات ضوئیه نور آفتاب هنگام حلول از جایی بجایی دیگر منکسر می شود ولی ضوء غیر مرئی الکتریک هنگام حلول از جایی بجایی مستقیم می افتد و منکسر نمی شود . ذرات ضوئیه نور آفتاب را اجساد شفاف میگیرند و منکسر آ بیرون میدهند و اجساد غیر شفاف هر چه میگیرند بلع میکنند و بیرون نمیدهند . بر خلاف ذرات ضوئیه نور الکتریک از

اجساد شفاف و از بعضی اجساد غیر شفاف تفاوت سرعت عبور و مرور میکند یا میکند .

بعد از آنکه (رونتگین) به انکشاف این حقیقت مهمه موفق گردید خواست که بواسطه این ضوء غیر مرئی به تمدن و معیشت انسانی فایده بدهد . و همین یکی متم خدمت فایده او بعالم علم و تمدن گردید . این بود که در وقت امتحان میان جعبه سیاه و محل نصب صفحه جاذب ضوء تخته ضخیمی حایل نمود دید باز (اگران) یعنی صفحه منور گردید . تخته را برداشت بجای او کتاب مجلد که هزار صفحه داشت گذا . دید باز (اگران) روشن شد بعد از آن جعبه مقوای که روی شیشه چراغ الکتریک را پوشیده بود از تخته بلوط بسیار ضخیم درست نمود . دید باز روشنی بر (اگران) تابید بعد از آن در میان جعبه (اگران) از صفحات فلزی حایلی قرارداد . دید بعضی از آنها مانع عبور ضوء غیر مرئی شدند و بعضی نشدند . از اینجا بجای آن رسید که بجای (اگران) دستگاه عکاسی بگذارد (کامیرا و بسکور) و بواسطه همین ضوء غیر مرئی از اجسادیکه عبور ضوء را مانع نیستند . عکس بردارد معلوم است در این صورت هرگاه مثلا تخته ضخیمی را که مانع از عبور ضوء نبود از دو سه جامیخ آهنی بزینم چون آهن مانع عبور ضوء است در این صورت عکس تخته میافتد و همان جاها که میخ زده ایم چون از عبور ضوء مانع بوده در شیشه عکاسی به اندازه قطر و حجم خود تاریک می ماند . (رونتگین) صندوقچه تخته را که در دیواره داخله او کلید و زنجیر ساعت و سایر اسباب فلزی آویخته بود مقل نموده میان جعبه و شیشه عکاسی حایل گذاشت . دید در شیشه عکاسی عکس جوف صندوقچه مقل افتاد و اسباب فلزی که در دیواره صندوقچه آویخته بود بهمان صورت خود نمایان گردید .

این بود که از این کشفیات مهمه خود به مجلس کنکره اطبایی (برلین) خبر داد و عالم علم را به حیرت آورد و آن ضوء را (ایکس لوج) یعنی ضوء نا معلوم نامید .

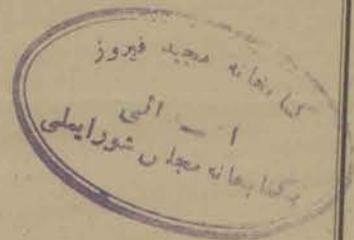
بعد از انتشار این خبر علمای ملل متمدنه در همه جا مشغول امتحان عمل شدند و ده روز بیشتر نکشید که در چندین مریضخانه معتبر اروپ بواسطه همین



صورت زنجیر ساعت است که بواسطه ضوه غیر مرئی رونتکین از میان صندوق مقل عکس برداشته شده است .

ضوه غیر مرئی یا نامعلوم از داخله بدن گرفتاران امراض صعب التحقیق که اطبا از تشخیص مرض عاجز بودند عکس برداشتند و علت مرض را در هر نقطه داخله بدن از مغز سر، دل، ریه، کبد، معده، روده ها که بود معلوم کرده و مشغول معالجه شدند.

اتهما



چاپی اہل